



دانشنامه هنر زبان

به نام خداوند بسیار بخشنده همیشه بخشنده



## فصلنامه هنر زبان

مجله علمی بین‌المللی و چندزبانه «هنر زبان» باهدف انتشار پژوهش‌های اصیل با موضوع‌های مرتبط به حوزه زبان‌شناسی و زبان به صورت دسترسی آزاد منتشر می‌گردد. داوری محتوای ارسالی در این نشریه به صورت دوسویه کور خواهد بود و به طور معمول چهل و پنج روز زمان نیاز دارد. این فصلنامه به صورت چاپی و الکترونیکی منتشر می‌شود و انتشار نسخه الکترونیکی برای نویسندگان هزینه‌ای ندارد. عنوان نشریه «هنر زبان» نامی است که به مطالعات حوزه‌های هنری زبان داده شده است. از نظر سنتی، هنر زبان به دو حوزه ادبیات و زبان مربوط می‌شود و زبان نیز خود به دو زیرشاخه زبان‌شناسی و زبان تقسیم می‌شود. در این مجله در حوزه‌های یادشده، مقاله‌ها به اختیار نویسندگان (گان) به زبان‌های فارسی، انگلیسی، عربی، روسی، فرانسه و تاجیکی پذیرفته می‌شوند.

\*\*\*\*\*

براساس مجوز شماره ۷۷۰۰۹ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۶ و با تأیید معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، این مجله به عنوان مجله علمی اجازه نشر یافت.

سر دبیر: دکتر شاهرخ محمدیگی  
صاحب امتیاز و دستیار سردبیر: دکتر مهدی محمدیگی  
مدیر داخلی: فائزه محمدیگی  
ویراستار فارسی: محبوره دهداری  
ویراستار روسی: رحیمه حیدرآوا احمدونا  
ویراستار عربی: دکتر یلیری سادات میرنادر

#### انتضای هبنت نحر یربه

دکتر اسحاق رحمانی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز، ایران.  
دکتر اکبر صیادکوه، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، ایران.  
دکتر اولنا مزه پووا، دانشیار استثنوی زبان‌شناسی دانشگاه ملی تارس، مینجندکو کیمه، اوکراین.  
دکتر جان‌اله کریمی‌مظهر، استاد گروه زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران، ایران.  
دکتر جهاد حمدانی، استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه اردن، اردن.  
دکتر حمین علی فلاح‌عبیدات، دانشیار گروه زبان‌شناسی مرکز زبان‌های دانشگاه پرموگ، اردن.  
دکتر رحمان صحراگرنه، استاد گروه زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، ایران.  
دکتر زهرا ابوالحسنی چیمه، دانشیار گروه زبان‌شناسی مرکز تحقیقات سازمان سست، ایران.  
دکتر سوسن جبری، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه واری، کردستان، ایران.  
دکتر سید فضل‌الله میرقادر، استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سیراز، ایران.  
دکتر شاهرخ محمدیگی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، ایران.  
دکتر مژگن‌توری توکارف، استاد گروه سبک‌شناسی زبان روسی دانشگاه دولتی شهر نیوا، روسیه.  
دکتر مبارک حنون، استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه قهر، قهر.  
دکتر مرضیه یحیی‌پور، استاد گروه زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران، ایران.  
دکتر موسی‌سامح ریاحه، استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پرموگ، اردن.  
دکتر مهرالسا نغزینکواوا، استاد زبان‌شناسی، گروه زبان روسی دانشگاه ملی، دوشنبه، تاجیکستان.  
دکتر ولادیمیر ایواتف، استاد گروه زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی دانشگاه دولتی مسکو، روسیه.

آدرس: شیراز، خیابان شعله، کوچه ۲۸/۵، پ ۸۱

کد پستی: ۷۱۸۶۶۵۵۴۸

تلفاکس: ۰۷۱-۲۶۲۰۷۳۷۸

شاپا چاپی: ۲۴۷۶ ۶۵۲۶

شاپا لکترونیکی: ۲۵۲۸-۲۷۱۳

جایخنده: جایخنده لوح

شیراز-ایران

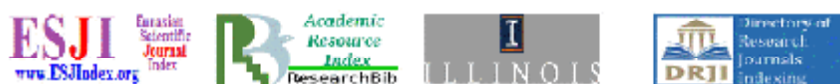
وبسایت: [www.languageart.ir](http://www.languageart.ir)

[mahdinh@languageart.ir](mailto:mahdinh@languageart.ir)

## راهنمای نگارش و شرایط پذیرش مقاله با گزارش

- زبان نگارش به‌اختیار نویسنده (گان) می‌تواند فارسی، انگلیسی، عربی، فرانسه، روسی و یا تاجیکی باشد.
- محتوای ارسالی به مجله باید حاصل تحقیق، پژوهش و یا ترجمه نویسنده (گان) باشد.
- محتوای ارسالی در مجله دیگری به‌چاپ نرسیده و هم‌زمان به مجلات داخلی و خارجی ارسال نشده باشد. مجله، ترجمه را به‌شرط ارسال مقاله اصلی به هیئت تحریریه مجله و ارجاع به مجله اصلی می‌پذیرد.
- ساختار محتوای ارسالی می‌تواند مقاله یا گزارش باشد و باید دارای عنوان، چکیده بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه و واژگان کلیدی از ۳ تا ۷ کلمه، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد. قابل‌ذکر است محتوای ارسالی فارغ از زبانش باید دارای عنوان، چکیده و واژگان کلیدی به زبان انگلیسی روان نیز باشد. حجم مناسب متن برای گزارش به طور متوسط بین ۱۵۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه و برای مقاله ۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ واژه است.
- صفحه عنوان مقاله: دارای عنوان کامل مقاله، نام و نام‌خانوادگی، دانشگاه و مرتبه علمی، تلفن و رایانامه (دانشگاهی) نویسنده (گان) باشد.
- ارجاعات در متن مقاله: در میان دو کمانک (،)، شامل نام‌خانوادگی نویسنده، سال انتشار منبع و شماره صفحه باشد (خانلری ۲۰۱۳، ۹۲).
- منابع مورد استفاده در متن براساس استاندارد هاروارد تنظیم شوند:
- کتاب: نام‌خانوادگی، نام، تاریخ انتشار (داخل پرانتز)، عنوان اثر اصلی و فرعی (مورب یا ایتالیک)، محل نشر: ناشر، صفحه.
- مقاله: نام‌خانوادگی، نام و تاریخ انتشار داخل پرانتز، عنوان مقاله، نام مجله یا مجموعه مقالات (مورب)، دوره یا سال و شماره برای مجله، محل نشر و ناشر، صفحه شروع و صفحه پایان مقاله.
- منابع اینترنتی: نام‌خانوادگی، نام، عنوان اثر، نشانی کامل پایگاه اینترنتی، تاریخ مراجعه به سایت.
- مجله حق رد یا چاپ و ویرایش محتویات ارسالی را برای خود محفوظ می‌داند.
- فایل پذیرش‌شده با فرمت ورد ۲۰۰۷ است که کل متن به‌صورت نک‌ستونی و در سایز A4 با حاشیه ۲/۵۴ سانتیمتر از همه‌طرف تایپ شده و اندازه فونت انتخابی برای همه زبان‌ها ۱۱ باشد. نوع فونت در زبان فارسی (B Lotus)، زبان عربی (Adobe Arabic) و زبان انگلیسی (Times New Roman) باشد. فواصل بین تمام خطوط مقاله ۱ واحد باشد، بعد و پیش از پاراگراف فاصله‌ای نباشد.
- مقاله تنها با ارسال به سایت مجله: <http://www.languageart.ir> پذیرفته می‌شود.

فصلنامه «هنرزیبان» علاوه بر سایت مجله در پایگاه‌های مختلف معتبر داخلی و بین‌المللی که نام و نشان آن‌ها در این صفحه و همچنین در فهرست ایندکس سایت موجود است، نمایه شده و مقالات آن به صورت آزاد قابل دسترسی است.



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

شایان ذکر است طبق تفاهم‌نامه شماره ۹۶/۱ مورخ ۱۳۹۶/۵/۱ فی مابین انجمن ایرانی زبان‌و ادبیات روسی و فصلنامه «هنر زبان»، این نشریه با انجمن مذکور همکاری می‌کند. برخی از مقالات مربوط به حوزه زبان‌و ادبیات روسی این نشریه حاصل فعالیت مشترک با انجمن ایرانی زبان‌و ادبیات روسی است.



ضریب تاثیر سال ۱۳۹۷ مجله هنر زبان در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) برابر با ۰,۱ اعلام شده و در چارک Q2 قرار گرفته است

The impact factor of 2018 Journal of *Language Art* in the Islamic World Science Citation Database (ISC) is equal to 0.100 and includes in Q2 Quartile

## فهرست

- مطالعه تحلیلی نقش‌مایه‌های اجتماعی بر کاربرد در آثار کار توتی  
هادی حیدری  
۳۶-۷ حامد پورحشتی درگاه
- گفت‌وگو فوکو چیست؟ [به عربی]  
عبدالحق قاسمی  
۵۰ ۳۷
- پرکردن شکاف مهارت‌های نرم در آموزش عالی مراکش:  
پیمایش‌هایی برای سیاست، برنامه درسی و آمادگی نیروی کار [به انگلیسی]  
محمد المسعودی، سماعیل کرواد، مصطفی فکروود  
۷۸ ۵۱
- قرض گرفتن در تیلدین، زبان بربر جامعه اقلی [به انگلیسی]  
فتیحة مولی  
۹۰-۷۹
- یاختین در عفتگو یا بایا: هیبریدیته زبان در نیمه از یک خورشید  
زرد از چیماماندا آدیچی [به انگلیسی]  
ساره خسروی  
۱۰۲-۹۱
- تحلیل کاربردشناسی- اجتماعی نمایشنامه تاریخی فارسی  
با تکیه بر کتاب تاریخ بی‌بختی [به انگلیسی]  
علیرضا نبی نو، مهدی طاهری اصل  
۱۱۴-۱۰۳



## مطالعه تحلیلی نقش مایه‌های اجتماعی پر کاربرد در آثار کارتونی

هادی حیدری

دکتر حامد پورحشمتی درگاه<sup>۱</sup>  
استاد مدعو، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان،  
گیلان، ایران.

(تاریخ دریافت: ۲۸ دی ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۲۸ اسفند ۱۴۰۰؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱)

نقش مایه اصطلاح غربی در حوزه هنر و ادبیات است که نقش اساسی در تصویرشناسی ترکیب‌بندهای هنری و شناخت سیر اندیشه و دغدغه‌های اصلی هنرمند ایفا می‌نماید. کارتون و کاریکاتور به عنوان هنری توأم با تصاویر اغراق‌آمیز و مضحک با برجسته‌نمایی برخی ویژگی‌های افراد یا اشیاء گاهی در زنجیره‌ای از تصاویر تکرارشونده فرو می‌رود که نه تنها دال بر یک‌نواختی و جمود فکری اندیشه‌های هنرمند نبوده، بلکه روزه‌های هوشمندانه و انگیزه‌ای متفکرانه در شناسایی عمق مضامین اجتماعی است که یک تصویر هنری می‌تواند در خود داشته باشد. هادی حیدری، کاریکاتوریست معاصر ایرانی است که علاوه بر توجه به چالش‌های سیاسی و اجتماعی روزمره که درون‌مایه بیشتر آثار وی را تشکیل می‌دهد، گاهی با استفاده از یک طرح تمثیلی یا کنایه‌آمیز، آن‌چنان موضوعات و چالش‌های اجتماعی را با عناصری تکرارشونده در می‌آمیزد که در کنار خندانند بیننده، سعی بر تاثیرگذاری بیشتر بر اندیشه و شمول جهان‌بینی وی نیز دارد. این پژوهش با در پیش گرفتن روش توصیفی-تحلیلی در پی شناخت عناصر تکرارشونده و کشف مضامین پنهان در لابه‌لای معنای اشارات بی‌کلام هادی حیدری است که در این میان به ۱۵ نقش‌مایه موضوعی و مضمونی دارای ابعاد مختلف واقع‌گرایی همچون سانسور، خردگرایی، آزادی، چالش هویت و ... در نقاشی‌های وی دست یافته که برخی از آنها از بسامد بیشتری نسبت به بقیه برخوردار است که هر کدام در پس تعاریف و کارکردهای اجتماعی مشخص در آثار کارتونی وی منبع الهامی برای بیان واقعیت‌های موجود در زبان دیداری این هنرمند می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: هنر، نقش‌مایه، جامعه‌نگری، کارتون، هادی حیدری.

<sup>1</sup> E-mail: poorheshmati@gmail.com

## مقدمه

برخی از اندیشه‌ها و رخداد‌های سیاسی و اجتماعی جایگاه برجسته‌ای در زندگی انسان داشته و گویا به بخشی از دغدغه‌های او تبدیل می‌شوند که او را به سوی پافشاری و تکرارهایی هدفمند سوق می‌دهند، البته این عناصر تکرارشونده، خود در گرو شناخت نشانه‌ها و تعبیری ناگسستنی است که گوینده، آن را به صورت تعمّدی یا غیرتعمّدی در لابه‌لای اندیشه‌های خود مطرح می‌نماید، ولی استمرار این تکرارها، می‌تواند بیانگر مفهومی باشد که مقتضی و بن‌مایه اثر - خواه ادبی یا هنری - پیگیری و دنبال‌نمودن آن را طلب می‌نماید. نقش‌مایه، اصطلاح نقدی جدیدی است که در شناسایی موضوعات حسّاس در وجود شخصیت‌ها و تصاویر تکرارشونده به کار می‌رود و دلالتی است تکرارشونده و یاری‌رسان در کشف مدلول اثر هنری و مفهومی و شناخت ساختار شکلی و مضمونی آن تلقی می‌گردد که با دربرگرفتن مجموعه‌ای از سازواره‌های به هم پیوسته به تشکیل فرایند اثر هنری و افزودن جلوه‌های زیباشناسی در آن کمک می‌رساند.

نقش‌مایه، از جمله یافته‌های نقدی شگرفی است که نه تنها به درک بهتر مضمون آثار هنری کمک می‌نماید، بلکه اندیشه‌ها و تصاویر اجتماعی غالب بر آن را نیز هویدا می‌سازد. نقش‌مایه با تکراری حساسیت‌برانگیز که بر تبیین حقایق و تاکید آنها حکایت دارد، توجه بیننده را به مدلول خود جلب نموده و بسان کد و کلیدواژه‌های تأثیرگذار، وی را به هدف اصلی رهنمود می‌سازد. از این رو تکرار به نشانه‌ای مشخص برای نقش‌مایه بدل گشته که به منظور فهم اسلوب اثر هنری به کار می‌رود، به ویژه اگر این نقش‌مایه، تم و شالوده اجتماعی به خود گیرد، امکان درک درست‌تر و آسان‌تر اندیشه‌ها و گرایش‌های ذاتی و اجتماعی نقاش نسبت به حقایق بیرونی برقرار گشته و مشغولیات او را به منصه ظهور می‌نهد، از این حیث احساسی به بیننده دست می‌دهد که گویا چالشی عام و فراگیر از سوی نقّاش به نحوی تکرارشونده خود را برای ما اثبات می‌کند.

هادی حیدری<sup>۱</sup> نقّاش و کاریکاتوریست معاصر ایران است. او با ترسیم نمادی از کارتون‌های خاص و تأمل‌برانگیز که تا حدود زیادی از نمود ابهام و جنبه‌های دوپهلوگرایی همچون دو روی سکه،

<sup>۱</sup> هادی حیدری از کودکی علاقه خود به هنر را نشان داد تا اینکه با دیدن مجله طنز به دست یکی از همکلاسی‌های خود با فرایند تصویرنگاری و هنر کاریکاتوری آشنا گردید. هادی حیدری با پرداختن به کارهای هنری و وسعت‌بخشیدن کمیت و کیفیت آثار خود و همین‌طور در پی همکاری همزمان با نشریات مختلف، فصل جدیدی در زندگی هنری خود آغاز کرد و در نتیجه رتبه دوم کاریکاتور را در دومین جشنواره نشریات دانشجویی از آن خود نمود و این پیشرفت در حوزه نقاشی، او را به جایگاه سردبیری مجله کمیک استریت رساند و در پی آن به عنوان کاریکاتور روزنامه شرق گردید.



همواره در تاریخ و سرگذشت هنری خود جنجال‌آفرین بوده و با پرداختن به چالش‌های معاصر به نحوی پافشارانه نسبت به تصاویر پیرامون خود عمل نموده است و این روحیه کنجکاو و پیگیر هادی حیدری نسبت به موضوعات اجتماعی جهان حاضر، او را در صف هنرمندان انتقادی واقعیت‌گرا نسبت به رخ‌داده‌ها و دردهای زمانه قرار داده است. از این رو تم و شالوده‌نگاره‌های هادی حیدری، به موضوعات سیاسی و اجتماعی جامعه به صورت کلی تعلق دارد که بیشتر آنها در محدوده عناصر تکرارشونده همراه با ترکیب‌بندی‌هایی مشترک در چارچوب فضاسازی و جلوه‌های جدید قرار می‌گیرد. از این رو این پژوهش نیز با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و به دور از میناقراردادن جامعه‌ای خاص در بررسی نقش‌مایه‌های اجتماعی هادی حیدری، در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل است:

- مهم‌ترین نقش‌مایه‌های اجتماعی به کار رفته در آثار کارتونی هادی حیدری کدام است و دارای چه میزان بسامد تکرارشونده می‌باشد؟

- چه مضامین و پیامی در تکرار فضای اندیشه و تصویرسازی مهم‌ترین نقش‌مایه‌های اجتماعی هادی حیدری وجود دارد؟

#### پیشینه پژوهش:

از آنجا که نقش‌مایه یا موتیف به عنوان یک چارچوب نظری جدید در عالم نقد هنر و ادبیات به شمار می‌رود، بیشتر پژوهش‌های انجام‌گرفته پیرامون آن نیز در این دو حوزه متمرکز بوده است، ولی از دیرباز در محدوده هنر و حرفه‌نگارگری، کارکرد و نشانه‌های موتیف در آثار نقاشی شرقی و اسلامی با استفاده از عنصر تکرار به وفور یافت می‌شود، همچون تکرار طرح بوته جقه در آثار طراحی و نقاشی شرقی نقش اصلی از گذشته‌های دور و به ویژه حضور گسترده آن در ایران نیز به منظور زینت‌بخشی کاخ شاهان و زیورآلات آنان تا زندگی عادی مردم و ظروف سفالی، می‌تواند نمونه‌ای بر پیشینه و گستره توجه به موتیف در عرصه هنر باشد، با این وجود موجب بسی شگفتی است که بررسی نشانه‌های کارکرد آن در حوزه هنر و به ویژه نقاشی‌ها تا حدود زیادی مخمول و ناشناخته باقی مانده است. از این رو نخستین تلاش‌ها پیرامون موتیف در حوزه ادبیات صورت گرفته و تعلق به غرب دارد. نخستین پیشگام این راه، استیث تامسون<sup>۱</sup> نویسنده معروف امریکایی است که پژوهش او در چارچوب معجم موتیف‌ها در ادبیات فولکلور در کتابی تحت عنوان «الحکایة الشعبیة» انجام گرفته است. وی این کتاب را در آغاز قرن بیستم، درست در سال ۱۹۴۶ به هدف طبقه‌بندی حکایت‌های فولکلور منتشر

<sup>1</sup> Stith Thomson

کرده است. در پی انتشار این کتاب، الیزابت فرنزیل<sup>۱</sup> آلمانی از خود دو کتاب در حوزه موتیف عرضه نموده است که عنوان آنها به ترتیب «درون‌مایه ادبیات جهانی» و «موتیف ادبیات جهانی» نام‌گذاری شده است (تقوی و دهقان ۱۳۸۸، ۹ و ۸ به نقل از Seigneuret 1988, xv).

از جمله پژوهش‌هایی که سهم به‌سزایی در شناخت موتیف و کارکردهای آن در حوزه‌های مختلف از جمله هنر داشته است، پژوهشی است که در سال ۱۳۸۸ شمسی تحت عنوان «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد» توسط محمد تقوی و الهام دهقان به نگارش درآمد که نویسندگان آن در ابتدا با ارائه تعریفی اجمالی از موتیف به صورت واژگانی و اصطلاحی، به تفاوت‌ها و شباهت‌های آن با اصطلاحات دیگر همچون موضوع<sup>۲</sup>، مضمون<sup>۳</sup>، لایت‌موتیف<sup>۴</sup>، تبس<sup>۵</sup> و کهن‌الگو<sup>۶</sup> می‌پردازند. در واقع تلاش نویسندگان این مقاله بیشتر بر آن متمرکز بوده تا مکانیسم درستی از تعریف موتیف و کاربرد آن در ادبیات و هنر ارائه دهند و جلوه‌های آن را در رشته‌ها و حرفه‌های متعدد از جمله معماری و هنر و فیلم‌سازی مشخص نمایند.

پژوهش دیگر «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها، کارکردها و...» است که در سال ۱۳۸۸ شمسی توسط محمد پارسانسب نوشته شده است. نویسنده در این کتاب، تمام عزم خود را جزم نموده است تا تعریف مشخصی از بن‌مایه ارائه دهد، از این رو به منظور شناخت درستی از درون‌مایه، به موتیف توسل حسته و پیرامون آن، دو تعریف متناسب با دو نظریه متفاوت عرضه می‌نماید، که نخستین آن همسان‌سازی این واژه با درون‌مایه یا بن‌مایه بوده بدون اینکه تفاوتی میان این دو حائل گردد و در تعریفی دیگر موتیف را جزئی از بن‌مایه می‌داند که با تکراری هدفمند از سوی ادیب یا هنرمند نمود می‌یابد، این درحالی است که نویسنده در نهایت نظر خود را به دیدگاه دوم نزدیک‌تر می‌نماید.

#### روش پژوهش:

این پژوهش با تکیه بر روش توصیفی – تحلیلی و داده‌های آماری بر آن است تا با شناساندن بیشتر نقش‌مایه‌های پرکاربرد در هنرهای تجسمی، کاربرد آن را در حوزه نقاشی متناسب با تعریف و دیدگاه دوم پیرامون آن که مبتنی بر تکرار عناصر حساسیت‌برانگیز است، مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.

<sup>1</sup> Elizabeth Frenziel

<sup>2</sup> Subject

<sup>3</sup> Theme

<sup>4</sup> Leitmotiv/ leitmotiv

<sup>5</sup> Topos

<sup>6</sup> Archetype

## نقش‌مایه و کارکردهای آن:

نقش‌مایه که در زبان انگلیسی، موتیف<sup>۱</sup> شناخته می‌شود، به ناگفته‌های موجود در پس شخصیت‌ها و تصاویر حساسیت‌برانگیز گفته می‌شود که با تکرار پی در پی خود سعی بر بروز تمایلات جدی و چالش‌های درونی و اجتماعی گوینده را دارد (Cuddon 2013, 448). موتیف برگرفته از واژه فرانسوی *movere* است و در زبان فرانسوی پذیرای معادل‌ها و ترجمانی چون سبب، انگیزه و اندیشه موسیقایی می‌باشد (Alwan et al. 2004, 551-552)، همچنین نقش‌مایه، خود انعکاسی از تصویر، درون‌مایه یا به نوعی شخصیتی مستقل و پویا است که گاهی حتی به صورتی تصادفی و ناخودآگاه، مفاهیمی دیگر همچون "لایت موتیف" را در خود جای می‌دهد (Baldick 2001, 16). این اصطلاح در زبان انگلیسی دارای تعریفی شامل و فراگیر است؛ چرا که نقش‌مایه در آن تنها به جزئی مشخص از یک ترکیب‌بند هنری اشاره دارد (Oxford 1966, 592). نقش‌مایه پس از وارد شدن به محدوده زبان‌های دیگری چون عربی و فارسی شد، از کاربردهای مختلفی برخوردار گشته است.

گاهی نقش‌مایه در زبان فارسی با توجه به ترجمه نادرست آن به «بن‌مایه» و «درون مایه» سبب گشت تا شناخت و تعریف درستی از کاربرد آن صورت نگیرد؛ زیرا بن‌مایه یا تم از گستردگی وسیعی در تحلیل و نقد آثار برخوردار است و تقریباً همه عناصر عام و خاص موجود در اثر مورد نظر را در برمی‌گیرد، حال آنکه نقش‌مایه تنها یکی از شاخصه‌ها و ابزارهایی است، که در شناخت مضمون و درون‌مایه ایفاگر نقشی تکرارگونه و همراه با تاکید می‌باشد. در واقع انتشار نقش‌مایه به واسطه عناصر تکرارشونده به صورتی هدفمند نوعی رهنمودساختن به منظور رسیدن به امکان شناختی درست و غنی‌تر نمودن مجموعه مفاهیم اثر و هویت و اصالت‌بخشی به آن می‌باشد (الملائکه ۱۹۶۷، ۲۳۰). از این رو هرچند که تکرار محض را نمی‌توان عامل شناسایی نقش‌مایه و دریافت زیبایی‌های هنری دانست، ولی تکرار و نقش‌مایه همچون دو خطی موازی در مسیری مستقیم می‌باشد که تا مقصد هرگز یکدیگر را قطع نمی‌کنند؛ پس هرآنچه برای نقش‌مایه و شناسایی آن حائز اهمیت باشد برای تکرار کارکردهای هدفمند نیز مهم و حائز ارزش تلقی می‌گردد.

نقش‌مایه در حوزه‌های مختلف هنر همچون نقاشی، تراشکاری، موسیقی، معماری، بافندگی و تصویرگری حائز اهمیت می‌باشد (تقوی و دهقان ۱۳۸۸، ۱۰)، و در تمامی آنها با وجود تعاریف متعدد، از کارکردهای تکرارشونده‌ای برخوردار است که به طور کلی در محدوده تعریف واحدی جای

<sup>1</sup> Motive / Motif

می‌گیرد، به طور مثال نقش‌مایه در موسیقی به موضوع اصلی کار موسیقایی گفته می‌شود که با نوعی دنبال‌نمودن اصوات و ریتم‌های تشکیل‌دهنده فضای موسیقی همراه باشد (عموری ۲۰۱۵، ۱۲۳)، و در معماری نیز شامل قطعه‌هایی یکسان و شبیه به هم است که در زینت‌بخشی جلوه‌های بصری و مناظر ساختمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نقش‌مایه در تصویربرداری به تنهایی جوانب مختلفی چون رنگ‌ها، صداها، نورها، واکنش شخصیت‌ها و موقعیت‌هایی متعددی که تعبیه می‌شود را در برمی‌گیرد (اسلامی ۱۳۸۶، ۷۵)، و در هنر نقاشی تحت عنوان نقش‌مایه شامل طرح‌های کوچک تکرارشونده‌ای یا مجموعه‌ای از مضامین است که تطبیق آنها در کنار یکدیگر به طور کلی یک طرح اصلی را جلوه می‌دهند، یا به عبارتی دیگر یک عنصر تصویری، یا ترکیبی از عناصر نمادین می‌باشد، که در یک یا چند ترکیب‌بند تکرار می‌شوند که البته به آن نقش‌مایه نیز اطلاق می‌شود و در هنرهای تزئینی کاربردی فراوان دارد. از این نقوش، از گذشته تاکنون در تزئین ساختمان‌ها، حواشی لباس‌ها و منسوجات زیورآلات، ظروف و غیره استفاده شده است، ولی در این میان، حجم عظیمی از نشانه‌های مختلف تکرارشونده به طور کلی در کارتون‌های پویا که نگارگر آن به ترسیم متفاوت آنها می‌پردازد، یافت می‌شود؛ چرا که نقش‌مایه دلالت بر یک ترکیب بصری دارد که نقاش با تکیه بر آن به تجسم زیبایی و مضمون‌آفرینی در بطن اثر هنری پرداخته تا بدین شکل به خیال‌بیننده وسعت بخشد و با صیقل‌دهی به اندیشه و تفکرات وی، او را به کنجکاوای و پیگیری بیشتر تشویق نماید.

#### نقش‌مایه و اهمیت اجتماعی آن:

هنر همواره از دیرباز از مشخصه اجتماعی و تمایلات واقع‌گرایانه‌ها انسان‌ها برخوردار بوده است و خواست و هدف آن نیز تا حدود زیادی، همگام و در جهت تامین خواسته‌های اجتماعی تعیین گردیده است (خرمی و خانی ۱۳۹۶، ۶۲). در این میان جامعه‌شناسی نقاشی به عنوان یکی از شاخه‌های نوپا و نوظهور در گستره علم جامعه‌شناسی، از زندگی و مقتضیات حیات اجتماعی به ویژه کار و پیکار جمعی انسان‌ها تا بیان دردها، آرزوها، امیدها و تلاش‌های طیف‌های مختلف در جهت پیشرفت و تکامل جامعه سخن رانده است و با دید زیبایی‌شناسانه به تحلیل زوایای مختلف و مرتبط میان هنر و موضوعات اجتماعی. از این رو نقاش یک اثر به عنوان یک هنرمند فردی است که بتواند آنچه که در محیط پیرامون خود و عالم محسوس اتفاق می‌افتد را به بهترین نحو بازگو نماید که از یک سو متناسب با هدف ابداع‌گونه و خلاقیت هنرمند بوده و از سوی دیگر زمینه‌ساز و بستر فرافکنی بیان احساسات اوست (جولایی و حداد ۱۳۹۴، ۸۲).

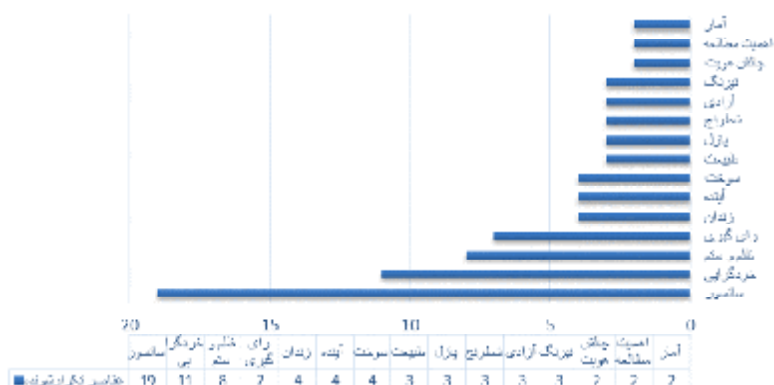
از آنجا که نقش‌مایه «هم، معنایی‌اند و هم، تصویری و در حکم سوگلی هنرمندان‌اند مسأله بسامد و تکرار در بررسی موتیف‌ها اهمیت به‌سزایی دارند» (حیدری ۱۳۸۹، ۱۴)، گاهی موضوعات اجتماعی در کنار چالش‌های درونی و ذاتی در ذهن نقّاش اثر به صورت دل‌مشغولی و دغدغه در قالبی از تکرار عناصر گوناگون بروز می‌کند، به گونه‌ای که بیننده حسّ می‌کند که این تکرارها معنادار است و هنرمند در ورای آنها هدف خاصی را دنبال می‌نماید. البته موضوعات اجتماعی چه حاصل آگاهی و برآیند فعالیت خلاقانه نقّاش باشد یا از بخش ناخودآگاه ذهن او سر زده باشد، به طور یقین علایق و دیدگاه شخصی او به برخی از پدیده‌های پیرامون نشان می‌دهد (دهقان و تقوی ۱۳۹۰، ۹۴ و ۹۳). از این رو جنبان تاثیرپذیری به برخی از مضامین اجتماعی و پافشاری و تاکید بر به کارگیری آنها قادر است نوعی نقش‌مایه اجتماعی در زبان هنری پدید آورد که تا حدود زیادی نگاه مخاطب را به سوی محتوای آثار و درون‌مایه آنها سوق دهد.

#### نقش‌مایه‌های هادی حیدری:

هادی حیدری در تصویرهای هنری خود وارد محدوده‌ای از عناصر تکرارشونده می‌شود که گویا عمق دردها و دغدغه‌های جامعه معاصر را در موضوعاتی که ارتباط مستقیم با تاملات و چالش‌های زندگی هنری وی داشته بر می‌شمرد. او در مجموعه کتاب خود تحت عنوان «انجمن جلبک‌ها» که حاوی گزیده‌ای از یک دهه آثار هنری وی می‌باشد، به زنجیره‌ای از مضامین تکرارشونده پافشاری نموده که بسیاری از این کارتون‌ها با رویکردهایی اصلاح‌طلبانه، از نقطه عطفی در تجسم رویکردهای و سیل اندیشه‌های وی برخوردار هستند. موضوعات اجتماعی به عنوان یکی از محورهای طنز، شاکله اصلی و زیربنای تصاویر و نقّش‌های بنیادین آثار حیدری را به خود اختصاص می‌دهد که ماده آن با تاثیرپذیری از حیات بیرونی و تعاملات و روابط اجتماعی حال حاضر، مصدر الهامی برای تبیین واقعیت‌ها با زبانی دیداری و درماتیک گشته است.

محورهای اجتماعی، کانون اصلی و درون‌مایه شناختی آثار هادی حیدری را تشکیل می‌دهد که نمایاندن آنها به شیوه موتیف‌گونه، نیازمند دقت‌نظر و کنجکاوای در عمق تصاویر و ارائه فهرست و نموداری از تمامی عناصر تکرارشونده و حساسیت‌برانگیز است. به این ترتیب قبل از ورود به عمق تصویرها و محتوای هنری وی، شایسته است تا نگاهی کلی و مبتنی بر آمار بر نسبت تکرار عناصر تکرارشونده در آثار وی صورت گیرد که ترتیب آنها بیانگر میزان تکرار و به تبع آن مقدار اهمیت نقش‌مایه‌ها در به تصویرکشیدن رویدادها و هدف‌گذاری چالش‌های اجتماعی زمانه او می‌باشد:

### عناصر تکرارشونده



عناصر تکرارشونده موجود در جدول بالا هر چند که از لازمه نخست نقش مایه یعنی تکرار و پافشاری بر نگاه نسبت به مضمون تصویرها برخوردار است، ولی به ندرت با گرفتن مضمون‌هایی جدید در پس تکرار به مرحله موتیف که این پژوهش ما نیز در پی بررسی و شناخت آن است می‌رسد. در واقع نقش مایه در برخی از کارتون‌های هادی حیدری برگردانی از ریزترکیب‌هایی است هنرمندانه که خالق آن به نحوی هوشمندانه ولی محسوس سعی دارد تا با درگیر کردن بیننده و همراه ساختن وی به جلوه‌ها و فرم‌های دیداری مشترک، پیام‌ها و مفاهیم سیاسی و اجتماعی موردنظر را به دیدگان او منتقل نماید. این فرایند تحقق نمی‌یابد مگر در بستر ساختار و نظامی از نشانه‌ها و تصاویر همراه با فنون بصری تغییرپذیر که الگو گرفته از واقعیت‌های عینی روزمره باشد و با فضا سازی و چیدمان مناسب و جلوه‌دادن عناصر و نشانه‌های تکرارشونده، موجب رواج و گسترش معنی و مضمون‌های جدیدی گردد که با نگاهی کاوشگرانه و موشکافانه چهره واقعی حقیقت را با چاشنی طنز و شوخی نشان می‌دهد. باتوجه به عناصر تکرارشونده به کار رفته در آثار کارتونی هادی حیدری، این پژوهش در تلاش است تا نگاه و تمرکز خود را بر اساس میزان اهمیت و کاربرد عناصر و کمیت و کیفیت تکرار آنها، چهار نقش- مایه اجتماعی مهم سانسور، خردگرایی، ظلم و ستم و رای گیری در گزیده آثار کارتونی وی مورد بررسی اجتماعی و واکاوی شناختی و تحلیل محتوایی قرار دهد.

نقش مایه‌های پر کاربرد:

#### سانسور:

سانسور<sup>۱</sup> نوعی ابزار در فرایند اجرایی مبتنی بر اراده فردی برای نظارت و کنترل بر اندیشه‌ها و

<sup>۱</sup> Censere

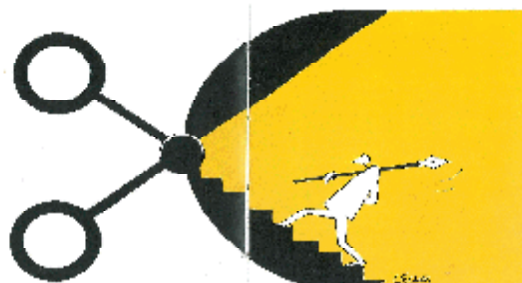
اطلاعاتی است که در میان مردم نشر می‌یابد و در خود دارای مترادفاتی در زبان فارسی همچون «ممیزی»، «تفتیش عقاید» و «تفتیش افکار» است؛ چرا که آن به نوعی «تفتیش پیش از انتشار کتابها، جرائد، نمایشنامه‌ها، و امثال آنها، و نیز تفتیش نامه‌های خصوصی و جز آنها قبل از رسیدن آنها به مقصد، یا تفتیش نطق و بیان قبل از ایراد آنها، به منظور حصول اطمینان از اینکه مندرجات آنها مضر به اخلاق عمومی یا منافع دولت یا دستگاه حاکمه نیست» (مصاحب ۱۳۸۱، ۱۲۵۱)، از این رو سانسور با توجه به آنکه در میان افراد جامعه در تقابل و تضاد با آزادی گفتار و کردار به کار می‌رود، جلوه‌ای منفی به خود گرفته است و به عنوان اسلوبی است که نه تنها نفس اعمال و رویکردها، بلکه انگیزه‌های عمومی و چه بسا خاص بشر در ابراز عقاید، اندیشه‌ها، احساسات، و غیره را با محدودیت روبه رو می‌سازد.

سانسور از مهمترین و اصلی‌ترین نقش‌مایه‌هایی است که هادی حیدری در تصاویر خود به آن توجه داشته، و آن را در ضمن لوازم و روش‌های مختلف برای بیننده مجسم می‌نماید، و این سانسور در چشم‌انداز وی از موضوعات زندگی اجتماعی مدد می‌گیرد و این خود هم‌سو با ماهیت سانسور است که برآمده از تعلقات زندگی اجتماعی می‌باشد و در اساس خود با نهي نمودن برخی از فعالیت‌ها و حد و مرز نهادن برای بعضی از نیازهای فردی و اجتماعی، موجب محدودیت و دست‌مایه حفظ و مراقبت از ارزش‌های جمعی صاحبان قدرت می‌گردد. قیچی و عینک به عنوان مهم‌ترین ابزارهای سانسور یا به نوعی اعمال محدودیت و جلوگیری از درک و شناخت بیشتر هستند که در هنر و به ویژه طراحی نقوش اغراق‌آمیز از ماهیت و کارکردهای روتینی خود عدول کرده و وارد محدوده‌ای از منافع ننگین انحصارگرایانه متضاد با تحقق خرد جمعی شدند که چه بسا با مجازات بروز اندیشه به استیلائی یک‌جانبه‌نگری و تک‌صدایی در پرتوی قوانین و ارزش‌های مشخص دل‌خوش می‌کنند و تصاویر هادی حیدری به عنوان یکی از مظاهر پرکاربرد مورد استفاده قرار گرفته است که شرح و تطبیق آن دو در ادامه از این قرار است.

### قیچی

قیچی و دو لبه تیز آن در کنار فصل الخطاب بودن آن در هنر و سینما همواره به عنوان یکی از ابزارهای محدودکننده و نمادهای برنده به منظور اعمال نظرهای شخصی صاحبان قدرت مورد توجه بوده است (اکرمی ۱۳۷۵، ۴۵۷). قیچی به عنوان یکی از ابزارهای سمبولیک سانسور شناخته می‌شود و «سانسور را در برخی از کشورها با قیچی نشان می‌دهند و در بعضی با چاقو و تبر. برخی با سرنیزه و بعضی با شکنجه‌گر و جلاد - گاهی با سوزن و نخ و بسته‌شدن دهان و چشم» (هزاوه‌ای ۱۳۹۰، ۱۳). هادی حیدری در تبیین حقایق و ترسیم موضوعات مرتبط با سانسور یا محدودیت‌سازی در بروز عقاید، به ابزارآلات تجسم آن متناسب با کارکردهای نمادین روی آورده است که در این میان قیچی با خروج از دلالت وضعی و روزمره‌گی مشخص، به سمبلی افسارگسیخته و ابزاری دست و پاگیر برای

توقف اندیشه و تعبیر روشنفکرانه تعبیر می‌گردد. استفاده از قیچی در عمق اندیشه‌های هادی حیدری و در میان همه موضوعات و نشانه‌ها، نقش مایه‌ای ادبی به خود گرفته و تبلور ساختاری آن پیش از هر غرض شناختی دیگر نوعی انسجام و همانندی میان ادبیات و هنر را به وجود آورده است. در واقع قیچی، قلم و کاغذ عناصری به هم پیوسته هستند که در تصویرهای هنرمندانه شاعر در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند که شالوده آن در تصویری رقم خورده که در آن نویسنده‌ای قلم بر دوش گام بر پلکانی دروغین با سیری صعودی در جهت پیشرفت و تکامل می‌نهد که مسیر آن دنده‌های قیچی و سرانجام آن نیست اندیشه و حمود آن است:



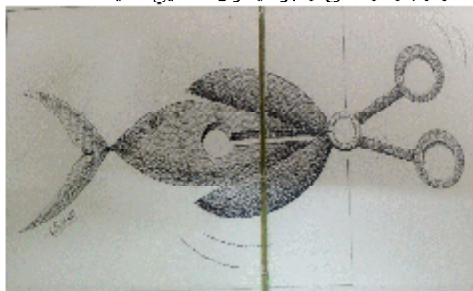
تصویر ۱. نویسنده قلم به دس بر روی پلکان قیچی (حیدری، ۱۳۹۰، ص ۱۲).

قراردادن قیچی (سانسور) در کنار قلم و کاغذی که از ابزارهای تفکر و آگاهی بشر به شمار می‌آیند، از بعد اجتماعی یادآور جدالی است بی‌سرانجام میان دوگانگی‌ها و تناقضات؛ چرا که قلم بر کاغذ، نوعی سلطه خط بر ورق سپید، و خط بر کاغذ نوعی ثبت یک، فرضیه است و قیچی هم در مقابل آنها یک تهدید فریبنده شمرده می‌شود. این بار هادی حیدری با این سه عنصر کار دیگری انجام داده و دو موضوع برجسته را نمایان می‌سازد؛ یکی جانب فریبکاری از سوی قیچی و دیگری بی‌پروایی انسانی قلم بر دوش که گام‌هایی بلند را بدون توجه به تیغه‌ای که آماده فرود آمدن است، بر می‌دارد. کاغذ هم عرصه و مجال است خاموش و نامعترض که رنگی زرد به خود گرفته که شادی و روشنی را وانمود می‌سازد، هر چند که زرد بودن رنگ مایه فضای آن از جنبه نشانه‌شناسانه در شناخت مفاهیم رنگها می‌تواند به تعبیری دلالت بر مرگ و نابودی هم نماید (قاسمی حاجی‌آبادی و ممتحن ۱۳۹۰، ص ۹۷).

در این نمایه، قلم بسان بیلی بزرگ بر شانه دهقانی خوش‌خیال یا بر دوش انسانی خوش‌باور و یا نیزه‌ای برآیده و اطمنان‌بخش برای انسان روشن‌فکری است که در جدالی نابرابر به آن تکیه می‌کند، ولی صاحب قلم همیشه روشنفکری هوشیار و موقعیت‌شناسی زنده نیست، بلکه فریب سیر روشن‌ولی نامطمئن را احساس نکرده و رو به والاترین پله‌های پنداری که به ورطه نابودی منتهی می‌شود، حرکت می‌کند یا اینکه متعمدانه در چشم‌انداز خود پا به عرصه تباهی نهاده و سانسور را به چالش و هم‌آوردی دعوت می‌نماید و این هدف نیز در تصویر مقصدی است به ظاهر نورانی و امیدبخش ولی در باطن مسیری است نافرجام.



تفکر سانسور و تحمیل فرایندهای آن در مطبوعات نه تنها نویسندگان را از القای حقایق و تحلیل عملکردها باز می‌دارد، بلکه با سرکوب اطلاعات، مانع انتشار آگاهی و تأمل فکری در میان عموم افراد جامعه می‌گردد، نمونه دیگر کارکرد نقش مایه سانسور و ابزار کارآمد آن یعنی قیچی، تصویری توأم با مضمون اجتماعی است که در آن دو لبه قیچی در تقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و هر کدام در پی آن است تا به محدودیت، فشار و بازدارندگی را بر دیگری تحمیل نماید:



تصویر ۲. تورفتگی قیچی در قیچی دیگر به عنوان نمادی بر خودسانسوری (حیدری ۱۳۹۰، ۱۶ و ۱۷).

نشانه‌شناسی تصویر دو قیچی در این نمایه بر عمق تورفتگی یک قیچی در قیچی دیگر و بلعیدن ابزار کوچک‌تر توسط ابزار بزرگ‌تر و قوی‌تر حکایت دارد که در سرانجام کار با برچیده‌شدن و حذف ابزار کوچک‌تر این جدال به پایان می‌رسد. این تقابل میان دو ابزار سانسورگری موجب شکل‌گیری تصویر خودسانسوری در ذهن مخاطب می‌گردد، تجلی این خودسانسوری در جامعه می‌تواند به دلایلی چون فقدان امنیت شغلی، نارسایی قوانین مربوطه و وجود اهرم‌های فشار و تعصبات شدید فکری در جامعه ارتباط داشته باشد (گروه گزارش و تحقیق ۱۳۷۲، ۱۳)، ولی آنچه که در این تصویر هادی حیدری مورد نظر است، نوعی اختلاف نظر و اعمال نظرهای شخصی قدرت‌های بزرگ‌تر است که در پی تقابل با یکدیگر می‌تواند به شکل‌گیری پدیده خودسانسوری یا حذف ناخودآگاه در حافظه ضمنی هنرمند ثبت می‌گردد، در واقع رفتارها، باورها، ارزش‌ها و رویکردهای گروهی خاص به گونه مستقیم یا غیرمستقیم روی رفتار و باور و نحوه اندیشیدن هنرمند تأثیر می‌گذارد و به عادت ناخواسته او بدل می‌گردد.

#### عینک

عینک به عنوان ابزاری برای دید بهتر یا محافظت از چشم به کار می‌رود و به آن آیینک یا چشم فرنگی هم گفته می‌شود (عمید ۱۳۸۹، ۷۶۸). هر چند که عینک در عرف عام به عنوان ابزاری در جهت بینایی بهتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در تداعی مرسوم از دو منظور متفاوت و چه بسا در تعارض با یکدیگر مطابق با روند زمانی برخوردار است، یکی نگاه قدیمی و توأم با کمی واقعیت وضعی و ابداعی نسبت به وسیله می‌باشد که بر اساس آن نگاهی که با عینک صورت گیرد را آن‌چنان خوش و میمون نمی‌دانستند و صاحب آن را به سفاقت و بی‌خردی نسبت می‌دادند (حقیقی ۱۳۹۴، ۱۱۰ و ۱۰۹).

و دیگری نگاهی روشنفکری است که بر طبق آن عینک از نشانه‌های خردورزی و پی‌بردن به شناخت بهتر است.

عینک در هنر و به ویژه در نقاشی هادی حیدری، سوژه‌ای برای سانسور و در نتیجه خودسانسوری تبدیل می‌شود و بر طبق آن سکوت افراد جامعه و خاموشی آنها نسبت به فشارهای وارده، به نوعی حس رضایت و تایید خودخواسته تغییر می‌یابد به گونه‌ای که فرد را دچار دوگانگی شخصیت کرده و صداقت نگاه و تعبیر را از او می‌گیرد.



تصویر ۳. دوگانگی شخصیت موجب دوگانگی نگاه شخصیت‌ها گشته است (حیدری ۱۳۹۰، ۱۹ و ۱۸)

نمود نقش مایه سانسور به واسطه ابزار عینک در این تصویر گویای دوگانگی شخصیت انسانی است که خودخواسته با عینکی مشترک دو منظر متفاوت را تجربه می‌کند، یا به عبارت دیگر شکافی است شخصیتی در یک یا دو چهره که هر کدام یا یک چشم خود به نقطه‌ای بی‌سرانجام و نامعلوم و مخالف هم خیره می‌شوند. جذاب بودن سرها از هم و دودی که از هر کدام از آنها بلند می‌شود بیانگر تفاوت در زوایای دید دو شخصیت است، با این وجود استفاده از عینکی مشترک، خود دال بر شباهت در نگاه افراد جامعه دارد که هر دو آنها از فیلتری واحد رنج می‌برند.

گاهی عینک در تجسم نقش مایه سانسور هادی حیدری، دارای کارکردی دروغین و خلاف واقعیت است، یعنی عینک دارای شیشه‌هایی می‌گردد، به جای آنکه مسیر درستی را به روشنی و وضوح نشان دهد. با گزینش گاهی به سوج و غیر قابل عبور را برای بیسده نمایان می‌دهد:



تصویر ۴. عینک و کارکرد دروغین و خلاف واقعیت آن (حیدری ۱۳۹۰، ۵۰)

هادی حیدری در این تصویر بار دیگر به پدیده خودسانسوری تاکید دارد و در پس روشنگری نقش‌مایه سانسور در پی تاکید بر نقش‌مایه دیگری به نام خودسانسوری است. در واقع ساخت نقش‌مایه اثر مطابق با تعریف استیث تامسون<sup>۱</sup> به تنهایی روایت کاملی را بازگو نمی‌کند، بلکه این ترکیب‌ها و دلالت‌های همخوان هستند که درون‌مایه موتیفی اثر را هویدا می‌سازند، به عبارت دیگر یک مضمون اثر زمانی به محدوده تکامل ساختاری و موتیف‌گونه می‌رسد که از ویژگی معنی‌افزایی و تاثیرگذاری برخوردار باشد (پارسانسب ۱۳۸۸، ۱۱)، همان‌طور که هادی حیدری در اینجا به منظور تکامل ساختاری نقش‌مایه خود، از خودسانسوری در جهت تداعی و درک هر چه بهتر سانسور استفاده می‌نماید. به نظر می‌رسد که این خودسانسوری ترسیم‌گشته در این تصویر، با نوعی تعافل و کنش تعمّدی نسبت به موضوعات پیرامون همراه باشد، در واقع آنچه که می‌توان پیرامون شخصیت به کارگیرنده این عینک‌ها اشاره نمود، دو نمایه و وضعیتی مشابه در ترسیم تعافل یا نادانی موجود در زوایای دید شخصیت است که نگاه خود را در راستای محدوده دیدی که به او تحمیل می‌شود، تنظیم می‌کند.

#### آمیختگی مؤلفه‌های سانسور:

هادی حیدری علاوه بر استفاده از قیچی و عینک به عنوان مهمترین ابزارهای بزرگنمایی در سانسور، زنجیره‌ای از آلات بازدارنده دیگر را دست‌مایه مفاهیم شناختی نقش‌مایه خود قرار می‌دهد و به جای آنکه به یک ابزار یا سمبل در ساخت حقیقت سانسور اکتفا نماید، مجموعه‌ای از نشانه‌ها را دستاویزی برای تحقق هدف خود قرار می‌دهد. هادی حیدری تهدید و فشار را نتیجه و سرانجامی برای مقاومت در برابر سانسور می‌داند، از این رو تکرار ابزارهای سرکوب را در موقعیت‌های مختلف در قالب آمیزش با مضامینی چون تحمیل سکوت، ارعاب و سرکوب در جامعه همراه می‌سازد، نمونه بارز آن نمایش پرنده‌ای است که دهان و پاهای او بسته شده تا نه لذت پرواز را حس کند و نه نوای آزادی را سر دهد:



تصویر ۵. سرکوب و ارعاب در سانسور (حیدری ۱۳۹۰، ۵۸)

<sup>۱</sup> Stith Thomson.

بدیهی است که در این تصویر ابزار ریسمان به عنوان تداعی‌گر سانسور و شکل‌گیری آن در ذهن نقاش این اثر، تأکیدی بر جلوه‌نمایی حربه فشار و سرکوب به عنوان دو عامل مهم بازدارندگی در سانسور دارد که فاقد هر گونه عملکرد عقلانی یا واکنشی بر مبنای گفت و گو و تعامل است که به مخاطب خود اجازه تردید و بیان چرایی نسبت به تبیین علل و اسباب حوادث پیرامون را نمی‌دهد. هادی حیدری در این تصویر از پرنده به عنوان نماد آزادی اجتماعی و معنوی بهره برده است؛ زیرا پرنده در عرفان اسلامی از ویژگی شگفت‌انگیز و گوناگونی برخوردار هستند و پرواز و رهایی آن چه بسا می‌تواند بیانگر آزادی روح و جان آدمی باشد، بدین معنا که «روح به صورت ذات بالرداری تصور شده که به سوی عالم افلاک که موطن اصلی اوست پرواز می‌کند» (صرفی ۱۳۸۶، ۵۶). هادی حیدری با بهره‌بردن از پرنده به عنوان یک موجود سمبلیک در تحقق آزادی، به تقدیس اندیشه و گفتار آزادی‌خواهانه توجه نموده و به صورت غیرمستقیم به تقبیح ابزار سرکوب و عامل سانسور می‌پردازد. از این رو تصویر گره‌خوردن ریسمان بر منقار و پاهای پرنده از یک طرف مصداق سلب آزادی اندیشه و گفتار حق در جامعه انسانی است و از طرف دیگر، نواهای گنگ و نامنظم خارج‌گشته از ریسمان‌های به هم گره‌خورده، نشان‌دهنده تلاش مذبوحانه انسان معاصر در جهت ابراز تفکرات مفید و سازنده به منظور رشد و پویایی جوامع بشری می‌باشد.

هادی حیدری در ترسیم نقش‌مایه سانسور، علاوه بر تقبیح و زشت‌نمایی عامل سانسور، همواره نقش سانسورگر را در پشت پرده و به صورت ناشناس به تصویر می‌کشد، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد که نقش انسانی در اعمال سانسور به کلی در آثار او محو می‌باشد، ولی این بار با ترسیم ابزار دست انسانی و دخالت مستقیم انسان در اجرای سانسور گامی رو به جلو برداشته و فضایی جدیدی خلق می‌کند:



نصویر ۲. نقش انسانی در اعمال سانسور (حیدری ۱۳۹۰، ۲۰)

هادی حیدری در این تصویر با تجسم مردی با موهای تراشیده و دستانی قطع‌شده و چشمانی وادریده که دستی بزرگ از پشت سر توسط شخصی نامعلوم و بی‌هویت بر دهان وی مهر خاموشی می‌زند تا او را از کلام و ابراز عقیده بازدارد، به نوعی تداعی زور و سرکوبی را برجسته می‌سازد، ولی همچون تصویر پرنده، نواهای درد دیده با وجود تحمیل سکوت بر او باز طنین‌انداز می‌شود.

### خردگرایی:

خرد در ظاهر روشنفکری به منزله داور و فصل ختام در امور اندیشه و شناخت، و قطب‌نمای کشتی وجود انسان در اقیانوس جهان تلقی می‌گردد؛ زیرا خرد انسان، نهایت جست و جوی بشر به دنبال حقیقت و «همچون چراغی است در ذهن و اندیشه که شناخت‌های صحیح و واقعی ما را گسترش می‌دهد» (علوی سرشکی ۱۳۹۱، ۱۱۹)، از این رو هیچ صفحه‌ای از تاریخ حیات بشریت، خالی از اندیشه و خردگرایی نبوده و بشر از آغاز تا انجام نیز، در حال اندیشه و تکاپوست به گونه‌ای که نوآوری‌های اندیشه و تحولات آن، داستان زیبایی از حیات عقلی انسان نمایش می‌دهند و ظاهرگرایی و جمود فکری نیز قصه‌ای غم‌انگیز از اندیشه را بازگو می‌نماید.

خرد از جمله نقش‌مایه‌های مضمونی به کار رفته در کارتون‌های هادی حیدری است که به نوعی در آثار وی پس از سانسور از جایگاهی ویژه برخوردار می‌باشد. در واقع خرد در نگاه این هنرمند جلوه‌ای حساس و ظاهری فراموش شده به خود می‌گیرد، که به اشکال مختلف فقدان آن را در جامعه معاصر احساس می‌شود. فقدان اصالت و نقش اندیشه انسان موجب عدم واقعیت در خودپنداری و فرورفتن در جهل مفرط نسبت به خود می‌گردد، زیرا «جوهر و من انسان که هر کسی ورای تمام لایه‌های شخصیتی‌اش می‌تواند به آن اشاره کند و از آن به عنوان «من» یاد کند، فقط اندیشه است» (حسینی و قراملکی ۱۳۹۱، ۵۲).

هادی حیدری در تجسم نقش‌مایه خرد، همواره از نقطه مقابل آن یعنی فقدان خردورزی در جامعه را نشان می‌دهد، در واقع هادی حیدری این فقدان منیت را ناشی از نبود اندیشه پویا و تفکری بالنده می‌داند که در نتیجه به نوعی الیناسیون<sup>۱</sup> یا بیگانگی شخصیتی منجر می‌شود که بر طبق آن، فرد از شناخت خویشتن واقعی و مطابقت آن با صدق حقیقت عاجز گشته و به حالتی چون وارستن از خود و متروک‌ساختن اندیشه می‌رسد که هادی حیدری با ترسیم دیوار در ذهن انسان، نوعی حائل شناختی میان آگاهی انسان و جهان اجتماعی ایجاد می‌کند که این حائل انسان را از خود واقعی‌اش جدا کرده و او را از تحقق توانایی‌هایش باز می‌دارد:



تصویر ۷. دیوار در ذهن انسان، مانع آگاهی و خرد انسانی گشته است (حیدری ۱۳۹۰، ۲۱)

<sup>۱</sup> Alienation

هادی حیدری در این نقش به تصویر کشیدن دیواری می‌پردازد برآمده از خرد انسانی که از شکافی عمیق در ذهن خود رنج می‌برد و دودی که از آن بر می‌خیزد و کلاغی که بر روی آن نشسته است به توحش و ناکارآمدی خرد می‌افزاید. در ادامه کلاغ که در اعتقاد فرهنگی انسان‌ها همواره به عنوان نماد جدایی و فاصله و به نوعی الهام‌بخش ویرانی و نابودی معرفی گشته است (ساکس ۲۰۱۰، ۱۲)، در این تصویر نیز به افزودن جنبه‌های سیاه‌مالی و شکاف خرد در کنار حضور دیوار کمک می‌نماید تا نقاش اثر تناسبی هدفمند را میان مکانی متروک و اندیشه‌ای که متروک مانده و مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، ایجاد نماید.

هادی حیدری در تصویرسازی نقش‌مایه خرد، ذهن انسان را به اشکال مختلف در معرض نقص و آسیب می‌پندارد، به حدی که ذهن انسان، تفکر در کنش اجتماعی خود را از دست داده و به حالت نوعی بی‌اختیاری مزمز می‌گردد و اینبار این ذهن آدمی است که انسان را آن را بازیچه‌ای برای جهت‌دهی و تاثیرگذاری دیگری قرار می‌دهد:



صویر ۸. وابسته‌گرایی در اندیشه و رفتار انسانی که از پلکان خرد دیگری پایین می‌آید (حیدری ۱۳۹۰، ۲۲)

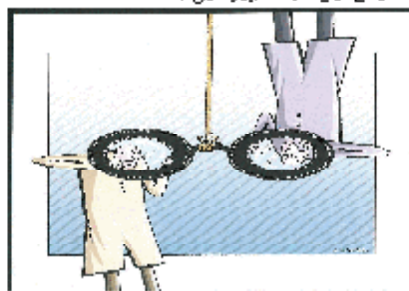
پر واضح است که در این تصویر انسانی ترسیم می‌شود که تکه‌ای از ذهن او همچون پرچمی به دست دیگری حمل می‌شود که نه تنها نشانه‌ای از عدم عقلانیت و نمادی بر تحجر در جامعه می‌باشد، بلکه از وابسته‌گرایی در اندیشه و عمل حکایت دارد. از این رو انسانی که خرد را دست‌مایه دیگری قرار می‌دهد، در ظاهر متفکری است صاحب‌نظر که از ذهنیتی مشخص و مستقل برخوردار نیست. این نقصان مطرح‌گردیده توسط هادی حیدری می‌تواند در خود، ابعاد روانشناسی اجتماعی داشته باشد، چرا که انسان در تفکر روانشناسی، موجودی اجتماعی است و تا حدودی به اطرافیان خود نیازمند است ولی این نوع وابستگی که اگر به حالت افراطی و بیمارگونه که همان خودبستگی مفرط برسد، می‌تواند موجب بروز اختلال شدید در شخصیت افراد جامعه گردد (یوسفی ۱۳۹۰، ۴۶).

عقیده خودبستگی و وابستگی اندیشه در تفکر هادی حیدری تنها به اینجا بسنده نمی‌شود، بلکه گاهی در لیوانی تجسم می‌یابد که محتویات آن مغزی خارج‌شده از ذهن انسانی با تفکرات فروپاشیده و افسارگسیخته است که در فقدان خرد شخصی خود، چاره‌ای جز سرکشیدن خرد دیگری ندارد تا شاید بدین‌گونه خرد از دست رفته خود را بازیابد:



تصویر ۹. مرگتبدان خرد دیگری در جهت جبرئیل بن خردی (حیدری، ۱۳۹۰، ۱۷۷)

فقدان خردورزی از دید هادی حدیری به عنوان خلعی بزرگ تنها در بین مردم عادی تجلی نمی‌یابد، بلکه فقدان آن در میان روشنفکران جامعه نیز احساس می‌شود به گونه‌ای که گاهی تضاد و تعارض در نگاه روشنفکران، نوعی واژگونی و دگردیسی در اندیشه را رقم می‌زند که شاید نمود و تحلیلی درست‌تر آن می‌تواند نمایش این دو تصویر ذیل باشد:



تصویر ۱۰. تضاد و تعارض. دو نگاه (حیدری، ۱۳۹۰، ۴۵)

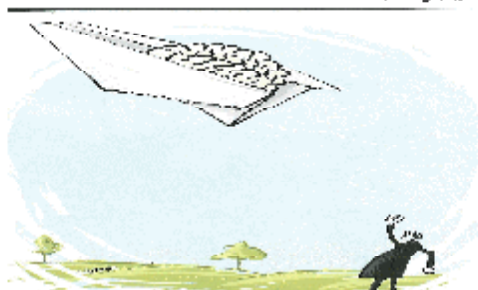


تصویر ۱۱. سلب نگاه دیگری سبب دوری از اندیشه درست گردیده است (حیدری، ۱۳۹۰، ۹۲)

بحران اندیشه و تضاد فکری میان دو روشنفکر موجب پارادوکس در نگاه یا آشفتگی در اندیشه می‌شود که تردیها و نقیضه‌گویی‌های او را بیشتر نموده و با دورگشتن از عقیده‌ای مشخص دچار

نوسان میان دو قطبی متناقض با صد و هشتاد درجه چرخش جهت در موضوعات و زمینه‌های مختلف می‌شود. در واقع در اندیشهٔ وال<sup>۱</sup> و کالیستر<sup>۲</sup>، تضاد اندیشه و تفکر «فرایندی است که یک طرف تصور می‌کند منافعش با طرف دیگر در تخالف قرار دارد و یا طرف مقابل بر منافعش تاثیر گذاشته است. تضاد زمانی افزایش می‌یابد که یک فرد نمی‌تواند منافع و علائق خود را با منافع و علائق طرف مقابل به صورت توأم تامین کند» (مقیمی ۱۳۸۹، ۷۴ و ۷۳؛ به نقل از Randeree and Faramawy 2011, 26)، البته گاهی این تناقض فکری در اندیشهٔ هادی حیدری به سیاه‌نمایی در دیدگان روشنفکران می‌انجامد که منتهی آن به حدی می‌رسد که روشنی روز به سیاهی شب تبدیل می‌شود.

یعنی روشنفکر جامعه، به عنوان کسی که بهتر از دیگران باید درستی را از نادرستی تشخیص دهد در شناخت ابتدائی‌ترین مسائل دچار تردید می‌شود، از این رو اگر در جامعه‌ای نیز نشانه‌هایی از خرد پدیدار شود، در چنین جامعهٔ خود خریداری نداشته و به ترک وطن و به نوعی فرار مغزها می‌انجامد، معضلی اجتماعی که هادی حیدری تبلور آن را در شخصیتی نشان می‌دهد که خرد خود را سوار بر موشکی کرده و نظاره‌کنان آن را به سمت آسمان پرتاب می‌کند تا جامعه‌ای آرمانی متناسب با اندیشه‌ها و ارزش‌های خود جست و جو نماید.



تصویر ۱۲. گریز اندیشه سوار بر موشکی که توسط صاحب آن پرتاب می‌شود (حیدری ۱۳۹۰، ۷۰)

#### ظلم و استبداد:

ظلم یک حقیقت ناپسند و نکوهیدهٔ درونی و بیرونی است که در موضوعات و شرایط مختلف، دارای بسامدها و نمودهای مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چون فقدان عدالت فردی و طبقاتی، قرارنگرفتن افراد در جای مناسب خورد و سلب کردن حقوق دیگری و مواردی از این قبیل تجلی می‌یابد (محمدی و مروتی ۱۳۹۲، ۱۲۷). در واقع زمانی ظلم از چارچوب آسیب‌دیدگی فردی فراتر می‌رود و تبلور اجتماعی می‌یابد که دارای تاثیر مخرب در سرنوشت جمعی همگان گردد و به فاجعه‌زدگی

<sup>1</sup> Wall

<sup>2</sup> Callister



گسترده میان مردم جامعه تبدیل شود، از این رو ظلم اجتماعی، اختلالی است فراگیر و چالشی است طبقاتی میان طبقه بالا و طبقه پایین دست که جامعه را از مرحله تمدنی مشخص به مرحله جدیدی از بهره‌کشی و استبداد می‌رساند که بر اساس آن، فرد یا گروهی اقلیت، آزادی اجتماعی دیگران را سلب کرده و با زور و کشمکش به حقوق طبیعی و قانونی و در عین حال اجتناب‌ناپذیر آنها تسلط می‌یابد (الکواکبی، ۲۰۰۹، ۲۳).

ظلم و ستم اجتماعی یکی دیگر نقش‌مایه‌های مضمونی به کار رفته در نقاشی‌های هادی حیدری می‌باشد که ظاهر آن بر اساس شرایط و موقعیت‌های مختلف، دارای نشانه‌ها و سازواره‌های شناختی مخصوص به خود است، ولی آنچه که ظلم را در تصاویر تکرارشونده وی متمایز می‌سازد، برابری ظلم با جبر و خفقان و تحمیل گفتار و کردار قدرتی غالب و توأم با نشانه‌های استبداد است. او در نقاشی‌های خود بیش از آنکه به مظلوم توجه کند، به ترسیم ظواهر چهره ظالم می‌پردازد و تمام تمرکز خود را معطوف به تجسم چهره سیاه و تیره از آن معطوف می‌دارد، هر چند در شناساندن و ترسیم شخصیت فردی ظالم و یا ظاهر اجتماعی آن، دچار نوعی خودسانسوری یا عملکردی محافظه کارانه است، به گونه‌ای که در تمام تصاویر کارتونی وی شخصیت ظالم، از هویتی نامعلوم و دارای انگیزه‌ای نامشخص است.

از نمونه‌های تجلی نقش‌مایه ظلم و ستم در نقاشی‌های هادی حیدری را می‌توان در تصویر زندانی برآمده از ماهیچه‌های دستی تنومند مشاهده کرد که بروز ظلم به نحوی بصری با محبوس کردن دیگری و سلب نمودن حق زندگی از او برای بیننده تعریف می‌گردد که در پشت پرده از واقعیت جامعه‌ای با اصول و معیارهایی از هم گسسته حکایت دارد که شاخص برتری و فضیلت در آن بر مبنای ژورنی، شبیه‌اشکل می‌دهد:



تصویر ۱۳. انسانی که در سلول استبداد دیگری محصور می‌باشد (حیدری، ۱۳۹۰، ۷۵)

هادی حیدری در این تصویر ابعاد نقش‌مایه ظلم را در زور و به تبع آن زندان به تصویر می‌کشد. این زورگویی یا قلدری در نوع خود شکلی از رفتارهای پرخاشگرانه میان افراد است که به موجب آن به سبب عدم تقسیم و توازن قدرت در تعاملات اجتماعی میان افراد جامعه، یکی از طرفین با اعمال خشونت و زور سعی بر متابعت طرف مقابل و سرکوب وی را دارد (Wang 2009, 45). ولی آنچه که

می‌توان در این تصویر دریافت نمود، تجسم خودشیفتگی و ناتوانی در حفظ روابط اجتماعی میان افراد جامعه است که بر طبق آن، صاحبان قدرت در حین محقق‌دانستن خود با اعمال تفکر فاعلی (قلدری) اقدام به نادیده‌پنداشتن و بی‌توجهی به خواست و چه بسا سرکوب دیگر افراد جامعه می‌نمایند. البته گاهی این ظلم در فرهنگ شناختی هادی حیدری با منطقی اجباری به فرد مفعول (مورد ظلم) تحمیل شده و به عنوان عقیده و باوری غلط در ذهن ناخودآگاه او ثبت می‌شود، نمونه آن دو تصویر ذیل است که یکی از آن صورتی از تاریکی شب و مردی عصبانی ترسیم می‌شود که در یک دست چوبی در اختیار دارد که در راس آن چراغی فروزان و در دستی دیگر چوبی که در حالت ضربه وارد کردن به واقعی می‌باشد که از دیدن آن عاجز است یا اینکه متعمدانه آن را نادیده می‌گیرد و تصویر دیگر مربوط به شخصی است که تحمیل ظلم بر او گاهی به جایگاهی از واژگونی اندیشه‌ها می‌رسد که صداها از خود پژواکی مخالف عرضه می‌کنند به گونه‌ای که فریاد «خیر» او به «آری» تبدیل می‌شود و آن چیزی نیست مگر حاصل شکافی عمیقی که میان اندیش و ابراز آن وجود دارد.



تصویر ۱۴. تضاد سرکوب و روشنگری (حیدری ۱۳۹۰، ۶۷)



تصویر ۱۵. تبدیل عدم پذیرش به پذیرش (حیدری ۱۳۹۰، ۹۳)

مظاهر تجلی نقش‌مایه ظلم و ستم در آثار هادی حیدری در حد تحمیل اندیشه بسنده نمی‌شود بلکه چه بسا در رفتار و بازخوردها نیز نمود می‌یابد، به گونه‌ای که چه بسا رضایت ساختگی و از روی اجبار بر لبان شخصی اندوهگین می‌خکوب می‌شود و او را ناگزیر می‌سازد که به قبول شرایط موجود و

ابراز رضایت نسبت به آن تن دهد و به نوعی بی‌تفاوتی نسبت به ظلم و توجه آن به ارزش‌های قابل پذیرش محکوم شود:



تصویر ۱۶. بلخندی ساختگی و از روی اجبار که بر لب لب نختنی اندوهگین می‌خکوب شده است (حیدری ۱۳۹۰، ۴۸).  
 بر اساس این تصویر، نوع اندیشه و تصور فرد در هنگام مواجه شدن با ظلم و ستم بر حسب شرایط تغییر می‌کند، به گونه‌ای که چنین شخصی در جامعه فاقد توانایی تشخیص ظلم و بی‌عدالتی و انجام هر گونه واکنش مناسب در مقابل آن قرار می‌گیرد (مروتی و محمدی ۱۳۹۴، ۳۱). البته این ظلم‌پذیری در شخصیت‌های کارتون‌های هادی حیدری تنها قالب هویت‌شناسی در عناصر تکرارشونده موتیف ظلم محسوب نمی‌شود، بلکه گاهی این تسلیم‌پذیری جای خود را به مقابله و ایستادگی در مقابل ظلم می‌دهد، تا جایی که فرد به خاطر هدف خود به صلیب کشیده می‌شود:



تصویر ۱۷. به صلیب کشیده شدن نویسنده بر ابزار نوشتار (حیدری ۱۳۹۰، ۶۲).  
 بر اساس تصویر بالا، زمانی واقعیت ظلم برای بیننده هویدا و حضور آن یقینی می‌گردد که ظالم و مظلوم از هم بازشناخته شوند، از این رو هادی حیدری نیز برای شناسایی شخصیت ظالم به برجسته‌سازی ابزارهای تحمیل فشار و نمایان‌سازی سطح اندیشه ظالم و نوع برخورد او در مواجهه با مسایل پیرامون می‌پردازد، از این رو آنچه که در این تصویر در کنار رعب و خفقانی که از آن احساس می‌شود، شخصیت ستم‌دیده و بی‌عدالتی صورت‌گرفته بر او به طور کامل تاثیرگذار و موتیفی حساسیت‌برانگیز است؛ چرا که شخصیت نویسنده با قلمی که در دستان وی بر قدرت و کارایی بالای آن دلالت دارد و گیره‌هایی که زنجیرگاهی برای بستن دستان وی شدند و روزنامه‌ای که بر آن آویزان

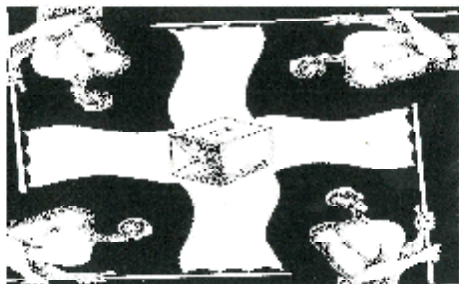
شده است، در کنار لباسی که بر تن او به رنگ سبز طراحی شده و در بسیاری از فرهنگ‌ها، جنبه روحانی و دینی به خود دارد (المرازقه ۲۰۱۰، ۲۶)، تا رسالتی که یک نویسنده بر عهده دارد و قلمی که در دست می‌گیرد را مقدس جلوه دهد، همه تلاش‌های هنرمندانه نقاش این اثر برای ایجاد تصویری است توأم با معصومیت و بیگناهی شخصیت ستم‌دیده و لا غیر.

#### رأی‌گیری:

موضوع رأی‌گیری و رأی‌دادن در انتخابات<sup>۱</sup> و رفتارهای وابسته آن یکی از کنش‌های اجتماعی حساس و سرنوشت‌ساز، و بسته به سطوح مشارکت سیاسی یک جامعه در فرایند حضور مردم می‌باشد که با وجود دامنه گسترده آن در اکثر شاخه‌های علوم انسانی به ویژه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی مورد توجه قرار گرفته است (نائینی‌کیاکلا و دیگران ۱۳۹۳، ۷۸ و ۷۷). مسأله رأی‌گیری و پیامدهای پرتنش سیاسی - اجتماعی آن، همواره دستمایه و محور کار بسیاری از هنرمندان کاریکاتوریست ایرانی از جمله هادی حیدری قرار گرفته که اصرار در به کارگیری موضوع آن، سبب ایجاد نقش‌مایه تکرارشونده در آثار وی گشته است. هادی حیدری به مسأله رأی‌گیری با توجه به اهمیت و نقش انکارناپذیر آن در یک جامعه مردم‌سالار، از دو منظر می‌نگرد؛ یکی پرداختن به صندوق آراء به عنوان عاملی پویا و سرنوشت‌ساز در تصمیم‌گیری و گزینش نمایندگان و حاکمان ملت و دیگری پرداختن به خود آراء مردم و نوع کنش‌های آنها در هنگام برخورد با این موضوع است، که در این میان تاکید هادی حیدری و توقف او در ترسیم‌های خود بیشتر به موضوع اول اختصاص دارد.

نقش‌مایه رأی‌گیری و به ویژه صندوق آراء در تصاویر هادی حیدری، هدف و چشم‌اندازی است سیاسی و اجتماعی که در مسیر دست‌یابی به آن، منافع ملی دستاویزی برای کسب منافع شخصی صاحبان قدرت قرار می‌گیرد، از این رو گاهی صندوق رأی در محوریت تلاش‌های حزبی قرار می‌گیرد که در مبدا و اصول تبلیغاتی و ثبات سیاسی خود، حامل نیتی مشترک هستند، از این رو در فرهنگ تصویرشناسی هادی حیدری از نقش‌مایه رأی‌گیری، چهره تمامی آنها در پیشبرد جریان انتخاباتی از ظاهری یکنواخت برخوردار هستند، به گونه‌ای که حتی هر یک در عمق تاریکی، حامل پرچمی سفید با شعاری مشترک در زمینه صلح و سازش داشته باشند:

<sup>1</sup> Election



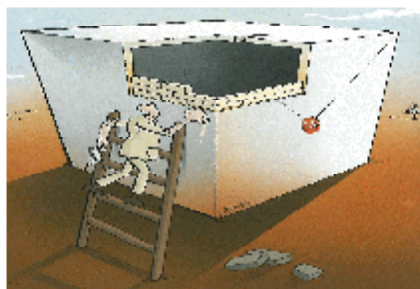
تصویر ۱۸. مشابه جریانات فکری جهت دستیابی به اهداف و منافع مشترک (حیدری، ۱۳۹۰، ۲۵)

بر واضح است که اتصال پرچم‌ها به یکدیگر، تشابه رنگ، شکل و هاشوربندی در طراحی شخصیت‌ها و پرچم‌های آنها دلالت بر همانندی کامل در اغراض و دستیابی به هدفی مشترک، می‌کند، به گونه‌ای گویا از دید حیدری، تفاوتی در ظاهر و عمل میان جریانات خواهان کسب قدرت وجود ندارد و تلاش تمامی آنها از طریق زیبایی‌نمایی در شعارها و پنهان‌سازی تمایلات قدرت‌طلبانه، بر استفاده سودجویانه از ارزش‌ها استوار است.

زمانی فضای رای‌گیری دارای معیارهای عقلانی و قابل تبیین در فرایند برگزاری انتخابات است که عقلانیت، ضامن بروز رفتارهای صحیح و مانع رشد و توسعه تعاملات حزبی و ایجاد فضای کاذب در رای‌گیری گردد که فضای رقابتی آن بر مبنای نادیده‌گرفتن شاخص‌ها و صداقت پاییزی شده است (موسوی‌مقدم ۱۳۹۱، ۵۱). از این رو هادی حیدری موضوع عقلانیت و پابندی به ارزش‌ها را به عنوان یکی از مسائل ناگفته‌نمایی از انتخابات بر می‌شمرد و با ترسیم افرادی بر فراز صندوق‌های رأی که با چترهای خود مانع ریختن آراء به داخل صندوق‌ها می‌شوند، به این اصل فراموش‌شده تأکید دارد و یا در فضایی مشابه برای برانگیختن چالش موجود، صندوق آراء را به صورت بنایی ترسیم می‌کند که شخصی با گذاشتن آجرهای آن به روی یکدیگر، از سرنوشت سیاسی یک ملت و مشارکت سازنده آنها در امور رای‌گیری بهره‌برداری شخصی و قدرت‌طلبانه می‌سازد.



تصویر ۱۹. چترهایی بر فراز صندوق آراء (حیدری، ۱۳۹۰، ۵۲)



نصویر ۲۰، پینلی ساخته‌شده از صنوبرق رای (حیدری ۱۳۹۰، ۹۰)

#### نتایج پژوهش:

۱. نقش‌مایه در هنر نقاشی هادی حیدری کارکردی ذاتی، تجربه‌محور و قابل تطبیق در مباحث بنیادین اجتماعی جامعه دارد که از فرورفتن وی در عمق بن‌مایه‌های مشخص و تکرارشونده و اندیشه‌های احاطه‌گر، ابعادی سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کند و بیننده را به همراهی با خود به سمت رخ‌دادهایی فراگیر می‌کشاند.
۲. نقش‌مایه با مضامین و کارکردهای اجتماعی در آثار هادی حیدری برای دستیابی به هدفی مشخص و ادراکی مورد انتظار درون تصاویر وی رخنه کرده و به واسطه تکرار تصویرها یا زوایای اندیشه بدون آنکه مبتنی بر تکراری ملالت‌وار باشد، زمینه‌ساز رسیدن به عواطف و احساسات، ماهیت هنر، سیاق تصویرنگاری، انفعالات ذاتی، انتقال، مفاهیم و انعکاس تجارب ذاتی اجتماعی و زبان هنری وی می‌باشد.
۳. مهم‌ترین نقش‌مایه‌های تکرارشونده در نقاشی‌های هادی حیدری، دو نقش‌مایه سانسور و خردورزی می‌باشند که در این میان، سانسور یا فیلتر بیشترین عناصر تکرارشونده در ترکیب‌بندها را به خود اختصاص داده است و در نگارگری آن ابزارهایی بزرگنمایی همچون قیچی و عینک مطابق با کارکردهای جهانی و فراگیر آن بهره برده است.
۴. خردورزی پس از سانسور، دارای بیشترین بسامد در تصاویر هادی حیدری و تأکیدی است بر خلاً فراموش‌شده که فقدان آن در جامعه معاصر بسیار احساس می‌شود که در این میان اندیشه جدایی خرد از انسان حاضر را به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح گشته و به واسطه نمادهایی همچون دیوار، کلاغ، مرشک و غیره به نمایش در می‌آید.
۵. هادی حیدری در تصویر نقش‌مایه ظلم تنها به گفتن هنری بسنده نکرد، بلکه نمود آن را در رفتار و قالب رنگ‌ها و شخصیت‌ها نشان می‌دهد. هادی حیدری در ترسیم نقش‌مایه ظلم، بیش از هر چیز به ترسیم ابعاد شناختی شخصیت ظالم می‌پردازد و بر گسست جامعه‌ای سخن می‌راند که با ترک معیار کلام و صحبت به منظور گشایش مشکلات، ابزار زور و سرکوب برای تحمیل اندیشه و ترویج بی‌تفاوتی نسبت به مشارکت مردمی را اصل و مبنای گفتن خود قرار می‌دهد.

نقش‌مایه رای‌گیری در آثار هادی حیدری با توجه به تمرکز بر دو موضوع به هم مربوط و وابسته یعنی صندوق آراء و رای مردم، به صورت یک دغدغه و ضرورت اجتماعی تبدیل گشته است، به گونه‌ای که گاهی هدف و شاکله اجرای آن دستاویزی برای تلاقی احزاب و رویارویی منفعت‌طلبانه آنها ترسیم می‌گردد.

## منابع و ارجاعات

- اسلامی، مجید (۱۳۸۶). *مفاهیم نقد فیلم*، تهران: نشرنی.
- اکرمی، جمشید (۱۳۷۵). «قیچی‌های تیز در دست‌های کور: سانسور فیلم در ایران، از آغاز تا امروز»، *مجله ایران‌نامه*، ش ۵۵، ۴۷۶-۴۵۷.
- پارسانسب، محمد (۱۳۸۸). «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها، کارکردها و...»، *فصلنامه نقد ادبی*، سال اول (۵)، ۷-۴۰.
- تقوی، محمد، الهام دهقان (۱۳۸۸). «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد»، *فصلنامه تخصصی نقد ادبی*، دوره دوم (۸)، ۷-۳۲.
- جولایی، احمد، ابوالفضل حداد (۱۳۹۴). «بررسی و نقد کتاب جامعه‌شناسی هنر»، *پژوش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، سال پانزدهم (۲)، ۸۱-۹۱.
- حسینی، زهرا؛ احد فرامرز قراملکی (۱۳۹۱). «از خود بیگانگی، موقعیت‌های مرزی و مرگ در مثنوی معنوی»، *مجله فلسفه و کلام اسلامی*، دوره چهل و پنجم (۲)، ۴۷-۶۶.
- حقیقی، فرزاد (۱۳۹۴). «تفنی در ادب فارسی: بازیابی عینک از متون سده‌های نهم تا دوازدهم»، *مجله شعر پژوهی (بوستان ادب)*، دوره هفتم (۲۳)، ۹۹-۱۲۲.
- حیدری، خلیل (۱۳۸۹). «شبکه‌ی تداعی خیال در غزلیات کلیم کاشانی»، *مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، (۹۴)، ۱۷-۱۴.
- حیدری، هادی (۱۳۹۰). *گزیده آثار/ کارتون/ کاریکاتور هادی حیدری*، تهران: چاپ و نشر نظر.
- خرم‌ی، مریم، مینو خانی (۱۳۹۶). «تحلیل بازتاب نقاشی در جامعه قرن ششم هجری با نگرش به آثار نظامی گنجوی»، *مجله باغ هنر*، سال چهاردهم (۵۱)، ۶۱-۷۰.
- دهقان، الهام، محمد تقوی (۱۳۹۰). «موتیف و کارکردهای آن در داستان‌های صادق هدایت»، *فصلنامه نقد ادبی*، سال چهارم (۱۳)، ۹۱-۱۱۵.
- ساکس، بوریا (۲۰۱۰). *الغراب/ التاريخ الطبيعي والثقافي*، ترجمة ایزمیر ال‌احمدان، الطبعة الأولى، أبوظبی: المجمع الثقافي.
- صرفی، محمدرضا (۱۳۸۶). «نماد پرندگان در مثنوی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، سال پنجم (۱۸)، ۵۳-۷۶.
- علوی سرشکی، محمدرضا (۱۳۹۱). *نقدی بر فلسفه کانت «در تئوری شناخت و ما بعد الطبیعه»*. بی‌نا.
- عموری، نعیم (۲۰۱۵). «موتیف شخصیه نوح (ع) فی شعر أديب کمال الدین»، *مجله آداب الکوفه*، (۲۱)، ۱۱۹-۱۳۸.
- عمید، حسن (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*، چاپ اول، تهران: انتشارات راه رشد.
- قاسمی حاجی آبادی؛ لیلا، مهدی ممتن (۱۳۹۰). «الجمال اللوني في الشعر العربي من خلال التنوع الدلالي»، *فصلیه دراسات الأدب المعاصر، السنة الثالثة (۹)*، ۸۳-۱۰۱.
- الکواکبی، عبدالرحمن (۲۰۰۹). *طبائع الاستبداد ومصارع الاستعباد*. الطبعة الثانية، القاهرة: دار الشروق.
- گروه گزارش و تحقیق (۱۳۷۲). «سانسور و خودسانسوری، یک پدیده شوم، در تاریخ مطبوعات»، *ماهنامه گزارش*، (۲۸ و ۲۹)، ۲۱-۱۰.



- محمدی، روح الله؛ سهراب مروتی (۱۳۹۲). «ظلم و ظلم‌پذیری و پیامدهای آن در سبک زندگی»، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، سال نوزدهم (۳)، ۱۶۲-۱۲۵.
- المرازقه، نجاح عبد الرحمن (۲۰۱۰). اللون و دلالاته في القرآن الكريم، رسالة ماجستير، إشراف حسن محمد الربابعة، جامعة مؤتة، الأردن.
- مروتی، سهراب، روح‌الله محمدی (۱۳۹۴). «ظلم و ظلم‌ستیزی»، نشریه بینات، سال بیست و دوم (۱)، ۱۵-۳۸.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱). دایره المعارف فارسی، جلد اول، چاپ سوّم، تهران: امیر کبیر.
- مقیم، محمد (۱۳۸۹). «طراحی و تبیین الگوی مدیریت تضاد بر مبنای اندیشه‌های امام خمینی (ره)»، فصلنامه مدیریت اسلامی، سال نوزدهم (۱)، ۱۰۲-۶۷.
- الملائیة، نازک (۱۹۶۷). قضايا الشعر المعاصر، القاهرة: مكتبة النهضة.
- موسوی‌مقدم، رحمت‌الله (۱۳۹۱). «آموزه‌های راهبردی دین در سلامت انتخابات بر اساس آراء امام راحل و مقام معظم رهبری»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال دهم (۳۲)، ۴۷-۶۰.
- ناینی کیاکلا؛ رضا الهویردی‌زاده؛ علی عنایتی شبکلائی (۱۳۹۳). «بررسی نقش سرمایه اجتماعی بر رفتار انتخاباتی (مطالعه موردی قوم بلوچ و ترکمن)»، فصلنامه مطالعات انتخابات، سال سوّم (۷۸)، ۷۷-۱۰۴.
- هزاوه‌ای، هادی (۱۳۹۰). «نقد: اپیدمی سانسور- اشاراتی در باب قیچی و سیاهمالی در هنر»، مجله تدیس، (۲۱۷)، ۱۳-۱۲.
- یوسفی، مریم (۱۳۹۰). «اختلال شخصیت وابسته»، نشریه روانشناسی شادکامی و مرفقیّت، سال هشتم (۸۶)، ۴۶ و ۴۷.

## References

- Akrami, Jamshid (1996). "Sharp swords in blind hands: film censorship in Iran, from the beginning to today", *Irannameh magazine*, (55), 476-457. [In Persian]
- Al Marazeghe, Najah Abdel Rahman (2010). *Color and its implications in the Noble Qur'an*, Master's thesis, supervised by Hassan Muhammad Al-Rababah, Mutah University, Jordan.
- Alavi Sarashki, Mohammad Reza (2011). *A critique of Kant's philosophy "in the theory of cognition and our afterlife"*. No publisher. [In Persian]
- Al-Kawakebi, Abdul Rahman (2009). *The natures of tyranny and wrestler enslavement*. The second edition, Cairo: Dar Al-Shorouk. (In Arabic)
- Almalaeke, Nazok (1967). *Contemporary Poetry Issues*, Cairo: Al-Nahda Library. (In Arabic)
- Alwan, f.s, m.saio, gl. Simon, m.sassine. (2004). *Dictionnaire francais-arabe*. Beyrouth, liban.
- Amid, Hassan (2009). *Amid's Farsi Dictionary*, first edition, Tehran: Rah Rushd Publications. [In Persian]
- Amouri, Naeem (2015). "The personal motif of Noah in the poetry of writer Kamal al-Din", *Adab al-Kufah magazine*, (21), 119-138. [In Persian]
- Baldick, Chris. (2001). *the concise oxford dictionary of literary terms*. Oxford university press.

- Cuddon, J.A. (2013). *Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*. Fifth edition. Wiley-blackwell.
- Dehghan, Elham; Mohammad Taghavi (2010). "Motif and its functions in Sadegh Hedayat's stories", *Literary Criticism*, 4 (13), 91-115. [In Persian]
- Eslami, Majid (2007). *Concepts of Film Criticism*, Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Ghasemi Haji Abadi; Laila, Mahdi Momtahn (2011). "Aesthetics of color structure in Arabic poem from the point of purport variety", *Contemporary Literature Studies Quarterly*, 3 (9), 101-83. (In Arabic)
- Haghighi, Farzam (2014). "An Exploration through Persian Literature: Tracing the Shape, Fictional Image, and Lexical Variations of Glasse's from 9th to 12th Centuries", *Poetry Research Journal (Bostan Adab)*, 7 (23), 122-99. [In Persian]
- Hazavehei, Hadi (2010). "Criticism: The Censorship Epidemic - Notes on Scissors and Black Money in Art", *Tandis Magazine*, (217), 12-13. [In Persian]
- Heidari, Hadi (2011). *Selected works/ cartoons/ caricatures of Hadi Heydari*, Tehran: Nazar Publishing House. [In Persian]
- Heydari, Khalil (2009). "Imagination Network in Kalim Kashani's Ghazals", *Persian Language and Literature Development Magazine*, (94), 14-17. [In Persian]
- Hosseini, Zahra; Ahad Faramarz Gharamelki (2011). "Self-alienation, Boundary Situations and Death in the Mystical Mathnawi", *Philosophy & kalam*, 45 (2), 66-47. [In Persian]
- Julayi, Ahmad; Abul Fazl Haddad (2014). "A Critique on Sociology of Art", *Critical Studies in Texts & Programs of Juman Sciences*, 15 (2), 81-91. [In Persian]
- Khorrami, Maryam; Mino Khani (2016). "Analyses of the Reflection of Painting in the Opuses of Nezami Ganjavi (12th century AD)", *Bagh-e Nazar*, 14 (51), 70-61. [In Persian]
- Maruti, Sohrab; Ruhollah Mohammadi (2014). "Oppression and anti-oppression", *Binat magazine*, 22 (1), 15-38. (In Arabic)
- Moghimi, Mohammad (2010). "Designing and Explaining Conflict Management Model according to the thoughts of Imam Khomeini", *Islamic Management Quarterly*, 19 (1), 67-102. [In Persian]
- Mohammadi, Ruhollah; Sohrab Maruti (2013). "The Consequences of Cruelty and Cruelty-Acceptance in Lifestyle", *Journal of Islamic Social Studies*, 19 (3), 125-162. [In Persian]
- Mosaheb, Gholam Hossein (2002). *Farsi Encyclopedia*, first volume, third edition, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Mousavi Moghadam, Rahmatullah (2011). "Strategic Religious Teachings for Healthy Elections Based on Late Imam Khomeini and Ayatollah Khamenei's Viewpoints", *Journal of Islamic Revolution Studies*, 10 (32), 60-47. [In Persian]
- Naini Kiakla; Reza Al-Havirdizadeh; Ali Enayati Shabkalai (2013). "Investigating the role of social capital on electoral behavior (a case study of the Baloch and Turkmen people)", *Election Studies Quarterly*, 3 (7/8), 104-77. [In Persian]
- Oxford University. (1966). *the oxford dictionary of English etymology*, publishein the United States.
- Parsanasab, Mohammad (2009). "Motive: Definitions, Types, Functions and ....", *Literary Criticism*, 1 (5), 7-40. [In Persian]

- Randerce Kasim, Faramawy Awsam Taha (2011). Islamic perspectives on conflict management within project managed environments. *International Journal of Project Management*, (29), 26–32.
- Report and Research Group (1993). "Censorship and self-censorship, an ominous phenomenon in the history of the press", *Report Monthly*, (29-28), 10-21. [In Persian]
- Saks, Poria (2010). *The Crow / Natural and Cultural History*, translated by Izmir Alda Hamidan, first edition, Abu Dhabi: The Cultural Foundation. (In Arabic)
- Seigneuret, Jean- Charles. (1988). *Dictionary of Literary Themes and Motifs*. New York: Greenwood press.
- Serfi, Mohammad Reza (2007). "The symbol of birds in the Mathnawi", *Literary Research Quarterly*, 5 (18), 53-76. [In Persian]
- Taghavi, Mohammad, Ilham Dehghan (2008). "What is a motif and how is it formed", *Literary criticism*, 2 (8), 7-32. [In Persian]
- Wang, J., Iannotti, R. J., & Nansel, T. R. (2009). School bullying among adolescents in the United, States: Physical, verbal, relational, and cyber. *Journal of Adolescent Health*, 45 (4), 368-375.
- Yousefi, Maryam (2011). "Dependent Personality Disorder", *Happiness and Success Psychology Journal*. (86), 47 and 46. [In Persian]

#### HOW TO CITE THIS ARTICLE

Poorheshmati Dargah, H (2022) Analytical Study in Common Sociology Motifs in the Cartoon Works of Hadi Heidari. *Language Art*, 7(2);7-36, Shiraz, Iran [In Persian]

DOI: 10.22046/LA.2022.07

URI: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/292>





## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Analytical Study in Common Sociology Motifs in the Cartoon Works of Hadi Heidari

**Dr. Hamed Poorheshmati Dargah<sup>1</sup>**  
Visiting Professor of Arabic Language and Literature,  
University of Guilan, Guilan, Iran.



(Received: 18 January 2022; Accepted: 19 March 2022; Published: 31 May 2022)

Some of the ideas and events serve a prominent position in human life, as though they lead humans to insistence and repetition by becoming a part of the concerns. Ultimately, they have emerged as personally permanent characteristics in humans' conscious and unconscious imagery. But, constant iterations of the mentioned imagery represent subjects that no information about its reality is available under normal circumstances. Notwithstanding, repetition is a linguistic-criticism phenomenon, sometimes it is offered as a motif appearing in the context of essential elements within a poem's text, signs and implications in which the poet uses codes and poetic images among them in order to add beauty and attraction to his/her text. Cartoon Art, as a picture, exaggerated and ridiculous traits offer outstanding design of people or objects and, using an analogy or a metaphor for a plan that sometimes combines with recurring elements and laughs along with the audience, the thoughts and feelings affect his. Thus, this study aims to examine cartoon images Hadi Heidari, the function is studied motif in his works uncover. Methods this cross-sectional study that deals with the depiction of certain objects to reveal the secrets that can mingle with forms of visual elements in his work to understand. Ultimately, they have emerged as personally permanent characteristics in humans' conscious and unconscious imagery.

**Keywords:** Art, Motif, Sociology, Cartoon, Hadi Heidari.

---

<sup>1</sup> E-mail: poorheshmati@gmail.com



## ما المقصود بالخطاب عند فوكو؟

د. عبد الحق قاسمي<sup>١</sup>

مركز البحث العلمي والتقني لتطوير اللغة العربية، الجزائر.

(Received: 21 October 2021; Accepted: 8 January 2022; Published: 31 May 2022)

### ملخص

يعرض هذا البحث مفهوم الخطاب عند المفكر الفرنسي ميشال فوكو وعلاقته بالدراسات اللغوية التي تأثر بها، من حيث التعرف على الزوايا التي يتفق فيها تصوره لهذا المفهوم مع التصور اللساني وكذا الجوانب التي يتميز فيها عنه. كما يتعرض البحث إلى التعريفات التي قدمها فوكو للخطاب في عدة مناسبات وذلك من جوانب مختلفة، محاولاً بذلك تجنب أي نظرة أحادية في التعاطي مع هذا المفهوم، وتقبل جميع أبعاده التي دعا إليها فوكو، فانطلق البحث بالتذكير بالتوجه النظري العام الذي يتشغل عليه، وبخصائص نظريته، ثم تتبع تعريفاته للخطاب من الأوجه التي تناله من خلالها، من جانب كونه مجموعة من الملفوظات مجتمعة وأنه قواعد تعبر عن بنيته ومن حيث إنه ممارسة اجتماعية.

الكلمات الأساسية: الوظيفية، الملفوظ، بنية الخطاب، الممارسة الخطابية، التلفظ.

<sup>١</sup>E-mail: gashak@protonmail.com

## مقدمة

يرتبط اسم ميشال فوكو<sup>1</sup> بالخطابات، إلا أن هذا المفهوم أثار غموضاً لدى كثير من الباحثين، للالتباس المحفوف به، ولاختلاف التعريفات التي يقدمها فوكو له وتقلبها، مما أدى بكثير من الدراسات إلى البحث عن المعنى الذي يقصد به فوكو هذا المصطلح. من ذلك ما قام به غيلومو<sup>2</sup> (2016) حيث ربط هذا المفهوم بالنظرية الوظيفية، مقدماً أوجه الاتفاق والاختلاف بين تصور تحليل الخطاب الوظيفي للخطاب وتصور فوكو له، وخلص إلى أن تصور فوكو للخطاب لا يخرج عن كونه تصوراً وظيفياً، حيث تتغلب شروط الإمكانية والوجود على الشروط التاريخية المحددة بطروف الإنتاج عند تحليله للملفوظات، من جهة أخرى حاول بيلبا<sup>3</sup> (2014) أن يضع تصور فوكو للخطاب في سياقه العام المرتبط بالنظريات الخطابية والنظريات اللسانية. كما يمكن الإحالة هنا إلى مقال تريك فلاد وتريفو<sup>4</sup> (2015) وفيه محاولة لدراسة مفهوم ما بعد البنوية بصفتها خطاباً، فهما وإن لم يعتنيا بمعنى الخطاب نفسه إلا أنهما يقدمان تصوراً تطبيقياً للخطاب، وغيرهم.

أما هذا البحث فيهدف إلى عرض موقف فوكو من مفهوم الخطاب من خلال ما صرح به أولاً ثم من خلال الدراسات التي تناولته، قصد كشف اللبس عنه، وبيان أوجه الاختيارات في تعريفه، وربط هذا المفهوم الذي يضعه فوكو لهذا المصطلح ومقارنته مع المفهوم الذي يضعه له اللسانيون والنقاد له، والذي قد تتلاقى آراؤهم فيه مع فوكو أو تختلف.

ولتتبع تطور استعماله للخطاب لا بد من الرجوع إلى النصوص الأصلية التي تناولها في تحديده لهذا المفهوم، إضافة إلى الاهتمام بكتابه ومدخلاته سواء على شكل مقالات أو حوارات ومحاضرات، إضافة إلى بعض النصوص التي لم يسعها النشر.

وقد كان فوكو<sup>5</sup> يغيّر من نظريته باستمرار ويعيد تقييم وجهة نظره السابقة، ويمكن لمس تردد في تعريف الخطاب عنده، فكل المحاولات التي عرّف من خلالها هذا المفهوم لم يستقر عليها، ولم تكن ثابتة في كتاباته، وقد اعترف بهذا الاستعمال «غير الثابت» بنفسه، ففي كتابه أركيولوجيا المعرفة يتحدث عن استعمال عشوائي ومتعدد المعاني (1969, 110) فمعنى الخطاب عنده متقلب استعمله بحسب الحاجة التي يريدها له.

## خصائص الخطاب عند فوكو: «نظرية الخطاب»

من خلال تتبع فكر فوكو والمصادر التي تأثر بها خلال مسيرته العلمية، نجده ركّز أولاً على جينالوجيا الخطاب من خلال قراءته الدؤوبة لنيتشه<sup>6</sup>. ثم في مرحلة ثانية، تنقل اهتمامه من نيتشه نحو سبينوزا<sup>7</sup>، مستكشفاً بذلك التقليد المادي. من هنا بدأ نقاشه شبه الدائم والحذر مع ماركس<sup>8</sup> خلال السبعينيات، والذي أدى به إلى انفتاح على مادية الخطاب. أما في الثمانينيات فقد عاد إلى كانط<sup>9</sup> من زاوية الحكم على الأشياء من خلال "الأحداث"، خاصة فيما يتعلق بالتنوير والثورة الفرنسية (انظر: Marques 2013, 674). ومن هذا يمكن أن نفهم التعقيد الذي يكسو نظرية فوكو، فهو يحاول أن يقيم بناءً جديداً يأخذ بكثير من المعالم النظرية التي سبقته، بحيث لا يلتزم نظرية معينة، بل يبني له طريقة خاصة به، ويمكن أن نلاحظ أنه وإن تغيرت المصادر التي يتأثر بها إلا أن الخطاب يبقى دائماً مركز اهتماماته، فتحليله يكون من خلال الإنتاج اللغوية التي ينتجها الناس، أما

<sup>1</sup> Michel Foucault

<sup>2</sup> Jacques Guilhaumou

<sup>3</sup> Bilba

<sup>4</sup> Terec-Vlad and Trifu

<sup>5</sup> Foucault

<sup>6</sup> F. Nietzsche

<sup>7</sup> B. Spinoza

<sup>8</sup> K. Marx

<sup>9</sup> E. Kant

الخطاب فهو الباب الذي يلج من خلاله من أجل دراسة فكرهم، أي أنه يستعمل التاريخ والخطاب من أجل إصدار أحكامه.

ونظرية الخطاب عند فوكو تتميز بمفهوم جديد استحدثه في كتابه أركيولوجيا المعرفة (1969, 705-708) ودعاها بالبنشكيلة الخطابية<sup>1</sup>، فهو يدرس الخطاب ليس بصفته إنتاجات خطابية قيلت من قبل أفراد معينين، وإنما من جهة اشتراكها مع خطابات أخرى في مجال واحد. بمعنى أنه عندما يدرس الجنون، فهو يدرسه من خلال الخطابات التي أنتجت في زمن معين، وهذه الخطابات هو ما يدعوه بالأرشيف، والأرشيف عنده يعني مجموعة القواعد التي تحدد في ثقافة ما ظهور واختفاء الملفوظات واستمرارها ومحورها ووجودها المتناقض للأحداث والأشياء (انظر: Revel 2009, 8)، محددًا بذلك مدونته بكونها مغلقة ومحصورة بتلك الفترة، كما يجمعها في تشكيلات متألّفة، مقررا بذلك منهجية متفردة.

ويرى فوكو بأن الخطاب ليس له مستوى داخلي (في التفكير) ولا مستوى خارجي (في الأشياء) (انظر: Kendall and Wickham 1999, 35)، أما عدم وجود "داخل" للخطاب فهذا يعني أن نهمل عملية التفكير التي يقوم بها منتج الخطاب قبل التلفظ بخطابه. وبناء على هذا فميدان التحليل عنده هو المستوى الظاهر الذي يتشكل من خلال الملفوظات، رابطًا بذلك منهجيته بموضوع مادي يمكن ملاحظته وتبعه، ثم عزل هذا الموضوع عن أي شيء يتعلق بالاحتمالات التي لا يمكن التوثق منها.

وأما عن عدم وجود مستوى خارجي له، فيقصد به قيام الخطاب بذاته في إنتاج المعنى، فهو غير مرتبط بالمرجع الخارجي، وبالعالم المتلفظ، إذ لا يهتم بما يحيل إليه من شيء خارجي، وبالتالي فالخطاب عند فوكو غاية في ذاته، وليس وسيلة إلى دراسة غيره.

وقد ارتبط مفهوم الخارج عنده باللغة خاصة، ففي مقاله الذي يحمل عنوان «*La pensée du dehors*» (النظرة الخارجية للفكر) يشير إلى أن الأدب موجود بشكل مستقل عن الإنسان (الذات؛ الفرد): ويقول «إن وجود اللغة هو الإجماع المرئي لمن يتحدث»<sup>2</sup>. فكل من يتكلم يتأرجح بين "أنا" تعبر العالم والكلمات، و"هو" يمكن تخمينها وإن كانت غائبة (Favreau, 2012). كما يصير فوكو على أن الخارج هو مفهوم مكاني، وبالتالي فإن مكان هذا الفكر سيكون مساحة لما هو غير واضح، وفضاء للنموية والركود (Favreau, 2012).

#### تلفظية الخطاب: «المنظور الوظيفي»

أولى غيلومو عناية خاصة بفوكو، وقد تميز بأنه لم يتوقف على الأعمال المنشورة له، بل استغلّ المخطوطات والوثائق غير المنشورة له كذلك، خاصة في مقاله (2016)، وأهم تلك المخطوطات التي اعتمد عليها فصل من أركيولوجيا المعرفة ارتأى فوكو ألا يبقى عليه في النسخة الأخيرة من الكتاب، عنوانه: «هوميروس، الحكايات، التعليم، الخطاب»<sup>3</sup> وكان مما تناول فيه الفرق بين السرد والخطاب، حيث صرح بأنه يهدف إلى تخليص تحليل الخطاب من الدراسات الأدبية. كما راعى في هذه المخطوطة التوقف عند مفهوم الخطاب، قبل أن يُفصل الاستغناء عنه والاكتفاء بمفهوم الملفوظ بدلاً من ذلك في النسخة المنشورة من الكتاب. وقد سمح هذا الفصل المحذوف بتقديم نظرة جديدة لمفهوم الخطاب عند فوكو، مدعومة بتصريحات لهذا الأخير<sup>4</sup>، تكن مشهورة من قبل.

لمن يطالع كتاب أركيولوجيا المعرفة المنشور يمكنه أن يتأكد أن فوكو لا يعمل على إيجاد تعريف للخطاب، وهو بدلا من ذلك ينظر إليه من زاوية الملفوظ، معرّفا إياه من خلال الملفوظات، وهذا خلافا لما هو عليه الأمر في مخطوطته، حيث حاول أن يضع للخطاب عدة تعريفات، من ذلك قوله أنه «في كل مرة يتكلم فيها صوت، فإنه

<sup>1</sup> Formation discursive

<sup>2</sup> « L'être du langage, c'est le visible effacement de celui qui parle » (p. 565)

<sup>3</sup> هذه المخطوطات هي متاحة في [ Bibliothèque foucauldienne ] على الانترنت.

يوجد خطاب<sup>1</sup>. أو تفريقه بين النصوص الأدبية والخطاب بقوله أن «هذه النصوص تعد خطابات من حيث إن وظيفتها ليست التوضيح بالمعنى المحض والبسيط، ولكن أيضاً لإظهار الحضور الصريح للمؤلف فيما يقول، ولإظهار الظروف التي دفعته إلى الكتابة، وإلى أي شكل من الحقيقة أو أي شكل من أشكال المعرفة التي يريد الوصول إليها وما الشيء الذي يتعامل معه»<sup>2</sup>. أو في كون «الخطاب هو العمل الفني الذي التفت حول نفسه ليظهر الوجه الخارجي»<sup>3</sup>. ولكني هنا لن أتوقف عند هذه التعريفات التي تزيد من ضبابية هذا المفهوم أكثر من توضيحه، بل ألفت الانتباه إلى المسعى الذي أراده غيلومو، وهو ربط هذا المفهوم بالنظرية الوظيفية للخطاب، ثم أرجع إلى ما قاله في هذه التعريفات في خاتمة هذا البحث، بعد أن تتوضح النظرة التي يتبناها هذا البحث لهذا المفهوم عند فوكو.

ودراسة غيلومو دراسة معجمية تقوم على البحث عن المصطلحات المرتبطة بالوظيفية في أعمال فوكو، وربطها بسياقها العلمي العام، من ذلك، على سبيل التمثيل، استعمال فوكو لمصطلح "Mécánisme discursive" الذي يدخل ضمن المفردات الوظيفية.

وقبل معرفة طريقة فوكو الوظيفية في النظر إلى الخطاب، يحسن التعرّيج على النظرية الوظيفية عند محلي الخطاب الآخرين، وبصفة عامة تستمد الوظيفية الخطابية مبادئها من النحو الوظيفي ونحو الخطاب الوظيفي، وتعمل على التعرف على كيفية تشكيل الملفوظات، وذلك من منطلقات النفسانية والتداولية، يسمح هذا لها بدراسة الجوانب المفاهيمية والدلالية والسياقية.

فالمناهج الوظيفية تصلح لتحليل الخطاب وقد استخدمت على نطاق واسع في هذا المجال، فحتى الدراسات التي تدعي أنها محايدة فيما يتعلق بأي نظرية تتأثر مع ذلك بهذا النوع من المقاربات، أو تتخذها كخلفية عامة (Banks, 2001). وفي الجانب التطبيقي لها فقد تم تطوير منهج وظيفي في السبعينيات بهدف محدد يتمثل في توفير إطار لغوي يمكن أن يفسر أماط اللغة الموجودة عادةً في التفاعل بين المعلم والطالب في الفصل الدراسي (Sauntson, 2012).

أما الوظيفية الخطابية عند فوكو فتقوم على الاستعمال التحليلي للأشكال النحوية (غير التوليدية)، فوظيفيته ليست تداولية-تلفظية ولا توليدية وإنما وظيفية لسانية-تلفظية (Guillaumou 2016, 6-7). فيدرس الملفوظات والخطاب من خلال ظروف الواقع (Conditions de réatilité)، وإن كان يتجنب استعمال مصطلح «الظروف» لذا يعبر عن هذا المعنى بعبارات مختلفة، متعمداً بذلك ألا يحصر نفسه ضمن الوظيفية التداولية-التلفظية (كما يعبر عليها غيلومو).

وينبغي التذكير هنا، إلى أن نظرة فوكو للملفوظات نظرة لسانية تلفظية، بحيث يحيل مفهوم الوظيفة إلى تحقيق الملفوظات داخل السياق من خلال الظروف الواقعية للممارسات الخطابية، حيث تمكّن الوظيفة الخطابية من وصف قواعد التشكيل، من خلال توضيح شروط وجود التشكيلات الخطابية. كما لا تقتصر وظيفية فوكو الخطابية على الوظيفة المزدوجة بين لغة الفعل ولغة المعرفة.

سيظهر لنا من خلال العناصر التي سأتناولها في هذا البحث مبادئ النظرية الوظيفية التي اعتمد عليها فوكو في نظريته للخطاب. وما أشرت إلى الخطاب عند فوكو مفهوم مركب لا يمكن اعتماد جانب منه فقط، فسأتناول فيما يأتي الجوانب التي ينظر إليها فوكو إلى الخطاب من خلال التعريفات التي طرحها له.

<sup>1</sup> «chaque fois qu'une voix parle, il y a discours»

<sup>2</sup> «Ces textes sont des discours dans la mesure où leur fonction n'est pas purement et simplement de démontrer, mais en outre de manifester la présence explicite de l'auteur dans ce qu'il dit, de montrer quelles sont les circonstances qui l'ont déterminé à écrire, à quelle forme de vérité ou quelle forme de connaissance il veut arriver et de quel objet il traite» (11 recto)

<sup>3</sup> Le discours c'est l'œuvre retournée sur elle-même pour qu'apparaisse la face externe



## الخطاب بصفته ملفوظات: «وحدة الخطاب»

يعرف فوكو الخطاب بقوله:

«يتكون "الخطاب" من مجموعة متواليات من العلامات، بقدر ما هي ملفوظات، أي بقدر ما يمكن تخصيص أمهات معينة لها للوجود»<sup>١</sup>.

فهذا اعتراف منه بأن الملفوظ هو الوحدة التي يتكون منها الخطاب، ويجعل في كتابه (أركيولوجيا المعرفة<sup>٢</sup>) الملفوظ بمثابة وحدة التحليل الدنيا التي يحللها، بعد أن حذف الفصل الذي خصص فيه الحديث عن الخطاب كما سبق. لأجل هذا، يفهمنا للملفوظ يتوضح لنا مقصوده من الخطاب، فهو من مادته، ويتشكل بمجموعه. وقد طور مفهومه عن الملفوظ في كتبه: نظام الخطاب والكلمات والأشياء، أما في أركيولوجيا المعرفة فقد خصص فصلا بعنوان "تعريف الملفوظ"<sup>٣</sup> (109-120). ويمكن هنا إجمال الخصائص التي جعلها للملفوظ كالاتي:

- أول خصائص الملفوظ أنه يعد وحدة الخطاب الدنيا. فهو بهذا، العنصر الأخير في الخطاب. ويتعلق الملفوظ مع غيره ليشكل الخطاب، مقترضا هذا المبدأ في التعالق من اللسانيات البنوية، والتي تدرس بنية اللغة دراسة تصاعدية، من خلال تتبع تعالق وحداتها لتشكل وحدة أعلى منها، ووظائف تلك الوحدات في الكل الذي تنتمي إليه. وهو لم يجعل الملفوظ آخر عنصر في الخطاب إلا لكون الوحدات التي تُشكل الملفوظ تُدرس في اللسانيات، فهي وحدات لغوية وليست وحدات خطافية، على التفريق الذي نجده في كثير من الدراسات اللسانية (انظر: قاسمي ٢٠٢٠، ١٧٥-١٧٧)، لأجل لهذا فهو يرى أن الملفوظ غير قابل للتفكك، بل يكون وحدة بذاته، كما أنه يتعالق مع أمثاله ليشكل الخطاب.
- بين القضية والملفوظ: كما أنه جعل الشروط الضرورية والكافية لكي يتحقق الملفوظ هي وجود بنية قضوية (القضية هنا معناها المنطقي) محددة. فبين عبارة «لم يسمع أحد» و«صحيح أنه لم يسمع أحد»، ففي المنطق هما الشيء نفسه، ولكن بالنظر إلى كونهما ملفوظين هما غير متطابقين وغير قابلين للتبادل فيما بينهما، فلا يمكنهما أن تكونا في نفس مخطط الخطاب، ولا أن تنتميا إلى نفس مجموعة الملفوظات؛
- كما أن الملفوظ قابل لأن يعزل بمفرده، فكلما كان هناك جملة قابلة للعزل عن النص الذي تنتمي إليه يمكن أن يكون هناك ملفوظ، إلا أن معنى الملفوظ لا يقف عند حدود الجملة، فقد نواجه ملفوظات لا ترقى لأن تكون جملا، مثال ذلك ما جاء على شاكلة: (هذا الرجل؟) و (رائع!) أو حتى الضمير (أنت!) حين تأتي في محادثة، فهي لا تحمل خطاطة الجملة (اسمية كانت أو فعلية) إلا أنها تعد ملفوظات. وقد استندت نحاة العربية على مفهوم الحذف لتفسير مثل هذه التركيبات؛
- أما عن شكل الملفوظ، فإن الملفوظ له علاقة بتأدية الدلالة، فالكتب المشكلة من قوائم، وكذا تقارير الجرد، ليست جملا ولكنها ملفوظات، وكذا شجرة العائلة، ويمكن أن نضم إلى هذا ملفوظات لافتات المحلات ف«مخبزة» تعد ملفوظا، وكذا قائمة الإرشادات المعلقة في وسائل النقل. بل يذهب فوكو إلى أبعد من هذا ويجعل المعادلات الرياضية ملفوظات كذلك، لهذا لا يمكن الاكتفاء عند تعريف الملفوظ بالخصائص النحوية للجملة فقط؛
- في حين ينكر فوكو ادعاء التداولين بأن الأفعال الكلامية تتجسد في ملفوظات، وأن كل ملفوظ يحوي فعلا كلاميا واحدا. متحججا بأنه يلزم أكثر من ملفوظ واحد لتحقيق فعل كلامي، فالدعاء أو العقود أو الوعد أو العرض كلها تحتاج غالبا إلى ملفوظات متعددة حتى عندما تؤدي فعلا كلاميا واحدا؛

<sup>١</sup> Le discours est «constitué par un ensemble de séquences de signes, en tant qu'elles sont des énoncés, c'est-à-dire en tant qu'on peut leur assigner des modalités d'existence particulières» (1969, p. 141)

<sup>٢</sup> L'archéologie du savoir

● إلا أنه يعترف أن الملفوظ لا يحمل خصائص خاصة به، وأنه ليس له تعريف لائق (Foucault 1969, 117). ويكتفي بتحديد عتبه، وهي وجود الأدلة (العلامات) فليس للملفوظ مادة حسية مستقلة لها حدود، وبالتالي فكل علامة سواء كانت خطية أو أثرًا أيا كان منتجه أو غايته تعد ملفوظًا، وللنحو أن يحكم عليه إن كان جملة، والمنطق إن كان قضية، والتحليل الفلسفي إن كان فعلاً كلامياً.

**الخطاب بصفته قواعد: «بنية الخطاب»**

وفقاً لفوكو، فإن مفهوم الخطاب يحيل إلى:

«مثل هذا النظام من التشتت، في الحالة التي يكون فيها بين الأشياء وأنواع الملفوظات والمفاهيم والاختيارات الموضوعية، ويمكن تحديد الانتظام (النظام، والارتباطات، والمواقف والعمليات، والتحويلات)»<sup>١</sup> (Foucault 1969, 53). إن اختياره للملفوظات لتكون وحدة التحليل في منهجيته يجعلنا نتساءل عمداً يجمع هذه الملفوظات لتكون خطاباً؛ باختصار: هو احتكامها إلى قواعد ووظائف مشتركة، وهذه القواعد ليست لغوية أو شكلية فحسب، بل تعيد إنتاج عدد معين من التقسيمات المحددة تاريخياً. وبالتالي فإن "تنظيم الخطاب" الخاص بفترة معينة له وظيفة معيارية ومنظمة وتنفيذ آليات لتنظيم الواقع من خلال إنتاج المعرفة والاستراتيجيات والممارسة (Favreau, 2012).

ففوكو عند دراسته للخطاب لا يهتم باستخدام اللغة، سواء تعلق الأمر بالأزمة المستعملة في النص أو الأداء اللغوي، أو علاقة العناصر اللغوية بالمقام أو العالم، ولا يعاني الكلمات ودلالة الملفوظات، بل يهتم بالقواعد والتقسيمات والأنظمة الخاصة التي أنتجت حول معرفة معينة.

فبيحث عن القواعد التي حكمت إنتاج الخطابات الماضية، وكما هو الحال مع سوسير<sup>٢</sup>، فإن هذه القواعد مستقلة عن وعي المتحدث؛ يعني أن المحلل يتموضع خارج الخطاب. لكن هذا المظهر الخارجي ليس نظام اللغة أو بنيته، بل هو المظهر الخارجي للأرشيف الذي تشكله الخطابات. وعلى عكس اللغة والكلام السوسيريين، فإن الأرشيف مدونة مغلقة تاريخياً؛ فقواعده كلها قد استنفدت، ولم يعد من الممكن تكرار الملفوظات، وبهذا يمكن دراسة الأرشيف وتحديد قواعده (انظر: Bilba 2014, 531).

كما سعى إلى تحليل الآثار التي تحدثها الخطابات من خلال السعي إلى تتبع القوانين الوظيفية، وهو ما يفسر اهتمام فوكو في نفس الوقت بالنحو واللسانيات والوظيفية. يقول في هذا السياق:

«كان من الأصل والمهم أن نقول إن ما تم فعله باللغة - الشعر والأدب والفلسفة والخطاب بشكل عام - يتبع عدداً معيناً من القوانين أو القواعد التنظيمية الداخلية: قوانين وأنظمة اللغة. كانت السمة اللغوية لحقائق اللغة اكتشافاً كان ذا أهمية» (Foucault et al., 1990)

كما أنه يسعى إلى تحديد القواعد التي تتحكم في تشكيل الخطابات، وكيف تتحكم هذه الخطابات في تصور معرفة ما في مجتمع معين.

**الخطاب بصفته أحداثاً: «الممارسة الخطابية»**

يعرف فوكو الخطاب أنه «حدث أو سلسلة من الأحداث»<sup>٣</sup>، جاعلاً بذلك الخطاب غاية في حد ذاته، وليس وسيلة إلى دراسة غيره، فالخطاب ليس وسيلة نلج من خلاله إلى حدث وقع في العالم بل هو الحدث ذاته، فتصير بذلك الممارسات الخطابية ذاتها منتهى دراسته. وهذا الأمر متعلق بعدم وجود خارج أو داخل للخطاب. فالخطاب

<sup>1</sup> «pareil système de dispersion, dans le cas où entre les objets, les types d'énonciation, les concepts, les choix thématiques, on pourrait définir une régularité (un ordre, des corrélations, des positions et des fonctionnements, des transformations)» (1969, 53).

<sup>2</sup> F. De Saussure

<sup>3</sup> «en tant qu'événement ou série d'événements» «Débat au Département d'Histoire UC Berkeley», p. 127.

كيان قائم بذاته، أي أنه حين يخرج إلى الوجود فإنه لا يبقى مرتبطاً بغيره، وهو ما يسمح له أن يكون ممارسة لها تأثيرها على أفراد المجتمع.

وهو يتحدث عن ممارسة خطابية وليس عن إنتاج خطابي، لأن كلمة ممارسة تدل على أن الخطاب له واقع حقيقي صدر فيه، وهذا يتطابق مع تعريفه للملفوظ من حيث إن مصدره حقيقي من الواقع وغير مصنوع. ويتعلق الأمر عندما نقول "ممارسة" بأن الخطاب سلوك في حد ذاته، وليس نتيجة لإنتاج متكلم، فالخطاب في ذاته يُحدث تأثيراً في الأفراد، فهُم في سلوكهم يخضعون إلى هذا الخطاب الذي يمارسونه.

خاصية مهمة في الخطابات أنها منتجة؛ فالخطابات الطبية حول "الجنون" تنتج الشخص المريض عقلياً، والخطابات العقابية تنتج المجرم، والخطابات حول الجنس تُنتج الجنس، وما إلى ذلك. ولكن هذا لا يعني أنه قبل وجود هذه الخطابات، لم يكن هناك مرض عقلي أو جريمة أو نشاط جنسي... لتوضيح هذا يمكن التذكير بأن الخطاب حول الجنس ظهر فقط منذ القرن الثامن عشر عندما طبقت مجموعة من استراتيجيات القوة والمعرفة في مجال الجنس. ولكن قبل الجسسانية لم يكن هناك انعدام للجنس، ولا حتى انعدام لأي خطاب حول الجنس، فالخطابات الدينية المرتبطة بالجنس واستخدامات المتعة القائمة على التحكم في الذات، يمكن اعتبارها المادة الخام للجسسانية. وعلى صعيد آخر، هذا لا يعني أن الجنس غير موجود في عالم غير الخطابي بحيث ينظر أن يأتي الخطاب لصياغته (انظر: Kendall and Wickham 1999, 34).

أما وقد تقرر بأن الخطاب هو مجموعة من الأحداث، فلا بد من التعرف على معنى الحدث في مقصوده. فالحدث:

«يتكون من العلاقة والتعابش والتشتت والتداخل والتراكم واختيار العناصر المادية. إنه ليس الفعل أو خاصية الجسد؛ حيث يتم إنتاجه كتأثير لتشتت المادة وداخلها. دعنا نقول أن فلسفة الحدث يجب أن تتحرك في الاتجاه المتناقض في البداية للمادية المعنوية.» (Rajchman 1985, 33)

كما يمكن تحليل أي تجربة بشرية ونشاط وفكرة وثقافة كحدث أو كسلسلة من الأحداث، حيث يرى فوكو بأن جميع الأفعال والأفكار والتجارب تعد أحداثاً تاريخية تحافظ في نفس الوقت على الوضع الراهن وتبتعد عنه بدرجات متفاوتة. فيوجد الحدث فقط فيما يتعلق بالأحداث الأخرى والمسئويات الأخرى من الأحداث. فعندما يبدأ الحدث، يكون بذلك جزءاً من التاريخ والبنية الاجتماعية والثقافية. أي إن كل حدث لمجرد ظهوره في العالم؛ في الخطية التاريخية، فإنه ينتمي إلى ما حدث من قبله ويشير إلى خروج عنه. يمكن أن يكون هذا الخروج أو الاختلاف إما غير موجود فعلياً أو يكون اختلافاً كبيراً وظاهراً، لكن لا يوجد خلاف فيما يمكن اعتباره حدثاً وما هو غير ذلك.

أما إذا تعلق الأمر باللغة فيعد هذا الحدث ممارسة، وما ينتجه الخطاب هو الأشياء والموضوعات والمفاهيم، وبمعنى آخر فالخطاب ينتج معرفة، فالفرد مقيّد باللغة والثقافة المحيطة به، وبالتالي فهو محكوم بالخطاب وخاضع له، لذا فهو يتحدث عن الممارسة الخطابية وليس عن الإنتاج الخطابي، فالخطاب منتوج من قبل الذات التي أصدرته من جهة، وينتج ويؤثر من جهة أخرى. لأجل هذا فالخطاب ممارسة اجتماعية.

**الخطاب وغير الخطاب: «الوحدات المملوطة والوحدات المرئية»**

منذ كتاب المراقبة والعقاب صار اهتمام فوكو في العلاقة التي بين الممارسة الخطابية وغير الخطابية، وهذا من خلال العلاقة بين الخطاب والقوة، وهو ما جره إلى الاهتمام الأنوار بالموازاة مع الخطابات. فهو لا يدعي أن كل شيء يعدّ خطاباً.

لذا فلا بد من التمييز بين ما هو خطابي، وهو ما يتشكل من ملفوظات، وبين ما هو غير خطابي وهو ما يتشكل من مرثيات، ويقصد بالمرثي أن تكون رؤية شيء ما ممكنة في مساحة معينة. ولما كان التعرف على المرثيات بالاعتماد على نظام بيولوجي أو تقني فإن طرائق اختيار ما يُرى أو ما لا يرى ترجع إلى الطبيعة الاجتماعية (Tardy, 2006). فكما أن الخطابات ممارسة اجتماعية، فكذلك الجانب المرثي فإنه يعدّ ظاهرة اجتماعية.

ولتوضيح الفرق بين الملفوظ والمرئي، يجعل دولوز<sup>١</sup> ازدواجية في مسألة العقاب بين القانون الجنائي والسجن، فالقانون يمثل الملفوظ أو الخطاب، لأنه يتشكل من اللغة، في حين يمثل السجن المرئية أو النور، لأنه شيء ظاهر خارج عن اللغة، يقول:

«يتعلق قانون العقوبات بالمسألة بما تم التلطف به في المسائل الجنائية، فهو نظام لغوي يصنف الجرائم ويترجمها ويحسب العقوبات؛ فهو مجموعة من البيانات، وهو أيضاً عتبة السجن، من جانبه، يتعلق بالمرئي ليس فقط لأنه يدعي إظهار الجريمة والمجرم، ولكنه يمثل في حد ذاته مرئية، فهو نظام من النور قبل أن يكون شكلاً حجرياً» (Deleuze 1988, 39-40).

إلا أن هذه المرئيات لا تخرج عن تأثير الخطاب، فقد نبعد الشقة لو حاولنا فهم هذه الأشياء غير الخطابية بعيداً عن الخطاب، وهذا لا يتعلق فقط بما أحدثه المجتمع من مؤسسات أو هيئات بل يتعدى حتى الطبيعة (Kendall and Wickham, 1999)، إذ إن فهمنا للطبيعة يكون عن طريق الخطابات، لأجل هذا يذهب برونو لاتور<sup>٢</sup> (1987, 94-100) إلى أن "حقائق" الظواهر الطبيعية تتبع الخطاب وليس العكس: فهي تدخل في الخطاب باعتبارها "حقائق" منتجة. لذلك، يفسر كيندال وويكهام هذا الموقف في (Kendall and Wickham 1999, 40) بالمطر كمنال لظاهرة طبيعية، فإن المطر بالنسبة لنا هو هطول منبثق من السحب، فعند بعض الاعتقادات القديمة كان المطر بالنسبة لهم هو بول الآلهة، بينما نفس اليوم المطر عن طريق العلم، فإن هذه الظاهرة (هطول الأمطار من السحب) مضمون فقط من خلال النظرية العلمية - لكن المشكلة هي أن العلم هو خطاب مثل أي خطاب آخر، وليس لدينا طريقة لقياس نتائج خطاب واحد ("علم") مقابل آخر ("دين"). ويدل هذا على أن المطر له وجود خطابي متغير، وأنه لا جدوى من البحث عن "مطر" كائن غير خطابي تماماً.

#### الخطاب عند اللسانيين: «بين فوكو واللسانيات التلطفية»

لا شك أن فوكو تأثر باللسانيين في كثير من المصطلحات التي تشكل جهازه المفاهيمي، وخاصة فيما يتعلق بمصطلح الخطاب، لذا سأحاول هنا أن أبين مفهوم هذا المصطلح لدى هؤلاء وكيف يتفق مع ما جاء به فوكو وكيف يختلف كذلك. وبداية مع مفهوم الملفوظ الذي بينت خصائصه عند فوكو، إذ لما كان هو مادة الخطاب ووحدته الدنيا، ففهمه يوضح لنا مقصودهم من الخطاب، ولن أتعرض هنا إلى جميع الاقتراحات الموجودة، بل أكتفي بما له صلة منها بالمفهوم الذي وضعه فوكو، فلا حاجة إلى عرض ما قاله البنيويون في هذا الموضوع، بل تصور فوكو قريب من توجه أصحاب لسانيات التلطف بفرنسا، أو التداوليين وأصحاب التحليل الشكلي (أو اللساني) للخطاب في الولايات المتحدة والمملكة المتحدة.

وكون الملفوظ متعلقاً بالاستعمال، فهو مما اختار التواضع عليه اللسانيون كذلك، حيث يصرح روبرو وموشلار<sup>٣</sup> (1998, 41) بأن الملفوظ «جملة في الاستعمال». حيث يتعلق الملفوظ بالاستعمال الحقيقي في الواقع، فيكون له أداء حقيقي من قبل متلفظ في زمان ومكان معينين. ويفرق اللسانيون كذلك بين الجملة النحوية التي قد يصنعها النحوي للتمثيل على قاعدة نحوية، كقول النحاة «ضرب زيد عمراً»، فلا تُنسب هذه الجملة إلى قائل موجود، وإنما هي تمثيل للمواقع الكلمات في خطاطة نحوية، فإذا أتينا بجملة لها قائل (سواء كان معروفاً أو أنه لا يُعرف) وسياق خارجي (سواء كان ذلك معلوماً أو غير معلوم)، فهذا يرقّي الجملة لأن تصير ملفوظاً.

هذا الذي ذكرته، تؤكد عليه شيفرين<sup>٤</sup> حيث تقول:

«سأنظر إلى الملفوظات على أنها وحدات للإنتاج اللغوي (سواء كان مكتوباً أو منطوقاً) والتي هي بطبيعتها

مقترة بالسباق» (Schiffirin 1994, 41)

<sup>1</sup> G. Deleuze

<sup>2</sup> Latour

<sup>3</sup> Reboul and Moeschler

<sup>4</sup> D. Schiffirin

وبناء على هذا فلا بد عند دراسة الملفوظ من أخذ هذه المكونات جميعها بعين الاعتبار، فندرس السياق الخارجي للملفوظ، من أحوال المشاركين في العملية التلفظية إلى مقام التواصل، والمكونات الثقافية والنفسانية وغيرها، وهذا ظاهر في الدراسات اللسانية التي اعتمدت الملفوظ وحدة للتحليل لها، وأحيل خاصة إلى اللسانيات التلفظية، التي أولت هذه العناصر أهمية خاصة في دراستها.

يمكن أن نلمس أول الفروق بين موقف فوكو تجاه الملفوظ وموقف اللسانيين، في اعتماد المتلفظ في التحليل، ويجدر التنبيه هنا إلى أن الأمر يتعلق بتفعيل عنصر المتلفظ في التحليل، وليس في كون المتلفظ جزءا من مفهوم الملفوظ، فالملفوظ لا بد أن يكون له متلفظ، وهذا لا يختلف فيه فوكو، لأنه يرى أن الملفوظ له وجود حقيقي في الواقع، فوجوده يستلزم بالضرورة أن يكون له مُحدث. هذا المحدث يسمى متلفظا، إلا أن فوكو يرى أن المتلفظ ليس مهما في تحليله، لأن إشكالياته تتعلق بطواهر اجتماعية، فليست تعبر الملفوظات والخطابات عن المتلفظ بها، بل تعبر عن التصور الموجود لتلك الظاهرة (أو المعرفة) في ذلك المجتمع، فالمتلفظ خاضع لذلك الخطاب السائد، ولأجل هذا فإن فوكو يلغي الفرد من معادلته التحليلية، ثم يدعو إلى أكثر من هذا إلى موت الإنسان، وأن العلوم الإنسانية لا بد أن تتجاوزها، فلا يكون مركز اهتمام دراستها. لذا فاهتمامه في التحليل يتوقف عند الملفوظات، سائرا بذلك على نظرة ما بعد البنوية، والقائلة بـ«موت المؤلف»، والتي أعلن عنها رولان بارت<sup>1</sup> (1968).

لا يختلف ما قاله فوكو عما يراه ديكر<sup>2</sup>، فيحسب هذا الأخير تعد الجملة بناءً لسانيا تسمح بالتعرف على الملفوظ (Ducrot 1984, 177)، فندرس الملفوظات من خلال بنائها اللساني الذي يتمثل في الجملة، لأن الملفوظات إنما تتجسد في صورتها، ويقول ديكر<sup>3</sup> في (القول والمقول<sup>4</sup>):

«ما أسميه جملة هو موضوع نظري، أعني بهذا أنها لا تنتمي إلى ميدان الملاحظة، بالنسبة للسانيين، ولكن تشكل ابتكارا لعلم خاص هو النحو. وما يمكن أن يلاحظه اللساني، هو الملفوظ، والذي يمثل التمشير الخاص، لنفترض أن شخصين مختلفين يقولان «الطقس جميل»، أو أن شخصا واحدا يقول ذلك في وقتين مختلفين، نكون هنا أمام ملفوظين مختلفين، أمام موضوعين مختلفين قابلين للملاحظة، على أنها تحقيقان لنفس الجملة». (ص. 174 - 175)

كما يستلزم في الملفوظ أن يكون له استقلال ذاتي نسبي<sup>5</sup> (175)، والاستقلال الذاتي النسبي يكون بتحقيق شرطين: الاتساق والاستقلال. فنسمي أن هناك اتساقا في جزء ما إذا لم يتم اختيار أي من مكوناته لذاته، بمعنى أن اختيار مكون ما يحدده المجموع، مثاله: «زيد هنا»، كما يكون تتابع ما مستقلا إذا كان اختيارها ليس محكوما باختيار المجموع الأوسع الذي تنتمي إليه، كقولنا: «كل لي تعيش»، فإذا قيل هذا لننصح شخصا ما لكي يأكل ما يقيم صلبه وينقص من الأكل، فـ«كل» هنا ليس ملفوظا لأن اختياره كان بقصد إنتاج الرسالة الكلية، أما في حالة ما إذا قيل هذا لمريض ننصحه بالأكل حتى يتقوى، فـ«كل» هنا ملفوظ، ثم دُعِمَ ملفوظ ثانٍ يحمل حجة للنصيحة.

أما الخطاب، فهو عند بنفنيست<sup>6</sup> تفعيل اللغة من قبل ذات متكلمة، في سياق تواصل حي يختلف في كل مرة، وبالتالي في حالة بيذاتية<sup>7</sup> (Benveniste, 1966, 266). فمن خلال هذا التعريف يمكن أن نتفطن إلى أنه لا يختلف كثيرا عن معنى الملفوظ عند أصحاب اللسانيات التلفظية، وقد اهتم بنفنيست عند دراسته للخطاب بالعلامات اللغوية التي تظهر وظائفها من خلال الخطاب. كأزمة الأفعال، والضمائر والإشارات، والعلامات الشخصية، والأفعال الإنجازية. فالخطاب بهذا المعنى مرتبط بالجوانب السطحية للغة، على خلاف الملفوظ في تحديد فوكو

<sup>1</sup> Barthes

<sup>2</sup> O. Ducrot

<sup>3</sup> Le dric et le dit

<sup>4</sup> Autonomie relative

<sup>5</sup> Emile Benveniste

<sup>6</sup> situation d'intersubjectivité

الذي لا يخضع للبناء اللغوي بالضرورة كما بينته أعلاه. كما يرى بنفنيست أن الخطاب يمثل المستوى الدلالي للغة. في مقابل المستوى السيميائي. وهو يتحدث عن "الجيل الثاني من السيميائيات"، بعد سيميائية سوسير، معتمدا على مستويين من التحليل: التحليلات الدلالية (داخل لغوية<sup>1</sup>) والتحليلات عبر لغوية<sup>2</sup>.

علما أن بنفنيست يعتبر الجملة وحدة للخطاب وليس الملفوظ، إذ يعتبرها وحدة مشتركة بين اللغة والتي تمثل الوحدات الدنيا، وتنتهي عند مستوى التراكيب، وبين الخطاب الذي يمثل مستوى أعلى، ولكنه غير المستوى اللغوي (انظر:). ولكن ما يجدر الاهتمام به هنا هو نظريته للتلفظ، وهو المفهوم الذي طوره وأقام عليه نظرية جديدة، والتلفظ هو المنتج الذي يحدث من فعل إنتاج الملفوظ، فالذي يقوم به هو المتحدث أو كما يدعوه المتلفظ، فعندما ينتج هذا المتلفظ منتوجا لغويا يسمى هذا خطابا، ففعل التلفظ إذاً هو «التحويل الفردي للغة إلى خطاب»، ففي الخطاب تكون هناك علاقة مع العام (Benveniste 1974, 80-82).

وفي استعمالات أخرى للخطاب صار اسما لكل الأشكال اللغوية الخارجة عن مستويات التحليل البنوي، ويدخل فيه كل المعاني السيميائية عند بارت، لذا جاء موقف بنفنيست في مواجهة هذا الرأي بحصر معناه في المستوى الدلالي.

أما عن كون الخطاب حدثا، فهذا مما يوافق فيه فوكو لريكور، حيث يرى هذا الأخير أن «كل الخطاب يحدث كحدث، ولكن يمكن فهمه على أنه معنى»<sup>3</sup> (Ricœur 1975, 92). مستعينا في ذلك بمفهوم "مجرى الخطاب" الذي استحدثه بنفنيست، ويعرفه أنه «حدث متكرر بامتياز، لكنه قابل لتكرار الحدث، وليس لعنصر من عناصر النظام» (Ricœur 1975, 93).

#### خاتمة

يظهر من خلال ما عُرِض في هذا البحث الخصائص المعقدة والمركبة لمفهوم الخطاب في تصور ميشال فوكو، حيث استعمل هذا المفهوم ليعبر عن عدة أوجه تتعلق به، ولعل دليل فشله في إيجاد تعريف ثابت له هو اعترافه بهذا التقلب الذي يطبع هذا المفهوم. لذا فهو يستند على وجه من أوجهه في كل موضع يراه يستدعي إحدى تلك الأوجه أكثر من غيره.

كما أن هذا العقيد يتعلق بتطور فكره، فهو لا يرال يطور في مفاهيمه ونظريته، لذا فالتركيبات التي تحدث من خلال هذه التطورات، لذا لا بد عند تناول أي مفهوم لفوكو من مراعاة خطية تطور فكره، وقد عرض البحث انتقال فوكو من الخطاب كمادة للتحليل إلى الملفوظ، لكون الملفوظ أسهل في التعريف، وكيف حدد الخطاب من خلال كونه ممارسة، أو عند تفريقه بين الخطاب وغير الخطاب، والتي أشرت إلى كون هذه التصورات تتعلق بتطور تفكيره، وإن كان هذا لا يعني أنه تراجع عن التصورات السابقة.

والحاصل مما سبق، أن الخطاب يتكون من ملفوظات (مادة الخطاب)، ولكن ليس كل مجموعة من الملفوظات تشكل خطابا، فهذه الملفوظات تحتكم إلى أبنية في شكل قواعد تنظيمية (مجال تحليل الخطاب)، ولا بد لهذه الملفوظات أن يكون لها ممارسة في المجتمع وصوت مسموع. وإذا كان هذا، تصير هذه الملفوظات أحداثا لها تأثير وقوة على المجتمع كما تتأثر وتتشكل تبعا للألعاب القوة والحقيقة فيه، كما أن هذا المفهوم لصيق بمفهوم آخر مركزي في نظريته للخطاب دعاه بالتشكيلية الخطابية، حيث أنه ما من خطاب إلا وينتمي إلى تشكيلية خطابية تتشارك في مجموعة من الخصائص ضمنها.

<sup>1</sup> Intra-linguistique

<sup>2</sup> Translinguistiques

<sup>3</sup> «tout discours se produit comme événement, mais se laisse comprendre comme sens» (Ricœur 1975, 92)

<sup>4</sup> instance de discours

غير أن الخطاب ليس هو رأي الجماعة<sup>1</sup> فأحاديث الناس في مقام معين والتي تعبر عن مواقفهم (آراء أو اعتقادات) حتى وإن حملت ممارسات خطابية فليس هذا ما يقصده فوكو بالخطاب، فالخطاب ممارسة أضيقت من كونها رأي جماعي، نجده في الكلام والكتابة، بحيث يتناول موضوعات خاصة، بدعواها فوكو بالمعرفة، كالجنون أو العقاب أو الجنس، فالخطاب مرتبط بميدان محدد كالطب العقلي أو الطب، هذا رأيه في البداية مع تاريخ الجنون، إلا أنه سرعان ما تفتن إلى أن ميدانا كالطب العقلي له عدة روابط مع ميادين أخرى كالبيولوجيا والقانون، كما أن الخطابات مرتبطة بالبنية الاجتماعية للمجتمع والإقتصاد وغير ذلك. وليس كل كلام يعد خطابا، بل لا بد للخطاب أن يكون له صوت مسموع وتأثير في المجتمع، وعلى هذا يمكن حمل مقصوده عند تعليقه وجود الخطاب بوجود صوت. والخطاب عند فوكو كيان قائم بنفسه، لذا فهو لا يحتكم عند تحليله إلى ما هو خارج عنه بل هو حاكم عليه، فمنه يمكن دراسة الخارج، إذ السياق يفهم بالخطاب وليس العكس.

#### المصادر و المراجع:

قاسمي، ع.ا. (2020). أجناس النصوص. كوكب العلوم، الجزائر.

#### References

- Banks, D. (2001). Analyses des discours spécialisés: le domaine anglais. *Revue française de linguistique appliquée*, 6(2), 7-16.
- Barthes, R. (1968). La mort de l'auteur. *Manteia*, 5, 12-17.
- Benveniste, É. (1974). Problèmes de linguistique générale, tome II (Gallimard).
- Benveniste, É. (1966). Problèmes de linguistique générale (Gallimard, Vol. 1). *Bibliothèque des Sciences humaines*, Paris, 1.
- Bilba, C. (2014). Les enjeux stratégiques de la théorie du discours chez Foucault. *Meta: Research in Hermeneutics, Phenomenology and Practical Philosophy*, 6(2), 526-550.
- Deleuze, G. (1988) *Foucault* U of Minnesota Press
- Ducrot, O. (1984). Le dit et le dire. *Les Editions de Minuit. Paris.*
- Favreau, J. (2012). Ni l'un ni l'autre : la « pensée du dehors » de Blanchot. In *Vertige de l'écriture: Michel Foucault et la littérature (1954-1970)*. Lyon: ENS Éditions. doi:10.4000/books.enseditions.6737
- Foucault, M. (1969). L'Archéologie du savoir. *Revue de Métaphysique et de Morale*. Gallimard, Paris.
- Foucault, M., Prado, P. W., & Routhier, F. (1990). La vérité et les formes juridiques. *Chimères. Revue des schizoanalyses*, 10(1), 8-28.
- Guilhaumou, J. (2016). Le fonctionnalisme discursif de Michel Foucault: le temps de la dynastie du savoir. *Policromias: revista de estudos do discurso, imagem e som (Labedis)*, 2(1), 9-36.
- Kendall, G., Wickham, G., (1999). *Using Foucault's Methods*. SAGE Publications Ltd, 6 Bonhill Street, London England EC2A 4PU United Kingdom. <https://doi.org/10.4135/9780857020239>

<sup>1</sup> Public opinion

- Latour, B. (1987). *Science in action: How to follow scientists and engineers through society*. Harvard university press.
- Marques, W. (2013). Sur le discours et l'histoire en Foucault: entretien avec Jacques Guilhaumou. *Alfa: Revista de Linguística (São José do Rio Preto)*, 57, 671-693.
- Qasimi, A.A. (2020). *Text genres*. Planet of Science, Algeria
- Rajchman, J., (1985). *Michel Foucault: The Freedom of Philosophy*. Columbia University Press, New York.
- Reboul, A., & Moeschler, J. (1998). *Pragmatique du discours. De l'interprétation de l'énoncé à l'interprétation du discours*. Armand Colin.
- Revel, J. (2009). Généalogie. *Id., Le vocabulaire de Foucault, Ellipses, Paris*, 37-38.
- Ricœur, P., (1975). *La Métaphore vive*, Seuil. ed. Paris.
- Sauntson, H. (2012). *From Form to Function: Structural-Functional Discourse Analysis. In: Approaches to Gender and Spoken Classroom Discourse*. Palgrave Macmillan, London. [https://doi.org/10.1057/9780230343580\\_3](https://doi.org/10.1057/9780230343580_3)
- Schiffrin, D., (1994). *Approaches to Discourse*. Wiley-Blackwell.
- Tardy, J. N. (2006). Visibilité, invisibilité: voir, faire voir, dissimuler. *Hypothèses*, (1), 15-24.
- Terec-Vlad, L., & Trifu, A. (2015). Postmodernism as discourse from Foucault to Habermas. *International Letters of Social and Humanistic Sciences*, 57, 106-109. <https://doi.org/10.18052/www.scipress.com/ILSHS.57.106>

**HOW TO CITE THIS ARTICLE**

Gasmi, Abd El Hak (2022). What is Foucault's discourse?

*LANGUAGE ART*, 7(2), 37-50. Shiraz, Iran. [in Arabic]

**DOI:** 10.22016/LA.2022.08

**URL:** <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/283>







## گفتمان فوکو چیست؟

دکتر عبدالحق قاسمی<sup>۱</sup>

مرکز تحقیقات علمی و فنی برای توسعه زبان عربی، الجزایر.

(تاریخ دریافت: ۲۹ مهر ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۸ دی ۱۴۰۰؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱)

این تحقیق مفهوم گفتمان را از دیدگاه میشل فوکو متفکر فرانسوی و ارتباط آن با مطالعات زبان‌شناختی موثر بر آن را از جهت شناسایی زوایایی که برداشت وی از این مفهوم با برداشت زبان‌شناختی مطابقت دارد و نیز جنبه‌های موجود در آن ارائه می‌کند تا از آن متمایز شود. این پژوهش همچنین به تعاریفی که فوکو در موارد متعدد از جهات مختلف به گفتمان ارائه کرده است و سعی دارد با گنجاندن همه ابعاد آنچه فوکو خواستار آن بود، از هرگونه نگاه یک‌جانبه در برخورد با این مفهوم جلوگیری کند. پژوهش با بیان جهت‌گیری نظری کلی که فوکو را به خود مشغول می‌کند و ویژگی‌های نظریه او آغاز شده و سپس تعاریف او از گفتمان را از جنبه‌هایی که از طریق آن به دست می‌آید دنبال می‌کند، از این جهت که مجموعه‌ای از کلمات است که در کنار هم قرار گرفته‌اند و قواعدی هستند که ساختار آن را بیان می‌کنند، و از این جهت که یک عمل اجتماعی است.

واژه‌های کلیدی: عملکردی، کلامی، ساختار گفتمانی، تمرین بلاغی، تلفظ.

<sup>1</sup> Email: gashak@protonmail.com



## ORIGINAL REVIEW

### What is Foucault's Discourse?

**Dr. Abd El Hak Gasmi<sup>1</sup>**  
Center of Scientific and Technical Research for the  
Development of Arabic Language, Algeria.



(Received: 21 October 2021; Accepted: 8 January 2022; Published: 31 May 2022)

This research presents the concept of discourse according to the French thinker Michel Foucault and its relationship to the linguistic studies that he was influenced by, in terms of identifying the angles in which his perception of this concept agrees with the linguistic perception, as well as the aspects in which it is distinguished from it. The research is also exposed to the definitions Foucault presented to discourse on several occasions from different sides, trying to avoid any unilateral view in dealing with this concept, by including all its dimensions that Foucault called for. The research started by recalling the general theoretical orientation that preoccupies Foucault, and the characteristics of his theory, and then follows its definitions of the discourse from the aspects through which it reaches it, in terms of being a group of collective utterances then by the structure of its rules that, and finally in terms of being a social practice.

**Keywords:** Functional, Ejected, Speech Structure, Rhetorical Practice, Pronunciation.

---

<sup>1</sup> Email: gashak@protonmail.com



## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Bridging the Soft Skills Gap in Moroccan Higher Education: Insights for Policy, Curriculum, and Workforce Preparation

**Mohammed El Messaoudi**<sup>1</sup>

Ph.D. Candidate of Applied Linguistics and the Teaching Languages, the Faculty of Arts and Human Sciences, UMI, Meknes, Morocco



**Dr. Smail Kerouad**<sup>2</sup>

Professor of Higher Education, Department of English Studies, the Faculty of Arts and Human Sciences, UMI, Meknes, Morocco.



**Dr. Mustapha Fagroud**<sup>3</sup>

Professor of Higher Education, Department of Statistics, the National School of Agriculture, UMI, Meknes, Morocco



(Received: 2 July 2021; Accepted: 1 October 2021; Published: 31 May 2022)

This quantitative descriptive study amounts to a needs analysis, the first component of a multi-phase mixed methods research endeavour aimed at exploring the rampant soft skills gap between academia and business in Morocco. Employing a convenience sampling methodology, a survey was administered to 170 undergraduate university students and analysed using SPSS descriptive statistics, revealing a significant deficiency in key soft skills within the participants' skillsets. Nevertheless, these respondents manifested a robust willingness to address this skills gap, notably favouring the adoption of a Blended Learning Model for soft skills development. The meticulous analysis of the survey data stresses the imperative need to seamlessly integrate soft skills development initiatives into the existing curricular framework. Such integration holds the promise of catalysing substantial development in the personal, academic, and professional orbits of the study participants. Thus, the results of this study underscore the critical significance of addressing the soft skills gap (mismatch) for Moroccan policymakers, curriculum designers, educators, and researchers, and emphasize the inevitability of equipping university graduates with the essential soft skills required to thrive in the contemporary workplace.

**Keywords:** Industry 4.0, Education 4.0, Centennials, Disruptive Technologies, Hard Skills, Soft Skills, Blended Learning.

<sup>1</sup> E-mail: moh.elmessaoudi@edu.umi.ac.ma ©(Corresponding Author)

<sup>2</sup> E-mail: s.kerouad@umi.ac.ma

<sup>3</sup> E-mail: mfagroud@hotmail.com

### Introduction

The world is witnessing rapid changes brought about by disruptive technologies like AI, leading to a re-evaluation of old procedures and the introduction of new ideas in all spheres of life. Digital natives, today's university students, are particularly impacted by these technological advancements, as the corporate world seeks employees equipped to handle innovative technologies. The modern workplace demands a shift from traditional technical skills to soft skills such as communication, leadership, creativity, adaptability, and problem-solving, which cannot be easily automated by machines. As a result, universities are urged to focus on capacity-building, training students in soft skills to prepare them for future jobs and smart technologies.

The background of the study emphasizes the increasing importance of soft skills in academia and business. Moroccan employers and employees alike prioritize soft skills over technical credentials, recognizing their value in sustaining current and future jobs, especially in an evolving job market shaped by technology. The demand for employees with the right soft skills has led to unfilled job positions in both global and local economies. Today's companies seek individuals who can collaborate effectively, manage projects, and influence decision-makers, but the current workforce is often unprepared for this shift, leading to a soft skills gap that hinders competitiveness, performance, and productivity. Bridging this gap becomes crucial for the personal, social, and professional growth of digital natives, enabling them to seize present and future employment opportunities.

#### *The Problem of the Study*

It is against this background that today's entry-level workers are blamed for their lack of soft skills in different parts of the world. Several studies and reports show that they are often criticised for their inability to learn, think, and communicate without checking their devices. Poor work habits, poor people skills, and lack of professionalism are among the allegations levelled against them. In addition, they are blamed for being incapable of thinking critically, solving problems, making decisions or planning, and deferring to authority (Lee-Kelley, 2010; Singh Dubey et al., 2022; Tsirkas et al., 2020; Tulgan, 2016).

Locally, Moroccan employers nowadays complain about a broad, soft skills gap, blaming it all on Moroccan universities and their ill-suited educational policies. Recent evidence suggests a mismatch between the skills required by employers and those being developed by universities (El Hamdi et al., 2020; Karimi & Pina, 2021; USAID, 2017). The soft skills gap is great attendance in the Moroccan context (See Figure 1). It exists because of a need for more clarity regarding the existing content, definition, interpretations and approaches to soft skills development used by educators and employers (Chbani & Jaouane, 2017; El Hamdi et al., 2020; Llorent Bedmar, 2014; UNIDO, 2019; USAID, 2017). Both the Moroccan industry and academia are aware of the magnitude and nature of the soft skills gap. It is alleged that the soft skills gap is not currently addressed in a structured manner. The existing education system cannot provide students with the soft skills they need to succeed in the workplace. It is an accepted fact that it takes time for curriculum updates to catch

up with industry changes (Council, 2016; Jacob, 2021; Zuabi, 2012). Figure 1 graphically illustrates the dimensions of the research problem.

**Figure 1.** The Research Problem

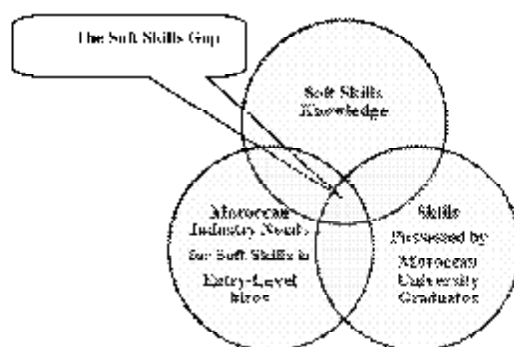


Figure 1 illustrates the need for higher education institutions to understand what employers expect from their graduates. It delineates the genesis of the soft skills gap and offers insight into how it can be closed. The figure synthesises recommendations and implications for future Moroccan research and practice. An employability survey conducted by Bayt.com in February 2015 found that Moroccan employers cannot track motivated, agreeable employees with leadership potential. Further, the British Council in Morocco found that universities are under-supplied with general employment skills, including CV writing, interview preparation, and general business knowledge (Council, 2016). Though necessary for professional success, most universities in Morocco do not incorporate soft skills into their curricula (USAID, 2017). In consilience, industry and academia face significant challenges due to the gap between Moroccan university graduates' soft skills and those required by employers. In a word, there is a dire need to consider the impact of the soft skills gap, the complex nature of soft skills development, the contextual factors that influence soft skills development, and the possibility of developing undergraduate university students' soft skills. There is a gap in perspectives. Previous studies attempted to investigate soft skills from the perspectives of employers (Tejan & Sabil, 2019; USAID, 2017; Yasin et al., 2015). This study will address this research gap by investigating the problem from the end-users' perspective, Moroccan undergraduate university students.

#### *The Purpose and Significance of the Study*

This study investigates the development of soft skills in the Moroccan context through the examination of five factors: Knowledge, The Impact, Agenda, Readiness, and Preferences. It aims to assess Moroccan undergraduate university students' awareness of the soft skills gap, its effects, and potential solutions to address it, along with their willingness to participate in soft skills training programs. In addition, the research seeks to identify the needs and preferences of Moroccan

students regarding soft skills development, their perceived future career outcomes, and their views on the effectiveness of Small Private Online Courses (SPOCs). The study significance lies in bridging the understanding gap between the educational sector and the business world, with a focus on aligning the skills of university graduates with employers' demands. By addressing research gaps related to soft skills' characteristics and impact, the findings aim to enhance soft skills training initiatives in Morocco, benefiting both students and the job market.

### **Methodology**

#### *Research Design*

This study employed a descriptive design to achieve its objectives. Five factors were explored: the Knowledge Factor, the Impact Factor, the Agenda Factor, the Readiness Factor, and the Preferences Factor. The aim was to investigate whether Moroccan undergraduate university students understand the soft skills gap, are aware of its effects, know what should be done to address the mismatch, and are prepared to take part in a soft skills development program. This phase sought to determine students' familiarity, needs and wants regarding soft skills, their perceived future career outcomes, and SPOCs perceived use and efficiency.

#### *Research Questions*

This phase was geared toward generating answers to the following set of central and guiding research questions:

#### *The Central Research Question*

- 1) **What are Moroccan undergraduate university students' perceptions of soft skills as a component of their future workplace success?**

#### *The Guiding Research Questions*

- a) To what extent are they familiar with the phrase 'soft skills'?
- b) What are their perceptions of the importance of soft skills?
- c) Which soft skills do they deem as endemic to the graduate labour market?
- d) To what extent are they ready to bridge the soft skills gap?
- e) To what extent are they familiar with the concept SPOCs?
- f) How can SPOCs contribute to developing their soft skills?
- g) To what degree are they ready to participate in soft skills development initiatives?
- h) How would they like to develop their soft skills?
- i) What are the respondents' views about the best soft skills assessment practices?

#### *Participants and Setting*

Social scientists still aspire to survey the entire target population, however, due to the large number of participants involved, it is impossible to sample the entire population in social sciences studies (Schreier, 2018). As an alternative, sampling is essential (Acharya et al., 2013; Alvi, 2016; Singh & Mangat, 2013; Snedecor, 1939). In accordance with the exploratory nature of Phase 1, convenience sampling was employed. Convenience sampling is a non-probability sampling technique in which people are chosen simply because they are "convenient" data sources for researchers (Etikan et al., 2016; Sedgwick, 2013). This sampling method is advantageous when

used to generate a potential hypothesis or a study objective. It is often used to select cases or participants that are easily accessible in a certain area. Social sciences researchers prefer this sampling technique as it is less time-consuming, less laborious, less costly, and more comprehensive (Alvi, 2016; Emerson, 2021; Etikan et al., 2016; Farrokhi & Mahmoudi-Hamidabad, 2012; Sedgwick, 2013; Singh & Mangat, 2013). This phase of the study was conducted with a sample of 170 third-semester undergraduates from the Department of English Studies at the Faculty of Letters and Humanities, Moulay Ismail University, Meknes, Kingdom of Morocco. The participants were chosen conveniently from two groups of 400 students, who were enrolled in the 2021-2022 academic year.

#### *Data Collection Tools*

##### *The Research Instrument*

Concerning *Phase 1*, the researcher deployed a questionnaire to gather data. Needless to say, a questionnaire is a self-report instrument used to gather information about variables of interest in an investigation (Cohen & Tate, 1989; Dalati & Marx Gómez, 2018; Goddard & Villanova, 2006; Mathers et al., 1998; Slattery et al., 2011). In the same vein, being versatile, this instrument can be administered to stakeholders of all ages, and can be replicated from one study to another, offering the potential to answer many questions quickly (Charlton, 2000). It is a means to collect a considerable amount of data with a minimum effort (Dalati & Marx Gómez, 2018; Navarro-Rivera & Kosmin, 2013; Owens, 2002; Slattery et al., 2011). In the current study, technically speaking, the researcher opted for a semi-structured questionnaire, requiring quantitative and qualitative data. The semi-structured questionnaire capitalised on "**Yes/No Answers**", "**Three to Five Scale Statements**" and sparingly asked respondents to make comments and suggestions under the rubric "**Other**". It was used as a method of enquiry to investigate five standpoints (**Factors**):

- 1) **The Knowledge Factor:** The extent to which Moroccan undergraduate university students are familiar with the soft skills gap.
- 2) **The Impact Factor:** The extent to which Moroccan undergraduate university students are aware of the impact of the soft skills gap.
- 3) **The Agenda Factor:** The extent to which Moroccan undergraduate university students are knowledgeable about what should be done regarding the soft skills gap.
- 4) **The Readiness Factor:** The extent to which Moroccan undergraduate university students are ready to join a soft skills training via a Blended Learning model.
- 5) **The Preference Factor:** The extent to which they prioritise certain (offline and online) learning features in the upcoming soft skills development training.

It is worth noting that the current study, closed-ended questions were designed to call for responses, narrowing the field of enquiry since the respondents were required to choose from fixed responses (Leung, 2001). This type of questions helped the researcher in the analysis of data since the responses were directly compared efficiently and easily aggravated (Dalati & Marx Gómez, 2018; Leung,

2001; Navarro-Rivera & Kosmin, 2013). In brief, being a time-saving tool, the questionnaire enabled the researcher to collect data from a large number of respondents in a short period of time.

This research project is designed to explore the participants' understanding of "soft skills", their ability to differentiate between hard and soft skills, their opinion on the importance of soft skills for Moroccan university graduates, the extent to which they think soft skills are missing in their profiles, who should be responsible for promoting the development of soft skills, the perceived benefits of acquiring soft skills, their familiarity with SPOCs, and their readiness to participate in a soft skills development program. Section 1 focuses on retrieving contact details and demographics. Section 2 investigates the participants' familiarity with the concept of soft skills, their ability to provide examples and recognise the various labels used to portray them, and the ability to differentiate between hard and soft skills. Section 3 uses a Five-Likert scale to get the participants to rate how much they agree or disagree with statements about the importance of soft skills and how important they consider these skills for Moroccan university graduates in order to find and secure a future job. Section 4 investigates the soft skills gap, the extent to which the participants think soft skills are missing in their profiles as university students, who should assume responsibility, and what can be done to promote the development of soft skills in university students, as well as the perceived benefits of acquiring soft skills academically, personally, and socially. Section 5 examines the participants' familiarity with the concept of SPOCs, mainstream definitions, and features of the same. Finally, Section 6 probes into the participants' readiness to participate in a soft skills development program, their preferred modes of development (face to face or online), and the soft skills assessment methods they consider the most effective.

#### *Reliability and Validity*

Regarding the reliability of the instrument, the questionnaire scales exhibited a high level of internal consistency, as demonstrated in Table 1, thus allowing us to assert that the questionnaire is scientifically reliable.



**Table 1.** The Questionnaire Scales

**Scale: The\_Knowledge\_Factor**

*Case Processing Summary*

		N	%
Cases	Valid	40	76.9
	Excluded <sup>a</sup>	12	23.1
	Total	52	100.0

a. Listwise deletion based on all variables in the procedure.

*Reliability Statistics*

Cronbach's Alpha	N of Items
.859	21

**Scale: The\_Agenda\_Factor**

*Case Processing Summary*

		N	%
Cases	Valid	40	76.9
	Excluded <sup>a</sup>	12	23.1
	Total	52	100.0

a. Listwise deletion based on all variables in the procedure.

*Reliability Statistics*

Cronbach's Alpha	N of Items
.745	14

**Scale: The\_Preference\_Factor**

*Case Processing Summary*

		N	%
Cases	Valid	40	76.9
	Excluded <sup>a</sup>	12	23.1
	Total	52	100.0

a. Listwise deletion based on all variables in the procedure.

*Reliability Statistics*

Cronbach's Alpha	N of Items
.839	17

**Scale: The\_Impact\_Factor**

*Case Processing Summary*

		N	%
Cases	Valid	40	76.9
	Excluded <sup>a</sup>	12	23.1
	Total	52	100.0

a. Listwise deletion based on all variables in the procedure.

*Reliability Statistics*

Cronbach's Alpha	N of Items
.888	10

**Scale: The\_Readiness\_Factor**

*Case Processing Summary*

		N	%
Cases	Valid	40	76.9
	Excluded <sup>a</sup>	12	23.1
	Total	52	100.0

a. Listwise deletion based on all variables in the procedure.

*Reliability Statistics*

Cronbach's Alpha	N of Items
.765	10

In a word, the Knowledge and Impact Factors demonstrate high internal consistency, while the Agenda, Readiness, and Preference Factors show moderate to good levels of internal consistency. This implies that the items within each scale are measuring their respective constructs to varying degrees of reliability.

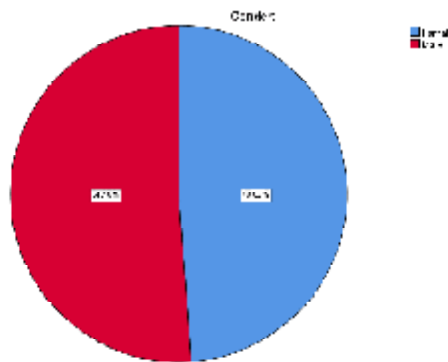
**Results**

In line with the nature of the research (central and guiding) questions addressed in this descriptive study, data analysis included *descriptive statistics* only.

*Demographics*

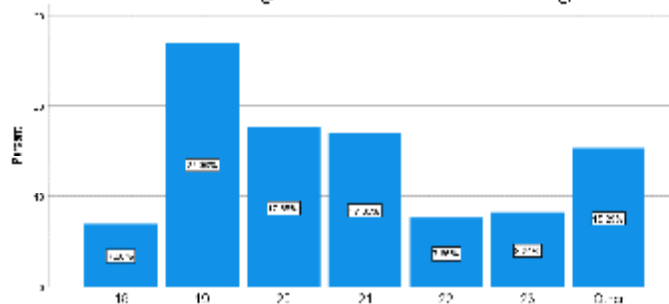
The 170 participants in the study were conveniently sampled from the study population, and their demographic characteristics were analysed to facilitate a more thorough data analysis. This information can also help identify any differences or similarities in group perspectives (Connelly, 2013). Figure 2 displays a balanced distribution of participants by gender, with 87 (51.18%) male and 83 (48.82%) female respondents.

**Figure 2. The Respondents' Gender**



As graphically delineated, this even distribution of participants across the gender variable is a positive sign that the survey captured the perspectives of both males and females (refer to Figure 2). Figure 3 highlights that the majority of respondents (27.6%) were 19 years and older, while the remaining age distribution ranged between 20 (17.65%) and 25 (2.35%) years.

**Figure 3. The Distribution of Age**

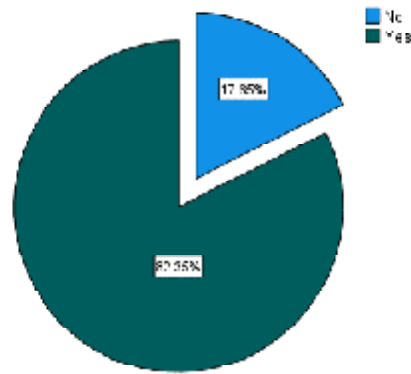


This age distribution indicates that the majority of respondents belong to Generation Z (Millennials), which Pew Research defines as anyone born after 1996. This information is interesting as it provides confidence in the representativeness of the sample.

*RQ 1: To what extent are undergraduate university students familiar with the phrase "soft skills"?*

The graph in Figure 4 reveals that most respondents (82.3%) were familiar with the concept of "soft skills". A total of 140 participants were able to provide a definition of the term, and even more impressively, they were able to provide relevant examples of the phrase.

**Figure 4.** Familiarity with the Phrase "Soft Skills"



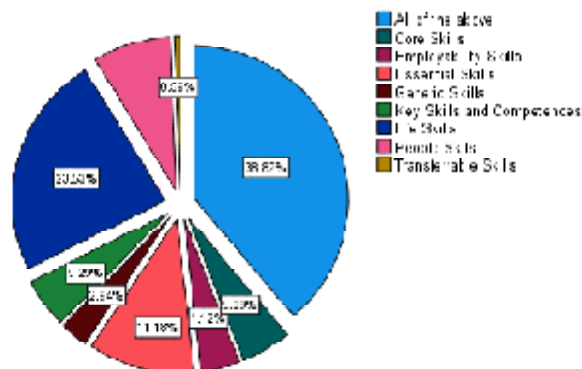
Based on the participants' responses, the most cited examples of soft skills included time management, communication skills, teamwork, creativity, critical thinking, and work ethics (as seen in Figure 5).

**Figure 5.** Perceptions about the Phrase "Soft Skills"



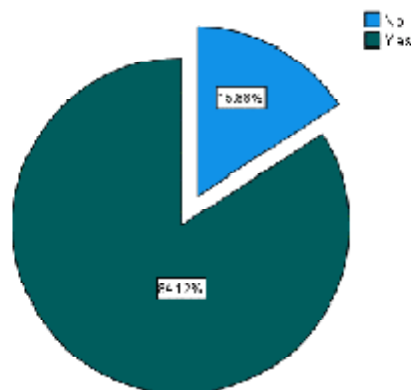
As demonstrated in Figure 5, the graph indicates that a notable portion of the participants, accounting for 23.53%, associate the term "soft skills" with life skills, which are a fundamental set of abilities required or preferred for complete engagement in daily activities.

Figure 6. The Participants' Perceptions about the Semantic Boundaries of the Phrase "Soft Skills"



The graph (Figure 6) above highlights the importance of life skills as a category of soft skills, which can help individuals navigate various life situations effectively. Examples of life skills include *problem-solving, decision-making, stress management, time management, and adaptability, which are essential for personal growth and development*. It is worth noting that recognising the different types of soft skills and their application in various contexts is crucial for enhancing individual and collective effectiveness in different settings, including the workplace, educational institutions, and personal relationships. The survey results revealed that a vast majority (84.1%) of the respondents were able to differentiate between "hard" and "soft" skills (Figure 7).

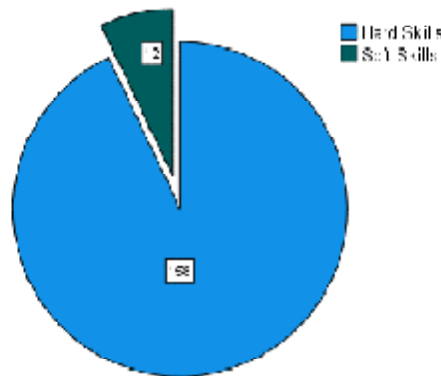
Figure 7. The Ability to Differentiate between Hard and Soft skills



The pie chart in Figure 8 demonstrated that the majority of the participants identified "hard skills" as those related to technical knowledge and training, and "soft skills" as those related to personality traits such as leadership and communication. Figure 8 shows that 158 respondents were able to recognise a range

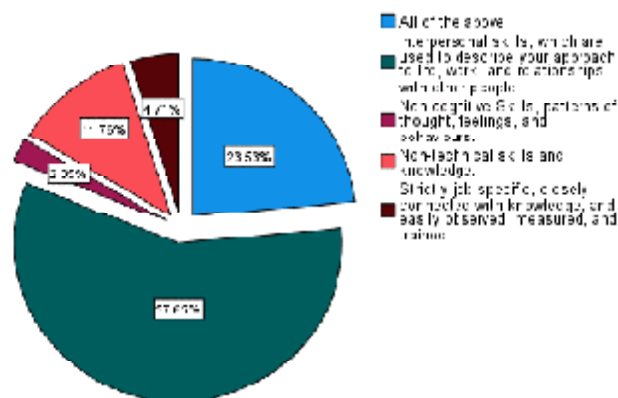
of technical abilities as "hard skills". These include a degree or other academic qualification, an industry-specific certification, coding proficiency, foreign language proficiency, typing speed, SEO marketing, bookkeeping, computer skills, and proofreading. These are job-specific skills that are acquired through formal education and training, practical learning, and other means in various disciplines.

**Figure 8. Identification of Hard Skills**



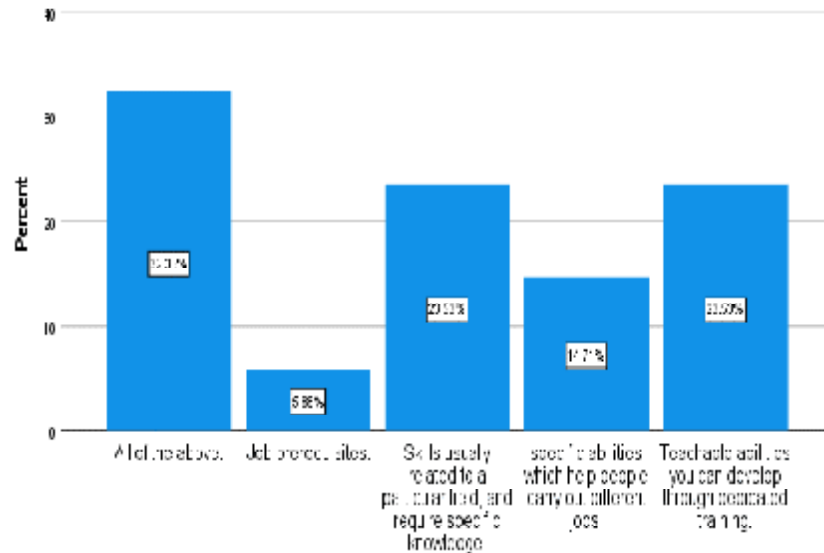
This demonstrates the participants' understanding of the definition of hard skills and their ability to apply it to a variety of specific examples. Another purpose of the survey was to determine if the students had a clear understanding of what constitutes soft skills. The results, as shown in Figure 9, indicate that 92.35% of the respondents were able to identify interpersonal skills, leadership, project management, problem-solving, work ethics, teamwork, adaptability, perseverance, and communication skills as soft skills. It is worth noting that the majority (57.6%) of the participants identified interpersonal skills as the most important soft skill, which describes one's approach to life, work, and relationships with others.

**Figure 9. Definitions of Soft Skills**



Interpersonal skills refer to the ability to interact effectively with others in a given social setting. These skills are considered essential in building and maintaining relationships, communicating clearly and persuasively, resolving conflicts, and exhibiting empathy and understanding. It is evident that the respondents recognise the importance of soft skills in navigating personal and professional relationships, demonstrating their awareness of the relevance of these skills in their lives. Figure 10 shows the various definitions given by the respondents for the phrase "hard skills". Out of the 170 respondents, only a small number (32.35%) selected all the definitions, indicating their limited knowledge of soft skills.

**Figure 10. Definitions of Hard Skills**

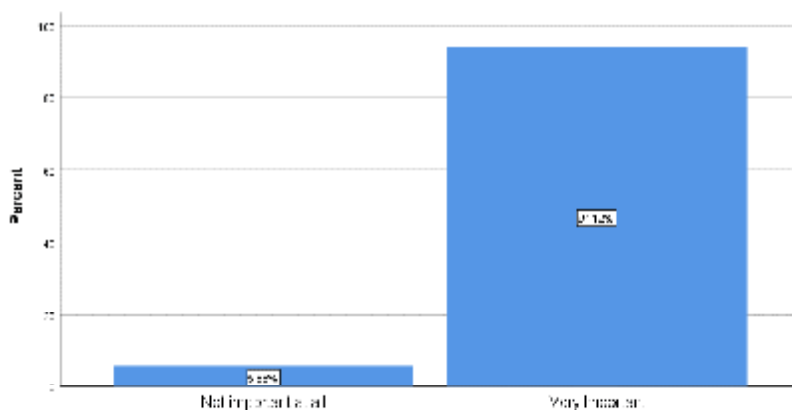


Likewise, another group of participants (23.53%) view hard skills as specific abilities that are relevant to a particular field. However, less than 40 students (32.35%) out of the 170 respondents selected all the definitions, indicating that their understanding of the nature of hard skills is limited.

*RQ 2: What are the undergraduate students' perceptions about the importance of soft skills?*

Most students concurred that "soft skills" were highly sought after by employers and advantageous for career progression (Figure 11). According to the same figure, the majority of respondents (94.12%) were aware that the right soft skills are essential for a successful career and social interactions. The respondents were cognizant that employers recruiting new graduates also placed great value on these skills.

**Figure 11.** The Importance of Soft Skills



In contrast, only a tiny fraction of respondents (5.88%) thought soft skills were insignificant. The results suggest that the students who were surveyed have a good understanding of the importance (value) of soft skills in the professional setting and recognise that these abilities are highly esteemed by prospective employers in their recruitment of recent graduates.

*RQ 3: Which soft skills do they deem endemic to the graduate labour market?*

The students' perceptions of the importance of soft skills were further validated by asking them to rate the relative importance of 14 skills derived from previous studies. As Table 2 shows, the top five skills were effective communication, self-management, work habits, decision-making, and being able to work under pressure & manage time. Most respondents (111) strongly asserted that effective communication skills are very important. A majority (115) of the students deemed self-management to be very important. Similarly, decision-making skills were seen as very important by 99 respondents. Most students (99) also strongly believed that positive attitude skills are very important. Lastly, Interpersonal and leadership were viewed as very important by 68 students.

**Table 2.** Response Categories for the Most Important Soft Skills

Items	Not at all important	Somewhat unimportant	Neutral	Important	Very important
<b>Effective Communication Skills</b>		3	6	50	111
<b>Strong Work Ethics</b>		5	19	76	70
<b>Negotiation Skills</b>	1	8	27	67	67
<b>Analysis &amp; Problem-Solving Skills</b>		3	4	70	93
<b>Interpersonal &amp; Leadership Skills</b>	2	4	31	65	68
<b>Self-management &amp; Work Habits</b>		4	15	36	115
<b>Flexibility &amp; Adaptability</b>	1	7	18	50	94
<b>Teamwork &amp; Collaboration</b>		12	27	54	77
<b>Decision Making</b>		6	11	54	99
<b>Conflict Resolution</b>	1	3	30	72	64
<b>Creativity Skills</b>		10	25	69	66
<b>Ability to Work under Pressure &amp; Time Management</b>		5	14	52	99
<b>Positive Attitude</b>		9	8	54	99
<b>Emotional Intelligence</b>	1	13	30	47	79

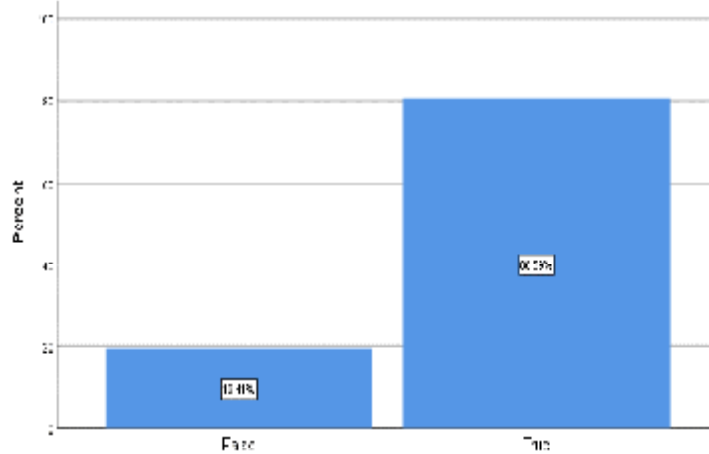
Through the utilisation of these measures, the researcher was able to obtain a more extensive comprehension of how the participants perceive the significance (importance and value) of soft skills. The results underscore the crucial role that these skills play in securing employment opportunities in the Moroccan job market. Therefore, it is essential for educators and policymakers to prioritize the development and cultivation of these skills among university graduates to enhance their prospects for future success.

*RQ 4: To what extent are they ready to bridge the soft skills gap?*

As illustrated in Figure 12, the majority of the respondents, specifically 137 individuals (80.59%), acknowledged the absence of soft skills in their profiles as university students. The respondents were asked to single out the reasons behind the lack of soft skills and the soft skills gap.

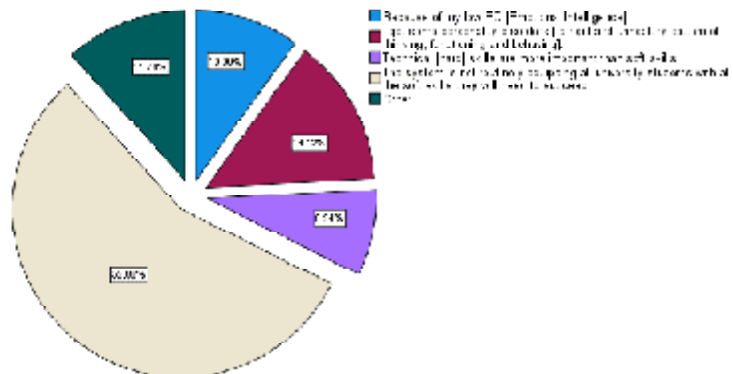


**Figure 12. Soft Skills in Students' Profile**



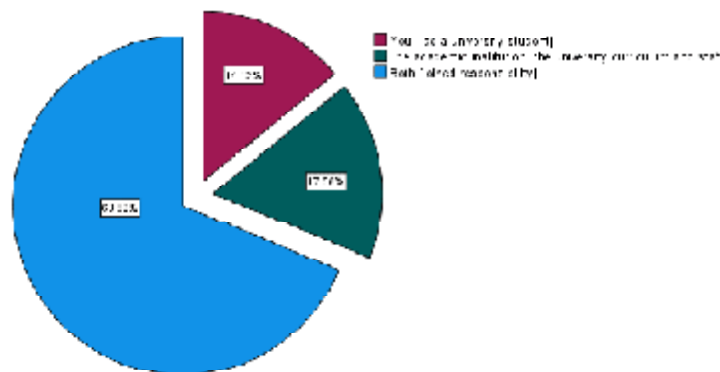
As shown above, the majority of respondents (55.88%) hold the view that the system is not routinely equipping all students with all the soft skills they need to succeed along the road from education to employment, (Figure 11). However, 14.12% of the respondents confess that they have some personality disorders (rigid and unhealthy patterns of thinking and behaving). Further, the survey participants were asked to explain the cause of the disparity in soft skills. Most of them (55.88%) believed that the educational system was not providing students with the necessary soft skills to be successful in the workplace (Figure 13). On the other hand, 14.12% of the respondents admitted to having personality disorders, which are characterised by an inflexible and unhealthy way of thinking and behaving.

**Figure 13. The Reasons behind the Soft Skills Gap**



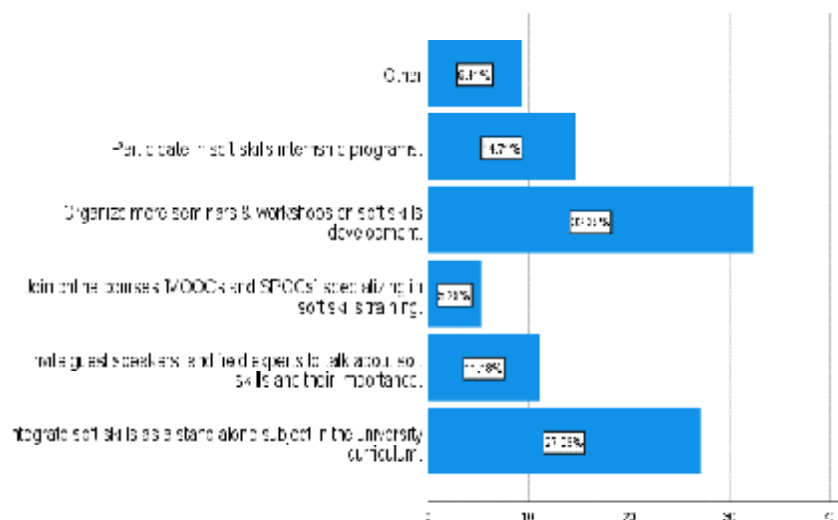
In line, most of them (68.82%) believed that the lack of soft skills is a shared responsibility between the university and the student. They indicated that both parties should be held accountable for the gap (Figure 14).

Figure 14. Who is to blame?



Most respondents (32.35%) suggested that organising more seminars and workshops on soft skills development could help bridge the soft skills gap (Figure 15).

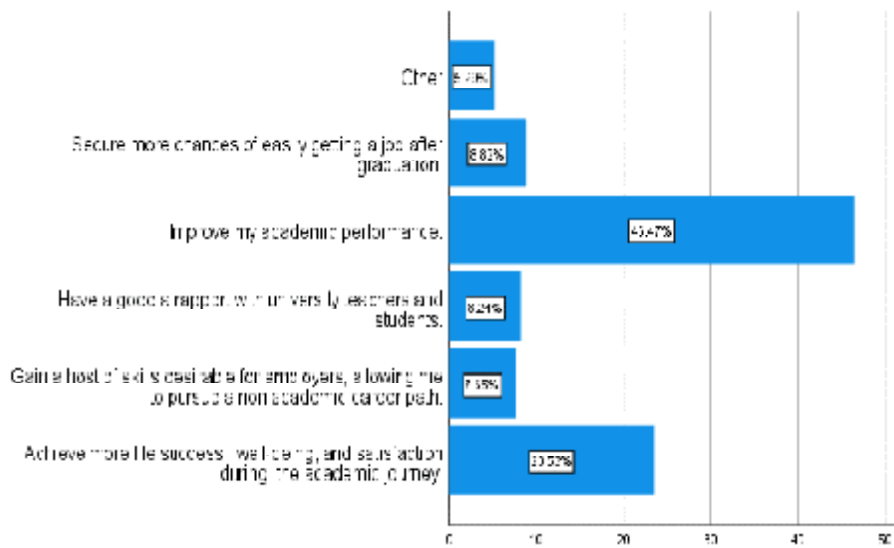
Figure 15. Ways to Bridge the Soft Skills Gap



As mentioned above, 46 respondents (27.6%) proposed integrating soft skills as a stand-alone subject in the university curriculum. A small number of respondents (11.18%) suggested inviting guest speakers and field experts to discuss soft skills and their importance. Survey participants were asked to rate the significance of soft skills from various points of view. As displayed in Figure 16, 46% of the

respondents said that they would see an improvement in their academic performance if they had soft skills. 23.53% of the participants reported that having soft skills would lead to greater success, contentment, and fulfilment during their academic career. 8.82% of the respondents stated that having soft skills would give them more opportunities to land a job after graduation.

**Figure 16.** Soft Skills Perceived Benefits

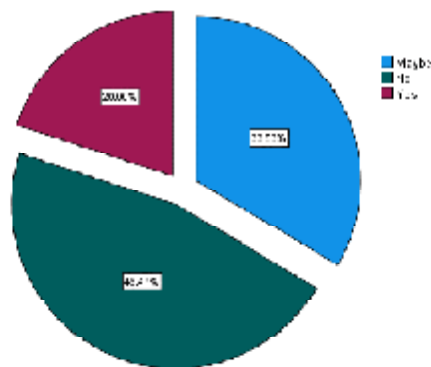


In brief, the responses suggest that students view soft skills as valuable competencies that can have a positive impact on various aspects of their lives, including academic performance, personal well-being, and career prospects. By recognizing the importance of soft skills and prioritizing their development, students can better equip themselves with the competencies needed to succeed both in and beyond the classroom.

*RQ 5: To what extent are they familiar with the concept "SPOCs"?*

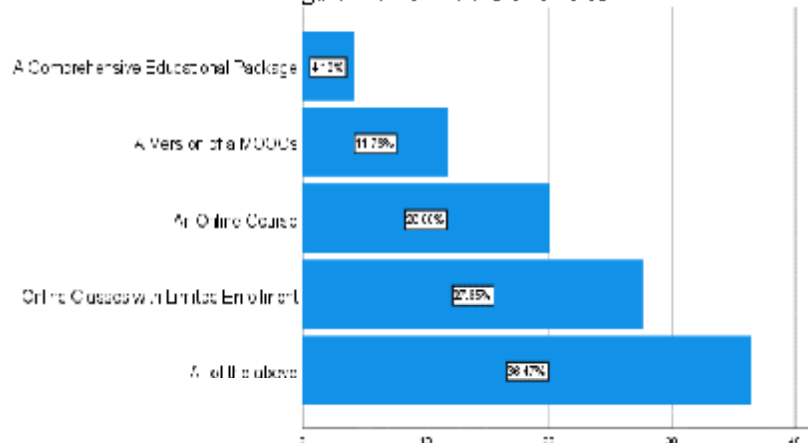
A majority of the respondents, 46.47%, had not heard of the term "SPOCs" as displayed in Figure 17. However, a significant portion, 33.53%, required further explanation of the term. On the other hand, 20% of the respondents were already familiar with the concept.

Figure 17. Familiarity with SPOCs



Regarding the familiarity of participants with SPOCs, Figure 17 shows that around 36.47% of the respondents recognise SPOCs as online courses with restricted enrolment offered by universities to individual learners or employees within organizations, often utilising an online version of an on-campus MOOC. With reference to Figure 18, they describe SPOCs as a complete educational package for a limited number of participants (4.12%), and an online course derived from a MOOC but customized for a restricted group of students, such as those from the same company or university course (27.65%).

Figure 18. Definitions of SPOCs



Based on the information provided, it can be concluded that SPOCs (Small Private Online Courses) are described as two distinct types of educational packages. This highlights the versatility and adaptability of SPOCs in providing targeted learning experiences while accommodating different contexts and requirements.

*RQ 6: How can SPOCs contribute to developing their soft skills?*

As demonstrated in table 3, many respondents (103, 60.6%) had no opinion on the potential of Small Private Open Courses (SPOCs) to help undergraduate students develop their soft skills. Similarly, when asked about the fact that SPOCs support Blended Learning and Flipped Classrooms, the majority of respondents (99, 58.2%) were neutral. However, a large number of students (91, 53.5%) strongly agreed that SPOCs combine online resources and technology with personal engagement between educators and learners.

**Table 3.** Response Categories and Percentages for the Focus of SPOCs

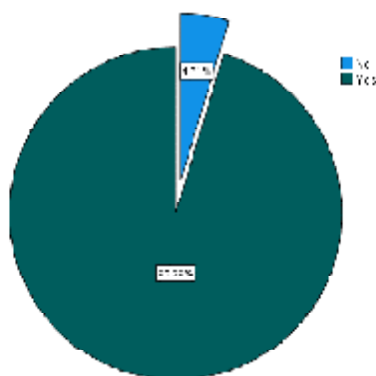
Focus	Strongly disagree	Disagree	Neutral	Agree	Strongly agree
SPOCs target smaller, local groups	2 (1.1%)	13 (7.6%)	103 (60.6%)	52 (30.6%)	
SPOCs support Blended Learning & flipped classroom.	5 (2.9%)	10 (5.9%)	99 (58.2%)	56 (32.9%)	
SPOCs promote teacher-student interaction, online as well as offline	6 (3.5%)	21 (12.4%)	57 (33.5%)	86 (50.6%)	
SPOCs combine online resources and technology with personal engagement between educators and learners	4 (2.4%)	3 (1.8%)	72 (42.4%)	91 (53.5%)	
SPOCs allow students to practice, train, or take exams anywhere	2 (1.2%)	3 (1.8%)	78 (45.9%)	87 (51.2%)	

Furthermore, many respondents (86, 50.6%) stated that SPOCs promote teacher-student interaction, both online and offline. Furthermore, a great number of students (87, 51.2%) articulated that SPOCs allow students to practice, train, or take exams anywhere. When asked which resources in SPOCs may help the respondents the most in their online learning, the majority of respondents attested that video lectures (71, 41.8%) and high-quality online resources (90, 52.9%) are extremely beneficial. Moreover, respondents argued that discussion forums (80, 47.1%), smart assessment (77, 45.3%), Blended Learning (70, 41.2%), human feedback (63, 37.1%), and smaller local groups (61, 35.9%) are also helpful.

*RQ 8: To what degree are they ready to participate in soft skills development initiatives?*

The vast majority of those surveyed (95.29%) expressed a desire to take part in a soft skills development program as shown in the following figure:

**Figure 19.** Readiness to Take Part in a Soft Skills Development Training

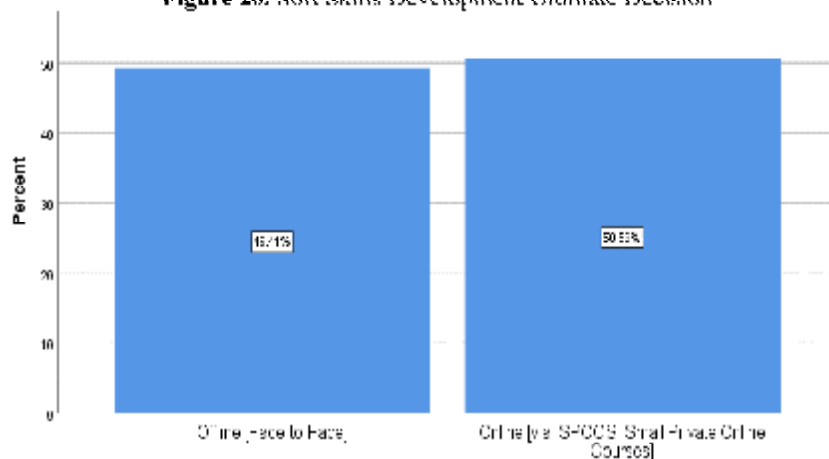


The results (95.29%) suggest that any initiatives aimed at developing soft skills may receive high levels of engagement and participation from students.

*RQ 7: How would they like to develop their soft skills?*

The results presented in Figure 20 reveal a divergence of opinions among the participants on the preferred method for developing their soft skills. While 50.59% of the respondents express a desire to develop their soft skills through SPOCs (Small Private Online Courses), 49.1% of the participants hold a contrasting viewpoint and prefer to pursue face-to-face, lecture-based learning.

**Figure 20.** Soft Skills Development Ultimate Decision



This result suggests that there is no clear consensus on the best approach for soft skills development, and that a variety of options may be necessary to cater to the diverse preferences of the surveyed students.

*RQ 9: What are the respondents' views about best soft skills assessment practices?*

Table 4 presents data on the effectiveness of different methods for assessing soft skills. Here is a summary of the findings: Personality Questions/Tests: This method is considered the most effective by 59 respondents (34.7%), followed by 70 respondents (41.2%) who found it effective. It is somewhat effective for 36 respondents (21.2%), while only 5 respondents (2.9%) found it ineffective. There is no data on whether it is not effective at all. Using scenario/Case Study Questions is considered most effective by 33 respondents (19.4%) and effective by 89 respondents (52.4%). It is somewhat effective for 36 respondents (21.2%) and ineffective for 9 respondents (5.3%). Moreover, 3 respondents (1.8%) found it not effective at all. 42 respondents (24.7%) find simulations most effective, while 62 respondents (36.5%) find them effective. For 45 respondents (26.5%), simulations are somewhat effective, and for 16 respondents (9.4%), they are ineffective. Only 5 respondents (2.4%) consider simulations not effective at all. 41 respondents (24.1%) find role plays most effective, while 80 respondents (47.1%) find them effective. For 41 respondents (24.1%), role plays are somewhat effective, and for 31 respondents (18.2%), they are ineffective. Only 3 respondents (1.8%) consider role plays not effective at all. 54 respondents (31.8%) find mock interviews most effective, and 59 respondents (34.7%) find them effective. For 34 respondents (20%), mock interviews are somewhat effective, while 13 respondents (7.6%) find them ineffective. Likewise, 10 respondents (5.9%) consider mock interviews not effective at all. 41 respondents (24.1%) find online assessment platforms most effective, while 76 respondents (44.7%) find them effective. For 30 respondents (17.6%), they are somewhat effective, but 66 respondents (38.8%) find them ineffective. Besides, 10 respondents (5.9%) consider online assessment platforms not effective at all.

**Table 4.** Response Categories and Percentages for the Most Helpful Resources in SPOCs

Soft Skills Assessment	Most effective	Effective	Somewhat effective	Ineffective	Not effective at all
Personality Questions/Tests	59 (34.7%)	70 (41.2%)	36 (21.2%)	5 (2.9%)	-
Scenario/ Case Study Questions	33 (19.4%)	89 (52.4%)	36 (21.2%)	9 (5.3%)	3 (1.8%)
Simulations	42 (24.7%)	62 (36.5%)	45 (26.5%)	16 (9.4%)	5 (2.4%)
Role Plays	41 (24.1%)	80 (47.1%)	41 (24.1%)	31 (18.2%)	3 (1.8%)
Mock Interviews	54 (31.8%)	59 (34.7%)	34 (20%)	13 (7.6%)	10 (5.9%)
Online Assessment Platforms	41 (24.1%)	76 (44.7%)	30 (17.6%)	66 (38.8%)	10 (5.9%)

### Discussion

This research was conducted to assess the level of knowledge that Moroccan undergraduate university students from the department of English studies have regarding soft skills. The participants indicated that the phrase "soft skills" is interchangeable with generic skills, essential skills, life skills, people skills, key skills and competencies, transferrable skills, employability skills, core skills, transferrable skills, and transversal skills. These findings are in line with the results of other studies in this field (Dube & Laari, 2017; Haddad & Marx, 2018; López-Pérez et al., 2011; Pereira & Costa, 2017; Robles, 2012).

The results of the current study are consistent with the findings of Dube and Laari (2017), whose quantitative investigation indicated that a significant majority (68.8%) of the respondents exhibited a robust grasp of the concept of soft skills. This could be attributed to the fact that motivational videos and podcasts about soft skills are widely shared on various platforms, making them more accessible to university students. Moreover, the results of the study suggest that students are aware of the importance of soft skills for career advancement and for getting a better job. This pattern of results is in line with the previous literature, such as Schulz (2008), who argued that the job market is becoming increasingly competitive and that candidates need to have a "competitive edge" to stand out from other applicants. Furthermore, Majid et al. (2012) suggested that soft skills are essential for successful career and social interactions, and that employers prioritize candidates with the most in-demand soft skills. Consequently, the findings of the study are in agreement with the ideas of the authors mentioned above.

Regarding the soft skills gap, the majority (55.88%) hold that the system was not routinely equipping them with all the soft skills they needed, from education to employment. Regarding accountability behind the soft skills gap, most respondents (68.82%) agree that it is a joint responsibility, blaming the academic institution (the university) and the undergraduate students for the soft skills gap. This outcome is contrary to a previous paper by Taylor (2016). The paper aimed to identify important soft skills that students need to develop based on the views of lecturers, industry, and students. The research was done at a university in South Africa. The findings indicate that stakeholders are of the opinion that students' soft skills are not being sufficiently cultivated, there is some confusion as to who should be responsible for honing these abilities, and that the process of developing soft skills is perceived as a challenging endeavour.

Concerning the respondents' perceptions about the benefits of soft skills development, 46.47% of respondents point out that soft skills will help them improve their academic performance. 23.53 % of the respondents pronounce that if they equip themselves with soft skills, they will achieve more life success, well-being, and satisfaction during the academic journey. In comparison, 8.82 % testify that soft skills would help them secure more chances of quickly getting a job after graduation. These results seem consistent with previous research by Wilhelm (2002). The author found that soft skills are necessary for an individual to communicate, work as a team member, inspire confidence, and understand and adapt to the cultural norms of the workplace. These results match those observed in a



previous study (Chafiq & Talbi, 2017). Their study aimed to estimate the first edition of the Soft Skills SPOCs in the Moroccan context. The authors suggest that digital learning environments (for example, SPOCs) could favour the development of soft skills of undergraduate students. They further state that the provision of additional online resources features the introduction of soft skills via SPOCs as a supplement to a face-to-face course (hybrid learning environment) and, on the other side, by overtaking space constraints and time in the physical environment. This result ties well with another previous study, wherein (Guo, 2017) confirms that specific learning SPOCs enhance both the organisation and distribution of teaching material and the interaction between teachers and students in a more structured and effective way.

The current results demonstrate that the majority of respondents recognise the importance of soft skills in both career success and social interactions. The top five skills identified were effective communication, self-management and work habits, decision-making, the ability to work under pressure and time management, and a positive attitude. Respondents noted that they lacked these skills and attributed this to the educational system not providing them with the necessary skills to succeed. They agreed that both the university and the student should be held accountable for developing soft skills. To bridge the gap, they suggested more seminars and workshops, as well as integrating soft skills into the curriculum. Most respondents expressed an interest in participating in a soft skills development program. There was disagreement on how to develop these skills, with 50.59% preferring SPOCS and 49.1% preferring face-to-face lectures. Personality tests, scenarios, case studies, role plays, mock interviews, and learning management systems were seen as helpful for assessing soft skills development. The researcher concluded that a blended learning model would best meet the needs and wants of the participants.

#### **Implications**

This study has highlighted the importance of soft skills in the labour market and the need to bridge the gap between academia and the corporate world in order to close the soft skills gap. The evidence from this research suggests that universities, employers, and non-governmental organisations should take action to improve data collection and analysis instruments to help design capacity-building interventions to assist Moroccan university students in developing top soft skills. The results of this study are of great importance to policymakers, who should seek ways and strategies to align academia and business in order to bridge the soft skills gap. Embedding soft skills in the curriculum is a key step in this regard. The results of this study should serve as a wake-up call for policymakers to address the soft skills gap and the status quo, as the soft skills gap will continue to widen and have a negative impact on university graduates' personal, academic and professional lives. Therefore, it is essential that the Moroccan Ministry of Higher Education and Training investigate the impact of the soft skills gap on the Moroccan human capital and talent pipeline, devise context-bound interventions, and find ways to track the success rate and route of university graduates in the job market.

**Recommendations**

The present study has identified ten recommendations to help address the research problem and the soft skills mismatch in the Moroccan context. These recommendations are succinctly stated as one-sentence calls to action, beginning with an action verb, to encourage individuals and organisations to take action. The recommendations are as follows:

- 1) *Acknowledge the soft skills gap officially;*
- 2) *Recognise the importance of soft skills for stakeholders;*
- 3) *Foster stronger links between businesses and universities;*
- 4) *Identify key soft skills needed;*
- 5) *Integrate soft skills into the curriculum;*
- 6) *Provide soft skills training programmes for in-service tutors and university professors;*
- 7) *Highlight the importance of blended learning models for soft skills development;*
- 8) *Establish careers centres and train employability advisors;*
- 9) *Increase international exchange programmes;*
- 10) *Enhance access to high-quality soft skills development resources (digital and non-digital).*

**Conclusion**

This descriptive study has highlighted the need to address the soft skills gap in the Moroccan context, which is a result of disruptive technologies and globalisation drastically changing the skills employers require from university graduates. Through a rigorous investigation of undergraduate university students' perceptions of five factors, Knowledge, Impact, Agenda, Readiness, and Preferences, this study has demonstrated that recent university graduates lack the soft skills necessary for success in academia, industry, and society at large. It is therefore essential that these missing skills be more widely acknowledged, taught consistently, and prioritised in Moroccan higher education curricula in order to bridge the skills gap between employers' needs and employees' skills.

## References

- Acharya, A. S., Prakash, A., Saxena, P., & Nigam, A. (2013). Sampling: Why and how of it. *Indian Journal of Medical Specialties*, 4(2), 330-333.
- Alvi, M. (2016). A manual for selecting sampling techniques in research.
- Chafiq, N., & Talbi, M. (2017). Le " SPOC " au service du développement des " soft skills " d'un entrepreneur. *REVUE DE L'ENTREPRENEURIAT ET DE L'INNOVATION*, 1(3).
- Charlton, R. (2000). is an'ideal'questionnaire possible? *International Journal of Clinical Practice*, 54(6), 356-359.
- Chbani, A., & Jaouane, A. (2017). Educational and career guidance in Morocco: Vision, plans and projects. In *Career guidance and livelihood planning across the Mediterranean* (pp. 105-122). Brill Sense.
- Cohen, M. M., & Tate, R. B. (1989). Using the McGill Pain Questionnaire to study common postoperative complications. *Pain*, 39(3), 275-279.
- Connelly, L. M. (2013). Demographic data in research studies. *Medsurg Nursing*, 22(4), 269-271.
- Council, B. (2016). ENGLISH AND SOFT SKILLS IN THE MAGHREB Carfax Educational Projects. 10, Spring Gardens, London SW1A 2BN, UK. Retrieved on, 5(04), 2017.
- Dalati, S., & Marx Gómez, J. (2018). Surveys and questionnaires. In *Modernizing the Academic Teaching and Research Environment* (pp. 175-186). Springer.
- Dube, B., & Laari, L. (2017). Nursing students' perceptions of soft skills training in Ghana. *Curationis*, 40(1), 1-5.
- El Hamdi, S., Oudani, M., & Abouabdellah, A. (2020). Morocco's Readiness to Industry 4.0. In *Proceedings of the 8th International Conference on Sciences of Electronics, Technologies of Information and Telecommunications (SETIT'18), Vol.1* (pp. 463-472). [https://doi.org/10.1007/978-3-030-21005-2\\_44](https://doi.org/10.1007/978-3-030-21005-2_44)
- Emerson, R. W. (2021). Convenience sampling revisited: Embracing its limitations through thoughtful study design. *Journal of Visual Impairment & Blindness*, 115(1), 76-77.
- Etikan, I., Musa, S. A., & Alkassim, R. S. (2016). Comparison of convenience sampling and purposive sampling. *American journal of theoretical and applied statistics*, 5(1), 1-4.
- Farrokhi, F., & Mahmoudi-Hamidabad, A. (2012). Rethinking convenience sampling: Defining quality criteria. *Theory & practice in language studies*, 2(4).
- Goddard, R., & Villanova, P. (2006). Designing surveys and questionnaires for research. *The psychology research handbook: A guide for graduate students and research assistants*, 114-125.
- Guo, P. (2017). MOOC and SPOC, which one is better? *Eurasia Journal of Mathematics, Science and Technology Education*, 13(8), 5961-5967.
- Haddad, B., & Marx, A. A. (2018). Student Perceptions of Soft Skills & Career Decision Self-Efficacy through Participation in SAE. *Journal of agricultural education*, 59(4), 159-176.

- Jacob, C. (2021). English in the Maghreb. *Bloomsbury World Englishes Volume 1: Paradigms, 1*, 258.
- Karimi, H., & Pina, A. (2021). Strategically addressing the soft skills gap among STEM undergraduates. *Journal of Research in STEM Education*, 7(1), 21-46.
- Lee-Kelley, L. (2010). Closing the soft skills gap. *Development and Learning in Organizations: An International Journal*.
- Leung, W.-C. (2001). How to design a questionnaire. *BMJ*, 322(Suppl S6).
- Llorent Bedmar, V. (2014). Educational reforms in Morocco: Evolution and current status. *International Education Studies*, 7 (12), 95-105.
- López-Pérez, M. V., Pérez-López, M. C., & Rodríguez-Ariza, L. (2011). Blended learning in higher education: Students' perceptions and their relation to outcomes. *Computers & education*, 56(3), 818-826.
- Majid, S., Liming, Z., Tong, S., & Raihana, S. (2012). Importance of soft skills for education and career success. *International Journal for Cross-Disciplinary Subjects in Education*, 2(2), 1037-1042.
- Mathers, N. J., Fox, N. J., & Hunn, A. (1998). *Surveys and questionnaires*. NHS Executive, Trent.
- Navarro-Rivera, J., & Kosmin, B. A. (2013). Surveys and questionnaires. *The Routledge handbook of research methods in the study of religion*, 395-420.
- Owens, L. K. (2002). Introduction to survey research design. SRL fall 2002 seminar series,
- Pereira, O. P., & Costa, C. A. A. T. (2017). The importance of soft skills in the university academic curriculum: The perceptions of the students in the new society of knowledge.
- Robles, M. M. (2012). Executive perceptions of the top 10 soft skills needed in today's workplace. *Business communication quarterly*, 75(4), 453-465.
- Schulz, B. (2008). The importance of soft skills: Education beyond academic knowledge.
- Sedgwick, P. (2013). Convenience sampling. *Bmj*, 347.
- Singh Dubey, R., Paul, J., & Tewari, V. (2022). The soft skills gap: a bottleneck in the talent supply in emerging economies. *The International Journal of Human Resource Management*, 33(13), 2630-2661.
- Singh, R., & Mangat, N. S. (2013). *Elements of survey sampling* (Vol. 15). Springer Science & Business Media.
- Slattery, E. L., Voelker, C. C., Nussenbaum, B., Rich, J. T., Paniello, R. C., & Neely, J. G. (2011). A practical guide to surveys and questionnaires. *Otolaryngology--Head and Neck Surgery*, 144(6), 831-837.
- Snedecor, G. W. (1939). Design of sampling experiments in the social sciences. *Journal of Farm Economics*, 21(4), 846-855.
- Taylor, E. (2016). Investigating the perception of stakeholders on soft skills development of students: Evidence from South Africa. *Interdisciplinary journal of e-skills and lifelong learning*, 12(1), 1-18.
- Tejan, O. A., & Sabil, A. (2019). Understanding employers' perception of employability skills and career development in Morocco. *International Journal of Education and Literacy Studies*, 7(2), 134-138.

پژوهش *Bridging the S.S. Gap in Moroccan H.E.* مراکش پرکردن شکاف مهارت‌های نرم در آموزش عالی

- Tsirkas, K., Chytiri, A.-P., & Bouranta, N. (2020). The gap in soft skills perceptions: a dyadic analysis. *Education+ Training*.
- Tulgan, B. (2016). Bridging the soft-skills gap. *Employment Relations Today*, 42(4), 25-33.
- UNIDO. (2019). *UNIDO and the Government of Morocco sign a Programme for Country Partnership*. Retrieved 18/4/2021 from <https://www.unido.org/news/unido-and-government-morocco-sign-programme-country-partnership>
- USAID. (2017). *USAID Brings Soft Skills to Higher Education in Morocco*. Retrieved 05/05/2020 from <https://www.usaid.gov/morocco/program-updates/sep-2017-usaid-brings-soft-skills-higher-education-morocco>
- Wilhelm, W. J. (2002). Research on workplace skills employers want. Meeting the demand: Teaching “soft” skills,
- Yasin, M. M., Gomes, C. F., & Koubida, S. (2015). The gap between business education and business expectations: The case of morocco. *The Journal of Applied Business and Economics*, 17(1), 9.
- Zuabi, V. (2012). Building higher education partnerships in the Maghreb. In: Aspen Institute. Washington. District of Columbia.

#### HOW TO CITE THIS ARTICLE

Li Messaoudi, M., Kerouad, S., & Fagroud, M. (2022). Bridging the Soft Skills Gap in Moroccan Higher Education: Insights for Policy, Curriculum, and Workforce Preparation. *Language Art*, 7(2):51-78, Shiraz, Iran.

DOI: 10.22046/LA.2022.09

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/268>





## پرکردن شکاف مهارت‌های نرم در آموزش عالی مراکش: بینش‌هایی برای سیاست، برنامه درسی و آمادگی نیروی کار

محمد المسعودی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکترای زبان‌شناسی کاربردی و آموزش زبان، دانشکده هنر و علوم انسانی، دانشگاه مولای اسماعیل، مکناس، مراکش.

دکتر سماعیل کرواد<sup>۲</sup>

استاد آموزش عالی، گروه مطالعات انگلیسی، دانشکده هنر و علوم انسانی، دانشگاه مولای اسماعیل، مکناس، مراکش.

دکتر مصطفی فکرواد<sup>۳</sup>

استاد آموزش عالی، گروه آمار، دانشکده ملی کشاورزی، دانشگاه مولای اسماعیل، مکناس، مراکش.

(تاریخ دریافت: ۱۱ تیر ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۹ مهر ۱۴۰۰؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱)

این مطالعه کمی توصیفی به تجزیه و تحلیل نیازها، اولین مؤلفه از تلاش‌های تحقیقاتی چند مرحله‌ای ترکیبی با هدف، بررسی شکاف، گسترده مهارت‌های نرم بین دانشگاه و تجارت در مراکش می‌پردازد. با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس، یک نظرسنجی بر روی ۱۷۰ دانشجوی مقطع کارشناسی اجرا شد و با استفاده از آمار توصیفی SPSS، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، که نشان‌دهنده کمبود قابل توجهی در مهارت‌های کلیدی نرم در مجموعه مهارت‌های شرکت‌کنندگان بود. با این وجود، این پاسخ‌دهندگان تمایل زیادی برای رسیدگی به این شکاف مهارتی نشان دادند، به ویژه از پذیرش یک مدل یادگیری ترکیبی برای توسعه مهارت‌های نرم حمایت کردند. تجزیه و تحلیل دقیق داده‌های نظرسنجی بر نیاز ضروری به ادغام یکپارچه طرح‌های توسعه مهارت‌های نرم در چارچوب برنامه درسی موجود تأکید می‌کند. چنین ادغامی نوید کاتالیزور توسعه اساسی در مدارهای شخصی، تحصیلی و حرفه‌ای شرکت‌کنندگان در مطالعه را دارد. بنابراین، نتایج این مطالعه بر اهمیت حیاتی پرداختن به شکاف مهارت‌های نرم (عدم تطابق) برای سیاست‌گذاران، طراحان برنامه درسی، مربیان و محققان مراکشی تأکید می‌کند و بر اجتناب‌ناپذیری تجهیز فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به مهارت‌های نرم ضروری مورد نیاز برای پیشرفت در مراکز کار حال حاضر مراکش تأکید می‌کند.

**واژه‌های کلیدی:** صنعت نسل چهارم، آموزش نسل چهارم، صدسالگی، فناوری‌های مخرب، مهارت‌های سخت، مهارت‌های نرم، یادگیری ترکیبی.

<sup>1</sup> E-mail: moh.elmessaoudi@edu.umi.ac.ma

© (نویسنده مسؤول)

<sup>2</sup> E-mail: s.kerouad@umi.ac.ma

<sup>3</sup> E-mail: mfaagroud@hotmail.com



## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Borrowing in Tabeldit, the Berber Speech of Igli Speech Community

**Dr. Fatima Mouili<sup>1</sup>**

Lecturer Professor Class «B», Laboratory of Saharian Studies,  
Faculty of Foreign Languages; Section of English, University of  
Tahri Mohamed Bechar, Algeria.



(Received: 2 July 2021; Accepted: 1 October 2021; Published: 31 May 2022)

This paper analyzes the phenomenon of borrowing in one of Berber varieties spoken in the southern part of Algeria. Borrowing is one the most important sociolinguistic phenomena which exists in all the language varieties. The Berber variety which is analyzed in this paper is named “Tabeldit” and it is spoken in the area of “Igli” which is located in Bechar. Data analysis and results in this paper are based on the primary data which were collected from questionnaires and interviews. In fact, the loan words which are found in ‘Tabeldit’ are not taken from Standard Arabic or the Algerian dialect, particularly the one used in Bechar, but also from the French language.

**Keywords:** Tabeldit, Borrowing, Berber, Standard Arabic, French.

---

<sup>1</sup> E-mail: mouili.fatiha@univ-bechar.dz

### Introduction

The origins and the history of the Northwest African countries return to Berber. Those areas involve different speakers of various Berber languages. In the past, the Berbers have formed strong and important regions which attracted the attention of many powerful countries and empires, and had particular traditions and customs. Before the advent of Islam into Northwest Africa, Berbers faced many colonization acts which contributed a lot to the emergence of different languages and cultures. The language brought by the Islamization movement became more dominant than the languages of the other invaders. This religion pushed most of the Berbers to be Arabs, though they still preserve the use of their Berber varieties. Later, many foreign languages appeared because of European control on those countries for long periods of time. Today, Berber is still used in the areas of Northwest Africa as a sign of preserving the original, historical, and cultural identity. The different varieties of this language have been the main interest of many linguists and scholars, including this article which deals with one of the Berber varieties spoken in the rural areas. It seeks to analyze the sociolinguistic phenomenon of borrowing in the Berber speech of the area of Igli which is located in Bechar; that variety is named Tabeldit.

Through this study, we seek to enrich the field of sociolinguistics in general with a new study of a neglected Berber variety, since the dialects used in the Sahara receive little attention and study. It also tries to show the importance of Tabeldit and make it known by the readers. Unfortunately, this variety has probably never been analyzed before; this is why finding previous studies and secondary data about it was a hard task. But, there have been many studies which talked about the other Berber varieties, mainly the one spoken in Kabilya.

Other research was done by European investigators during their settlement in the area. One of those investigators is André Basset, who contributed to many studies into linguistic geography, and whose maps are valuable contributions in Berber linguistics. In 1929, André Basset produced his monograph on the Berber verb. He also illustrated the methodology which was developed by scholars who were interested in describing a general structure for all the Berber languages. In 1952, Basset published his monograph on the general features of Berber. Another significant work in the Berber domain is that of Joseph R. Applegate (1958, 58) "An Outline of the Structure of Shelha". Applegate introduces in his book some of the major phonological, morphological, and syntactic problems with proposed solutions.

### *Berber in Algeria*

The origins of the Berbers are not clearly defined. Some people have believed that they might come from Europe; others say that they crossed over from the Iberian Peninsula thousands of years ago. But most historians regard them as the indigenous people who settled in the area of Northwest Africa since about 3000 BC (Bousquet 1967:55). They have a sequence of areas starting from the Oasis of Siwa in the western desert of Egypt, and extending westward through Libya, Tunisia, Algeria, and Morocco to the Atlantic Ocean. Over the Mediterranean Sea, the area extends southward through the Sahara Desert in Niger and Mali, in addition to small parts in Mauritania and North Senegal (Applegate 1985, 589). The name "Berber" appeared at first after the end of the Roman Empire in 476 AD. The use of this term



spread in the period following the arrival of the Vandals during their major invasion; thus, people of the region were described as "Barbarians". Today, many Berbers call themselves "Amazigh", which means "a free man" or "a noble man". This term is also used to indicate a native Berber speaker.

Most of the Berbers live in Morocco and Algeria, in addition to small groups in Libya and Tunisia. Most of them speak Arabic and French due to the French colonization of the Maghreb. In Algeria, around 20% of the population is Berber, living in the north in Kabylia, and in the Aures. In the south, there are different groups of the Touareg and the Mzab, in addition to some regions next to the Moroccan border in Bechar. The Berbers are now protesting against the undervaluation of their language, culture, and identity, and particularly about the lack of a political consideration. This situation has been noticed in Algeria and is quite evident in Morocco. These two countries have modified their policies. Berber is now a national language in Algeria and it is taught in some Berber speaking areas as a non-compulsory language.

The Berber languages are one of the oldest languages in human culture (Chaker 1991, 25); they are made up of 300 Berber dialects which belong to the Afro-Asiatic language family (Abdeslam 1997). The alternate term "Tamazight" is used to refer to northern Berber languages; it etymologically means "the language of the free" or "the language of the noblemen". This concept is used by many Berber groups, including the Middle Atlas, the Riff, the Sened, and the Touareg. Other names are used by other groups, such as: "Taznatit" or "Zenati" in many parts of western Algeria, "Taqbaylit" or "Kabyle" in Kabylia, "Tasiwit" in the Siwa, and "Shelha" in the south. The oldest form of Berber writing is called Lybico-Berber inscriptions, which stem from the pre-Islamic period, but these inscriptions are undated and difficult to interpret (Kossmann and Stroomer 1982, 462). The so-called Tifinagh script is still used in Touareg, the Arabic script is rarely used, whereas the Roman script is found for scientific and practical purposes.

The Berber Cultural Movement, which was born in the aftermath of the Berber Spring in 1980 continues to claim peacefully the rights of the Berbers' culture and language, and demands the recognition of Tamazight with full education and cultural benefits. Tamazight has recently been recognized among the languages that are taught in schools. In most of the Berber speaking regions, one can notice a strong social demand for the Berber language and culture. Many Berber speakers are writing in their language, and in Kabylia, where the linguistic and identity awakening is particularly noticeable, one can even talk about a Berber linguistic demand (El Mountassir 1994: 69)

On July 5th, 1991, a controversial law was passed announcing that Standard Arabic is the only language which must be used in all official documents as well as the other formal settings (Berger. (2002). Consequently, the Berbers' anger soon turned against the state and its Arabization policy, and they asserted that the new law was a heavy-handed attempt by the government to reaffirm its Arabic identity. On the other hand, the supporters of the Arabization process argued that the recognition of Berber as an official language would probably weaken the status of Arabic. The Berbers still demand the recognition of their language as a national and official

language in Algeria, and as the first language in the Berberphone areas; they also ask for linguistic and cultural autonomy in order to preserve their customs, and to cherish their heritage. Berber became a national language in Algeria according to a constitutional amendment on May 8th, 2002. It is used along with Standard Arabic, the Algerian dialect, and French, in addition to other foreign languages such as English, Spanish, German, etc. Tamazight Berber started to be taught in some primary and secondary schools, besides the mass media play an important role in broadcasting a daily edition in one of the three main Berber varieties.

#### ***The Spoken Dialects in Bechar***

Like all the Arab regions in general and the Algerian ones in particular, Bechar adopts Standard Arabic as its national official language and uses a local version of it in its daily communication. The most well known dialects used in Bechar are five, four of them are Arabic and the fifth one is a variety of Berber called “Shelha”. Each of these dialects is spoken by a given group of people. The first and the most common dialect is called the dialect of the majority, which seems to be spoken by people who have various origins, and those who came from other regions out of Bechar and lived there. On the other hand, the four other ones are specified for three definite ethnic groups.

The second dialect is spoken by Doui Mnii, the third dialect is used by Ouled Djrir, the fourth one is used by the Ksouria, and the fifth is Shelha, which is spoken by various Berber groups living in the Ksours. The first dialect is somehow typical for its inclusion of a large number of slang words, such as: [xwi] which means to “go”, [ʃəfʃi] means “coward”, etc. These words are usually used by teenagers, particularly boys, in the streets, markets, and elsewhere. Owing to the geographical boundary between Bechar and Morocco, the dialect of the majority shares many lexical items with Moroccan Arabic, such as: [makanəzəm] ndirha wahdi] “I cannot do it alone”, [makajəʃab] milh] “he does not play very well”.

The dialect of Doui Manii is particularly used in the area of Abadla and by some people of the same origin living in the town. This dialect is mostly spoken by old people as a sign of their solidarity, while youngsters use it less frequently because of their chance to know other languages thanks to education. Examples of their speech are: [hajəd ʕani] “get away from me”, [ja wil maatək] “pay attention”, etc. This dialect is the only one which is characterized by the use of affix [ʔa] instead of [ʔir] which means “just” or “only”; like in: [ʔa ʃwi] “a few”, [rah ʒab ʔa lbatata] “he brought just some potatoes”.

The dialect used by Ouled Djrir is almost identical to the dialect of Doui Mnii since, for some historians, both groups formed only one in the past and for many reasons, mainly wars, they were separated. Nevertheless, they still have a slight difference in pronunciation and in the meaning of some words, such as: [kəl] in D2 and [gaʃ] in D3 “all”; [baz] in D2 and [tʃəl] in D3 “baby”. Unlike the previous one, people who speak this dialect live in the center of Bechar and usually form small groups in distributed places. The ksourians are groups of people living in the Ksar of Kenadsa and the Ksar of the center of Bechar or “Takda”. Their dialect is very typical for its association with a unique accent that easily determines its speakers. It is also very close to the Moroccan dialect with which they share many lexical terms

which were brought by the first comers to Kenadsa and are still used by the Ksouria; examples of those terms are: [xizzo] ‘carrot’, [ɣtar] ‘slate’, [matɕja] ‘tomato’, [waxa] for ‘yes’ or ‘ok’.

Shelha, or Berber, is a very old variety used by different groups who live in small villages in Bechar. It is considered among the Northwest African Berber languages, though its use has decreased after the coming of Islam and the Arabic language. It is spoken in the regions of: Beni Ounif, Igli, Wakda, Berbi, Lahmar, Boukayes, Moughel, and Tabelbala. The Berber varieties used in those regions have many similarities with each other, mainly at the levels of lexis and phonology, except the one used in Tabelbala, which consists of a unique vocabulary and a different phonological system. They also share many characteristics with Tamazight, Chaouia, and Touareg. The existence of these Berber varieties in Bechar creates a complex linguistic situation, mainly when their speakers meet together and use those Berber varieties in the same situation. These people can understand each other and can also switch between the different Berber varieties. Shelha in those areas is spoken by elderly people more than by the youngsters who acquire other languages of their generation. Of the lexical terms which are used in all those varieties of Berber are: [argaz] “man”, [təmətɕ] “women”, [aman] “water”, etc. In spite of the large similarities between these varieties, they can be distinguished from each other because of their different accents. Berber or Shelha is typical for only the Berber groups who live in distributed areas, but when these people communicate with other people who have other origins, they use the dialect of the majority (Fitte 1947: 25)

#### **Code switching in Bechar**

Because of the French occupation of the country for 132 years, many French terms leaked into the Algerian dialects, leading to one of the most important sociolinguistic phenomena, which is code switching. The dialect of the majority is one of those dialects which also witnessed such linguistic effects. Borrowing is an important element of code switching, since the terms used in the switching process are borrowed or loan words taken from another language. It is simply a process used by bilingual speakers to provide one language, especially their own, with words taken from another language or languages (Spolsky. (1998:89). These loan words become integrated in the receiver language, and they are used frequently, like the other local terms (Trudgill 1992, 14). Code-switching, therefore, occurs “when a bilingual speaker introduces a completely unassimilated word from another language into his speech” (Haugen 1966: 65).

Code switching in Bechar is well noticed both in formal circumstances as well as informal ones. Most of the population in Bechar uses terms like: ‘portable’, ‘stylo’, ‘cartable’, ‘climatiseur’, etc. They say: [ɕtini lɔɔrtɕa:bl] “give me the mobile phone”, [ɕrit stiɔ zreg] “I bought a blue pen”, [had lkartable rah tqi:l] “this school bag is heavy”, and [ʃaʃal lklimatizɔ:r] “switch on the air conductor”. The choice of the borrowed words on formal occasions depends on the field of study or work. That is, doctors in the hospital code switch using terms related to medicine. They can say, for instance: [hada le malad rah fi ka uɣzen lazem yroh la sal d operation] “this patient has an urgent case, we must take him to the room of operation”. Similarly, a professor at university would say: [rezulta ntaʃ le etudjan had lɕam rahi mliha] “the

students' result of this year is quite good", while sociologists say [la situaʃjn soʃjal ntaʃ nna:s fi had la vi:l raha sa va pa] "the social situation of people in this town is not good". On the other hand, uneducated people in the street can also use French words in many situations, like in the market, street, home, shop, etc. they can say for instance: [rani rajeh l marʃe] "I am going to the market", [rak retar lʃum] "you are late", [lʃum nɔymalmn nedxɔl a witə:ɣ] "I normally enter today at eight, etc.

People may also suffer from the absence of the appropriate words or expressions that are needed at the time of speaking, i.e. the lack of the appropriate terminology in one language (Hudson 1996:23). Or they code switch when they find that some things are better expressed in other languages, more appropriate in one language than in another. Code switching therefore helps in emphasizing a particular point, and it may be considered as a means of communication by which people can communicate a message or intent. Speakers sometimes code switch unconsciously; they are often unaware that they are shifting from one language to another, while others may code switch just to show off. That's to tell others that they are educated people and that they are capable of using two different languages. The final reason is the dominance of the French language because of the long colonial history that Algerian society lived in the past.

#### **Tabeldit**

"Tabeldit" is a Berber variety spoken in Iqli; it means "Baladya" in SA, but it is known only in Glaoua, whereas other people call it "Shelha" or "Tashelhit". Iqli is situated southwest of Bechar at a distance of 152km, and 65km north of Taghit, 75km south of Ben Abbes, 10km east of West Erg, and 440km west of Tabelbala. Iqli is surrounded by a series of sand dunes named "Erg". In the north of the region, two rivers border Iqli; these are "Oued Zouztana", which comes from "Oued Namous" in Beni Ounif, and the second one is called "Oued Guir", which comes from Morocco. The meeting point of these two rivers is the Iqli, and according to local beliefs, the Iqli takes its name from this phenomenon (melga al widan).

The Berbers of Northwest Africa are divided into three groups: Kotama in the north, Senhaj in the middle, and Zenata in the Sahara. Iqli belongs to Zenata; its inhabitants are referred to as "Glaoua". There have been many hypotheses concerning the origins of Glaoua. Some people say that they might come from Morocco, while others say that they have originated in Iqli since ancient times. Today, Iqli involves various groups of people, such as: Ouled El Ayachi, Ouled Ibrahim, and Ouled Bouziane. These groups have different origins; the first one came from Timimoun, and the second one came from Touat. The origin of the third group returns to a Jewish man who came from Touat, but he converted to Islam and settled in Iqli. Other groups are Ouled Said and Ouled Amer, whose origins are still unknown. Recently, Iqli has received newcomers, whites and blacks, from different places around Bechar. But for Glaoua, the native people of Iqli are restricted to Ouled El Ayachi and Ouled Ibrahim. Briefly, we will try through this research work in general, and this chapter in particular, to give a detailed sociolinguistic study on the Berber variety, which is called Tabeldit.

There have been many hypotheses about the origins of Tabeldit. Some people say that Tabeldit originates in Iqli, while others say that it came as an invader from

Morocco out of trade contact. In the past, Igli was regarded as a bridge for the traders who were traveling from Morocco to "Touat". The primary language of the Moroccan traders was "Shelha"; therefore, it was necessary for Glaoua to acquire this Berber variety so as to communicate with the traders. The use of Shelha started to increase among Glaoua until it became the only medium of communication in the area, and then the native language of the following generations. Perhaps what pushes these people to adopt this idea is the existence of a small community called "Igli" in Morocco. Thus, Tabeldit, for them, was at first a lingua franca, then it became a "Pidgin", and then a "Creole". Other groups, on the other hand, say that it was brought by Ouled Al Ayachi from Timimoun.

Earlier, Tabeldit was acquired before SA and AA by Glaoua; besides, it was given the status of the first language variety in the community. But today this is not the case, most younger Glaoua, mainly the younger generation, prefer to communicate and acquire SA, AA and French more than Tabeldit for many reasons we will discover later. Among all the Berber varieties of Bechar, Tabeldit is typically the easiest one to acquire. It doesn't have a specific accent, and its users are not easily recognized. We mean that if someone from Wakda, Barbi, or Mazzer speaks SA or French, we can recognize his origin, i.e. the accent of his Berber variety influences his use of other languages. On the other hand, if a Tabeldit speaker uses SA or French, no one can discover his origin. Glaoua are therefore able to use any language without the influence of their local variety.

Tabeldit has names for all the local objects, mainly the old ones, but the new objects, like radio, TVs, cinemas, villas, etc, those do not have names because Tabeldit appeared when those things did not exist. Therefore, the new generations tend to borrow names of the new objects from SA or French, but with a slight difference in the pronunciation or a change in one or two elements. Nevertheless, Tabeldit still has many lexical characteristics, and some of them are original and others are the result of the influence of other languages, mainly Arabic and French. The most important feature of Tabeldit is its inclusion of very old terms; some of them are abandoned or forgotten and others are replaced by words from Arabic. Some of the lexical terms which are totally abandoned are: /aqrab/, "handbag", and /taqli:lt/ "jar". Most of the lost words are specific to Igli, and are related to agriculture because it was the most important and survival activity in the past. In spite of the absence of a writing system, Tabeldit has grammatical rules through which its speech patterns are organized.

#### ***Borrowing and Code Switching***

Borrowing is a process used by bilingual speakers to provide one language, especially their own, with words taken from another language or languages. These loan words become integrated into the receiver language, and they are used frequently, like the other local terms (Trudgill 1992, 14). This linguistic phenomenon exists in all the languages of the world, especially the Arabic ones. Tabeldit has borrowed many words from Arabic and French, and it uses them when it loses some of its lexical terms or neglects them. Borrowing in Tabeldit is very special. Loan words usually take the place of the terms which have already existed in its repertoire, and in this sense borrowing is said to be a "replacement". But since

the loan words are taken from different languages, it can only be referred to as “borrowing”. Borrowing in Tabeldit is divided into two types; the first one is borrowing words so that they can replace the old ones, and these terms are usually taken from SA or AA, such as: /azərdan/ became /asərwal/ “trouser”.

/anfif/ became /səbala/ “tap”.

/aramən/ and /taxəlabi:t/ both refer to “lock” and they became /qfəl/.

/aməga:r/ became /asəjəd/ “hunt”.

/ənħa:ʃ/ became /arwa:h/ “come”.

/atəs/ became /khəz/ “move”.

The second type is borrowing new words which do not exist in Tabeldit, like:

SA/D	TB
/γoɪ fa/	/γoɪ fəʊ/ “room”
/taqa/	/ttaqət/ “window”
/tabla/	/təblət/ “table”
/bəra:d/	/abəra:d/ “pitcher”
/qməza/	/qməzət/ “chemist”

The borrowed words do not keep their original form when used in Tabeldit. Sometimes they lose one segment and sometimes they add another. The masculine loan words are prefixed by /a-/ or /i-/ , while the feminine ones are affixed by /t-ət/ or /-ət/. Tabeldit also borrows words from other Berber varieties like: /jələl/, which becomes /jəʃləm/ “he’s got”. The French language has also provided Tabeldit with many lexical terms due to the French colonization of Igli; some of these words have also replaced the old ones, like:

/isəbdad/ became /pi:li/ “column”.

/tɪrəsɪt/ became /pɒtɒ/ “electric column”.

/tazdəmt/ became /rəsr/ “helix”.

/ləjət/ became /verəz/ “deviation”.

/lqləm/ became /stilə/ “pen”.

Other terms are names of modern techniques, such as: /mɒtu:r/ “motor”, /tilifu:n/ “telephone”, /tilivizjə/ “television”, /pɒrdinatə:r/ “computer”, /kamjə/ “lorry”, /bisklet/ “bicycle”. The borrowed words, such as the Arabic and the French ones, have been integrated into Tabeldit and have become important parts of it, and their use is clearly noticed when they are used within sentences.

Borrowing is an important part of code switching because terms which are used in the switching process are loan words taken from other languages. When Glaoua uses the words of SA, they will be considered in a diagnostic situation. The highest variety for all the Algerians is SA, whereas the lower one is the Algerian dialect, and both languages belong to the same language. For Glaoua, H is SA while L is Tabeldit, but the two languages have different origins. Diglossia for all Algerians refers to the alternate use of SA and the different Algerian dialects, and for Glaoua it is the alternate use of SA and Tabeldit. Code switching in Tabeldit has two types; Glaoua switches into the Algerian dialect, mainly the dialect of Bechar, or into the French language. Switching into a dialect occurs more than switching into French, as in:

/ʃijər ʃlja lkɒr/ “he threw me with stones”.

/arwah ldadi/ “come here”.

/mɔ̃hamed iza gə tɛjɛrət/ “Mohammed went by plane”.

/ʃa:r ɟarku:t/ “he became tired”.

/khəz ɣəldi:n/ “move over there”.

The French language also has a respective percentage of intervention in Tabeldit, like in: /mɔ̃hamed igɔ laksidəŋ gəl veraz/ “Mohammed did an accident at the deviation”.

/awid tilifu:n/ “give me the telephone”.

/tot egal a tot/ “this one equals this one”.

Sometimes code switching occurs at the level of the three languages, i.e. Tabeldit, Arabic, and French, as in: /awid stilo atkətbaf a:kəb/ “give me the pen to write”. Borrowing and code switching are the most important sociolinguistic phenomena in Tabeldit. Although Glaoua considers diglossia as moving from SA to Tabeldit, they rarely do it.

Speech Variation at the Levels of Age, Gender, and Ethnicity.

Speech variation in Tabeldit occurs at the level of use more than lexis. If any person visits Igli, he will notice that old people use Tabeldit more than young people. It has been estimated that less than 40% of the population use Tabeldit nowadays, and this percentage involves the generation that is between 50 to 80 years old or more. It also includes a few members who are between 40 and 49 years old and who support the idea that Tabeldit must be preserved in daily communication. The new generation, which represent 60% of the population, use Tabeldit rarely with integrated Arabic and French words. These groups usually involve people who are between the ages of 5 to 15, 16 to 25 and 26 to 30s; these people have the chance to learn other languages thanks to schools and universities. Thus, the use of Tabeldit decreased progressively among these groups. One argument that made us notice the frequent use of Tabeldit by the olds more than the youngsters is that the data presented in this research work, especially the old lexical terms, are obtained from the old people more than the young one. We have explained before that variation in Tabeldit occurs at the levels of age, gender, and ethnicity, and these are described as follows.

At the level of age, it seems that the old people use the original terms of Tabeldit more than the young people, whose speech is full of borrowed words. The original terms refer to those which are lost or abandoned, like: /aqrab/ “handbag”, and /taqli:lt/ “jar”, or words related to agriculture and old practices like the words: /tagəj:rt/ which is a piece of wood put around the well to prevent sand from going inside; /agmu:n/ which refers to a land suitable for agriculture/afəgaʒ/ which is an instrument made up of wood used to sew covers. On the other hand, the new generations use the new lexical items which are borrowed from Arabic, such as: /ɣorfət/ “room”, /ttaqət/ “window”, /təblət/ “table”, or from French like: /pi:li/ “column”, /pntɔ/ “electric column”, /rɔsɔr/ “helix”. Tabeldit also has specific terms taught to children in their early stages of development, but these are ignored as children get older. Briefly, youngsters have a rich vocabulary which is formed by Berber and Arabic components more than the olds who are more conservative about Tabeldit old terms.

Speech variation at the level of gender is not well noticed as age; Glaoua, including men and women, follow at a high percentage the same pattern as Tabeldit. There is a low percentage of variation between men and women in terms of use. Women use Tabeldit more than men because they have less opportunity to meet people who speak other languages like men. As far as lexis is concerned, women do not use the lexical items related to agriculture like men. On the other hand, men do not use the lexical words related to handicraft as much as women. The weak use of Tabeldit among the younger generation involves both males and females, though this phenomenon touches girls more than boys at a given percentage.

Speech variation at the level of ethnicity returns to history. In the past, Igli included only the original inhabitants. After that, it started to welcome many people of different races. The newcomers acquired Tabeldit easily but not like the original people, they have also contributed a lot to creating changes and adding many Arabic terms to it. Although those groups can use Tabeldit like the local people, they still deviate from the basic structure of the language in some circumstances. Black people, in particular, have their own specific pattern of speech which seems similar to the one used by children in their first stages of development; moreover, their rules of grammar are considered as incorrect. Their speech is like the Black English Vernacular (BEV), lower in style and prestige, and includes some lexical items not used by the others, i.e. the whites. It is regarded as inferior, while the speech of the real inhabitants is said to be superior. Notice the difference in these examples: the whites say: /arwah ldadi/, while the blacks say: /arwah dadi/ "come here. The whites use: /nəʃni:n anigu:r/, and the blacks say: /nəʃni:n xanigu:r/ "we walk".

### Conclusion

In the past, Tabeldit had the highest status and prestige in Igli; it was the native language of Glaoua. But today, with the influence of SA and the French, Tabeldit is losing its value. Tabeldit started to lose its status among two groups for many reasons. The first group is the new generation who started to gradually ignore its use in many fields. The reason for this is the new educational system which claims that Tabeldit handicaps the process of learning other languages, especially SA. But this is topped by the parents' way of thinking toward their local variety. In the past, children acquired Tabeldit before Arabic, but today it is not the case. Now, parents push their children to acquire Arabic before Tabeldit, arguing that if their children speak Tabeldit during their early stages of development they will not possibly acquire SA and other languages. These parents are not aware that Tabeldit has a very important role in the acquisition of other languages, since it is not similar to them; it means that its lexical items can not intervene in their repertoire. Although old people prefer to communicate through it, for the sake of their children, they choose to talk in the Arabic dialect and sometimes in French. Even though the new generation has abandoned, to some extent, the use of Tabeldit; they still identify it and recognize it as their native language. However, they have started to collect all the lexical items, especially the old ones, on a website in order to preserve their speech variety from total loss. Other groups started to investigate Igli in different domains, such as its geography, population, and linguistic characteristics. Perhaps in the future we will



provide another research work about the morphological and the semantic characteristics of Tabeldit.

### References

- Abdeslam, Abdenour (1997). "Catégories du Vocabulaire de Langue Berbère". Imp l'Artisan, Alger.
- Anne, Emmanuelle Berger (2002). "Algeria in others' Languages". Cornell University USA.
- Applegate, Joseph R. (1958). *An Outline of the Structure of Shilha*. American Council of -Learned Societies.
- Basset, André (1946). "Le System Phonologique Berbères". G.L.E.C.S. tome IV.
- Basset, André (1948). "La Langue Berbère au Sahara" Cah. Ch. Foucauld, 115-27.
- Basset, André (1952). "La Langue Berbère". London.
- Bernard, Spolsky (1998). "Sociolinguistics". Oxford: OUP.
- Bousquet, G. H. (1967). "Les Berbère". 3<sup>ème</sup> Edition. PUF. Paris.
- Chaker, Salem (1991). "Manuel de Linguistique Berbère I". Edition Bouchène. Alger.
- Chaker, Salem (1980-1990). "Une Décennie d'Etudes Berbères". Edition Bouchene. Alger
- Einar, Haugen (1966). "Dialect, language, nation." *American Anthropologist*. 68(4):922-935.
- El Mountassir, Abdallah (1994). "De l'Oral à l'Ecrit, de l'Ecrit à la Lecture; Exemple des Manuscrits Chleuhs en Graphie Arab". *Etudes et Documents Berbères*, Volume 11. p 153-160. Alger.
- Fitte, Paul (1947). "La vallée de l'Oued Guir (Confins Algéro-Marocains) Une Culture Primitive Inconnue". *Société Préhistorique Française*, Volume 44, Numéro 7. p 215-222.
- Hudson, R. D. (1996). "Sociolinguistics". Cambridge: CUP.
- Kossmann, M. G., & Stroomer, H. (1997). Berber phonology. *Phonologies of Asia and Africa*, 1, 461-475.
- Trudgill, Peter. (1992). "Introducing Language and Society". Penguin Books LTD. London

### HOW TO CITE THIS ARTICLE

Mouili, F. (2022). Borrowing in Tabeldit: the Berber Speech of Tgli Speech Community. *Language Art*, 7(2):79-90, Shiraz. Iran.

DOI: 10.22046/LA.2022.10

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/241>





## قرض گرفتن در تبدلیت، زبان بربر جامعه اقلی

دکتر فتیحة مولی<sup>۱</sup>

استاد مدعو کلاس «ب»، آزمایشگاه مطالعات صحراویة، دانشکده زبان‌های خارجی،  
بخش زبان انگلیسی دانشگاه محمد بن احمد وهران ۲، الجزائر.

(تاریخ دریافت: ۱۱ تیر ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۹ مهر ۱۴۰۰؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱)

این مقاله پدیده قرض گرفتن را در یکی از گونه‌های بربر که در بخش جنوبی الجزایر صحبت می‌شود، تحلیل می‌کند. وام گرفتن یکی از مهم‌ترین پدیده‌های زبانی اجتماعی است که در همه گونه‌های زبانی وجود دارد. گونه بربر که در این مقاله مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، «تابلدیت» نام دارد و در منطقه «اقلی» واقع در بشار صحبت می‌شود. تجزیه و تحلیل داده‌ها و نتایج در این مقاله بر اساس داده‌های اولیه است که از پرسشنامه و مصاحبه جمع‌آوری شده است. در واقع، واژه‌های قرضی که در «تابلدیت» یافت می‌شود، تنها از عربی استاندارد یا گویش الجزایری، به‌ویژه لهجه‌ای که در بشار استفاده می‌شود، گرفته نشده‌اند، بلکه از زبان فرانسوی نیز گرفته شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تبدلیت، وام گرفتن، بربر، عربی استاندارد، فرانسوی.

<sup>1</sup> E-mail: mouili.fatiha@univ-bechar.dz



## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Bakhtin in Dialogue with Bhabha: Hybridization of Language in Chimamanda Adichie's *Half of a Yellow Sun*

Sareh Khosravi<sup>1</sup>

PhD Candidate of English Literature at University of Tehran, Tehran, Iran.



(Received: 7 March 2022; Accepted: 10 May 2022; Published: 31 May 2022)

The present research paper, by combining Mikhail Bakhtin's ideas on heteroglossia with Homi Bhabha's hybridity, aims to examine the hybridization of language in Chimamanda Ngozi Adichie's novel *Half of a Yellow Sun*. Hybridization is a process whereby separate entities create another entity which shares certain features with each of its sources but which is not purely compositional. Hybridization in language happens when two or more languages are frequently mixed. As a consequence, a new hybrid variety of languages emerged. The study claims that *Half of a Yellow Sun*, because of its diverse set of speech types and its characters who differ in terms of their race, class and gender, has a good potentiality to be discussed in matters related to hybridization of language, which is considered to be a kind of heteroglossia. The thing that the characters speak English does not mean that they are following the ideology of the British. Their English is imbued with Igbo words and phrases. Therefore, the hybrid nature of the English language used by the characters shows how the language is at the service of postcolonial identity formation. Based on Bhabha's ideas on mimicry and mockery, the study concludes that the character's mingling of English and Igbo language is a way of misrepresenting Standard English or, to use the Caliban paradigm, cursing the master's tongue. As a result, the hybridization of language in *Half of a Yellow Sun* is an attempt on the part of Adichie to appropriate English language or to make it one's own.

**Keywords:** Bakhtin, Bhabha, Heteroglossia, Hybridization of Language, Mimicry, Mockery.

<sup>1</sup> E-mail: sareh.khosravi@ut.ac.ir

### Introduction

One of the best ways to depict a society's culture in a literary text is through its discourse. In other words, the language in which the culture of a society is expressed specifies its origin. There is no question about the fact that language, culture and literature are closely intertwined. Moreover, postcolonial narratives, because of their preoccupation with different characters belonging to different races and classes, the colonized and colonizer, men and women lend themselves more easily to the polyvocal mode of narration which gives rise to multiple voices through multiple narrators. This mode is opposed to the omniscient mode of narration which is mainly employed in Eurocentric historiography. One important postcolonial writer who makes use of such narratives is Chimamanda Ngozi Adichie, the Nigerian novelist, who belongs to the third generation of African writers and whose novels and short stories revolve around the issues of identity crisis and hybridity. She also deals with the effects of colonialism on the African people and the problems they may face in the newly-independent state of Nigeria.

In her second novel, *Half of a Yellow Sun*, she deals with how the civil war had its traumatic effects on the lives of numerous Nigerian characters. She shows how their beliefs and ethics have been tested under terrible conditions of war. Technically speaking, she deals with a number of different stories and focalizes, the weight being on the multiplicity of African experiences. Although the entire narrative is told by a third-person narrator, the process from one chapter to another corresponds to shifts in perspective in a constant way. Adichie also depicts characters who belong to different genders, races, classes, with diverse standing points, but integrated in their war for Biafra. There are also diversities in the speeches due to the characters' different social classes and their interactions with each other. Because of the characters' differences in terms of dialects, age, gender and class, each of them have a unique way of speaking. Thus, through language, Adichie is able to depict Africa as a continent of diverse tribes who speak different languages.

In this article, we try to show how Adichie's narrative style as a postcolonial writer fits well with the combination of Bakhtin and Bhabha's ideas on heteroglossia and hybridity respectively. The focus of the research is on the language of the novel and how the blending of these two concepts reveals the workings of language. The merging of heteroglossia and hybridity not only shows the plurality of voices and dialects in the narrative but also the hybridity within the English language spoken by the characters who use the combination of Standard English and Nigerian English.

### Literature Review

Adichie's employment of different voices in *Half of a Yellow Sun* has urged many researchers to apply Bakhtinian concepts in the novel. A couple of these researches will be introduced here.

Aghogho Akpome in "Focalization and Polyvocality in Chimamanda Ngozi Adichie's *Half of a Yellow Sun*" discusses Adichie's skillful employment of the decentered narrative technique in her award-winning novel, *Half of a Yellow Sun*. By putting Ugwu, one of the main characters of the novel, at the center of the discussion, the author focuses on the novel's particular method of focalization, and the way "its multiple voices are combined to achieve a unified and coherent

narrative” (2013, 25). The research also provides the reader with possible consequences of Adichie’s particular narrative strategies for interpreting the narrative material.

Another related research has been undertaken by the authors of “Reclamation of History: Discerning Polyvocal and Decentering Voices in Half of a Yellow Sun”. The techniques which are used to depict polyvocality and decentering of voices in this work are focalization, dialogism and Heteroglossia. The study claims that Postcolonialism shows a kind of disapproval of Eurocentric modes of historiography. It considers “traditional historiography as an inadequate medium of capturing and representing the bruised memories of human beings tired and perplexed in real situations.” (Sarraz et al. 2016, 160) They try to write their history in their own language. This mode of narration leads to a multiplicity of perspectives on history. The research considers Polyvocality as an adequate tool for recapturing the past. The contribution of this research is to make use of Bakhtin’s ideas mentioned above in order to show the different version of history that Adichie aimed to depict.

Michael L. Ross in his “Ownership of Language: Diglossia in the Fiction of Chimamanda Ngozi Adichie” considers the uses of multilingualism in Adichie’s body of creative work. The researcher claims that Adichie as opposed to Ngũgĩ wa Thiong’o’s belief that African literature must be written in indigenous languages, uses English language as the medium of the narrative, while at the same time making use of a considerable amount of Igbo content. In this respect her style assimilates some other Nigerian authors, including Achebe and Nwaubani, but goes beyond theirs in its variety and artistry of effect. The research argues that in spite of the fact that this mixing might lead to “market-targeted exoticism, it actually succeeds in transmitting to readers a familiarizing, rather than estranging, sense of character and conduct” (2019, 111). The researcher also indicates how Adichie’s self-consciousness regarding language springs from the complexities of the Nigerian linguistic matrix that has fostered her talent.

Having reviewed some research with Bakhtinian overtones, the present research introduces an article on the same novel which focuses on Bhabha’s ideas on Hybridity and identity conflicts which are so crucial to a postcolonial work. Saleem Dhobi in his “Bhabha’s Concept of Hybridity in Chimamanda Ngozi Adichie’s *Half of a Yellow Sun*: A Postcolonial Critique” questions the position of Homi Bhabha in his *The Location of Culture* within which he claims that hybridity shows the necessary deformation and displacement of all sites of discrimination and domination. Dhobi criticizes Homi Bhabha’s concept of hybridity because it ignores the economic and political concerns of the colonized people (2013, 31). Moreover, it does not seem to put into question the western hegemony, cultural arrogance and class supremacy implicitly imposed on the globalizing agents which are indeed working to retain imperialism in the colonized nations, even in the postcolonial situation. Adichie’s *Half of a Yellow Sun* is studied in the line of postcolonialism that is boosted by the intellectual and academic support of the postcolonial theorists like Homi Bhabha, Edward Said, on the one hand, the neo-Marxist critics such as Rumina Sethi, Arif Dirlik, Amar Acheraoui, Benita Parry, Aijaz Ahmad on the

other, who interrogate the position of the postcolonial theorists and intellectuals for their negligence to the issues like class, resistance, economy, and other political and racial aspects which are vibrant remnants in the colonized nations. Thus, the study reveals how Adichie's *Half of a Yellow Sun* dramatizes the situation within which Olanna and Kainene from the elite family and Richard, working as an agent in the guise of journalist to retain and pervade racial domination, suffer the crisis of cultural belonging, and Ugwu, Odenigbo, Madu representing the Nigerian mass resist the cultural domination and racial supremacy of the West.

In spite of all the contributions that the above-mentioned researches have had, none have focused on a combination of Bakhtin and Bhabha and none have focused on the language of the novel; that is the objective of this research. By combining Bakhtin's heteroglossia with Bhabha's hybridity, the present article tries to deal with how the language of the novel forms a hybrid and how this hybridity within the language corresponds to Bhabha's ideas on mimicry and mockery.

#### **Theoretical framework**

In order to answer the two research questions of the present paper, a number of theories from two important theorists, Mikhail Bakhtin and Homi Bhabha, will be employed. By blending Bakhtin's heteroglossia with Bhabha's ideas on hybridity, the study shows how hybridization of language is actualized in the narrative of *Half of a Yellow Sun*. Bhabha's ideas on mimicry and mockery are also to be discussed in order to answer the second research question of the study. In the continuation, a brief explanation of the theoretical concepts employed in this research will be provided.

Mikhail Bakhtin, in his *The Dialogical Imagination*, introduces the concept of heteroglossia, according to which each novel consists of a diversity of styles and voices, assembled into a structured artistic system which arranges differences in a particular way. It deals with the various differences between languages/points of view within those languages. It refers to the diverse means people communicate with one another and how each adopts each other's speech/ideas and tries to make them his own. These diverse ways are different because of class, gender, culture, dialect and accent. Even within a single perspective, there are always multiple voices and perspectives, because the language which is used has been borrowed from others.

Bakhtin did not believe that monoglossical dominance could last for long. The language becomes closed or "deaf to voices of difference" (Bakhtin 1994, 134). It is doomed to be ruptured by a return of heteroglossia, as the dominant discourse is interrupted by other voices. There is no unified medium, but instead, a plurality of local social languages. In heteroglossia, the dominant perspective is itself defamiliarized. This happens because it is made visible from the perspectives of others, as well as one's own. Any particular way of seeing illuminates some aspects of an object and obscures others. It is this "possibility of learning from and incorporating the other's discourse that makes dialogue, and newness in language, possible." (Bakhtin 1984, 198)

A Heteroglossic novel avoids one single philosophical commanding voice. It encourages democratization and multiplicity of meaning, inter-relatedness and hybridity in language. Thus, Bhabha's concept of hybridity is not irrelevant to

Bakhtin's ideas on heteroglossia. Both concepts convey impurity rather than purity. The term 'hybridity' refers to a situation within which all cultural statements and systems are constructed in a space that he calls the "Third Space of enunciation" (Bhabha 1994, 37). Cultural identity always emerges in this ambivalent space, which, for Bhabha, makes hierarchical 'purity' of cultures impossible and unjustifiable. This hybrid or 'in-between' space gives meaning to the culture, and this is what makes the concept of hybridity so crucial in postcolonialism.

Now what the research aims to do is to deal with hybridization in language. Hybridization is a process "whereby separate and disparate entities or processes generate another entity or process (the hybrid), which shares certain features with each of its sources but which is not purely compositional." (Stockhammer 2012, 135) Having this in mind, figuring out what Hybridization of language means is easy: It happens when two or more languages are frequently mixed, as a result of which a new hybrid form of language emerges which is neither one nor the other. It is something new.

When hybridization of language happens in a narrative, usually we encounter a mixture of languages. The new language is neither the first nor the second. Here our discussion will be related to Bhabha's mimicry. Where there is hybridity, mimicry also shows up. In colonizing countries, usually the colonized subject copies the person in power, because he/she hopes to have access to that same power oneself. When one copies the master, he/she has to suppress one's own cultural identity. "But mimicry is also the sly weapon of anticolonial civility, an ambivalent mixture of deference and disobedience. The native subject often appears to observe the political and semantic imperatives of colonial discourse." (Das 2005, 364) But simultaneously, he/she misrepresents the foundational assumptions of this discourse in a systematic way. When mimicry fails, mockery appears. Mockery is a process within which the colonized moves from 'unlearning English', to the project of "learning how to curse in the master's tongue". (Gandhi 1998, 148).

Harold Bloom's hypothesis on the 'anxiety of influence' finds its way into Homi Bhabha's 'colonial mimicry'. Taken as a general description of those colonial meanings/identities which are "almost the same, *but not quite*" (Bhabha 1994, 86), mimicry designates, first, the ethical gap between the normative vision of post-Enlightenment civility and its distorted colonial (mis)imitation. Thus, in Bhabha's words: "Between the Western sign and its colonial signification there emerges a map of misreading that embarrasses the righteousness of recordation and its certainty of good government" (95). To put it in other words, mimicry initiates the process of anti-colonial self-differentiation by the logic of inappropriate appropriation. As a consequence, speaking the master's tongue does not necessarily mean that the colonized are following their master; quite the opposite: by misrepresenting the language, they are actually making the language their own.

In the continuation, the research deals with hybridization of language in the narrative of Adichie's *Half of a Yellow Sun* by highlighting a variety of relevant examples within the hybrid language of the narrative. More importantly, the study is going to offer the consequences of hybridization of language which, while going

beyond the issues merely related to language, show how the language is at the service of postcolonial identity formation.

#### **Discussion**

##### 1. Heteroglossia and Hybridization of Language in *Half of a Yellow Sun*

The concept of heteroglossia could lend itself so easily to a novel like *Half of a Yellow Sun*. It is introduced in the novel through a variety of different speech types. The novel, because of its diverse set of speeches and dialects, could reveal some rich manifestations of heteroglossia in its language. The existence of characters who belong to different classes and races and their different ways of interacting with one another, which is based on different dialects, ages, genders and classes, brings about this possibility. Heteroglossia deals with the various differences of languages and thoughts/viewpoints within those languages. It refers to the diverse means the characters communicate with one another and how each adopts each other's speech/ideas and tries to make it his/her own. What creates meaning in literary texts is exactly the difference between those voices. These deployments of diverse voices can provide one with the necessary vision of the ideological, cultural and social background of an object of art.

The novel depicts a world within which characters are divided from each other by the different languages they speak. In the first section of the novel, set in the post-independence years of the early 60s, the clashes between ways of speaking are often comic. However, in the second section, which dramatizes the violent secession of Biafra from Nigeria in the late 1960s, the splits between languages are fatal. When the Nigerian civil war broke out, these varieties in the use of language took a perilous turn. Those who were not Igbo identified as Igbo people based on their accent. During the war, the northern soldiers would ask people to speak some words. If they recognized their accent they would kill them. Muhammad spoke "rapid, coaxing Hausa" (Adichie 2006, 151) so that the soldiers would let him go. A similar situation happened when the vandals approached Olanna's car and her cousin, Arize, spoke Yoruba in a loud voice. Udodi spoke "better Hausa than he spoke Igbo" (Adichie 2006, 144) and thus he was killed by the Northern soldiers.

Heteroglossia also brings about the entrance of emotional elements in the language. A character under different emotional states speaks differently. One cannot speak with the same tonality in every situation. Accordingly, in the novel, the tonality of the characters in their early sixties was full of excitement and loudness, but during the civil war that kind of vitality could not be seen in the tone of the characters: "He heard master's raised voice excited and childlike" (Adichie 2006, 24). But during the war "he sighed", "he sobbed", the dignified tone of his voice had been lost. Heteroglossia forms a tone of feeling and a purpose that is anticipated for the reader to perceive generating a voice.

One related aspect of heteroglossia and one which is at the center of our discussion is hybridization of language. As was mentioned earlier, it happens when two or more languages are frequently mixed, as a result of which a new hybrid form of language emerges which is neither one nor the other. It is something new. In other words, "it is an interaction between two linguistic consciousnesses which has been subdivided due to social stratification" (Sarfraz et al. 2016, 190). The merging of



the two languages is a deliberate artistic device on the part of Adichie. In this novel, she hybridizes the English language by deliberately mixing the Igbo words and sentences with the English language. This is reminiscent of her freedom to make use of both Igbo and English culture. As one can see, the English Adichie uses in the novel is not always Standard English. Nor is it an alien version of English: it is Nigerian English. She herself says in one of her interviews that it is not British English. It may have come from there but “we have done alteration with it”. (Azodo 2008, 30) and it fits to mention here that in this novel there are a set of characters who speak Standard English as opposed to others whose version of English is not the Standard English but Igbo, Yoruba, or Hausa. In modern Nigeria, the English language and Igbo language do not oppose each other but shape a language which is a blend of Standard English, Igbo and Nigerian English. Consequently, in such a society there is no longer a question about using only English or only one’s ethnic languages, instead “these languages can be employed together in creative writing.” (Anidi et al. 2015, 28)

There is no question about the fact that English is one of the official languages of Nigeria, a country which was once colonized by the British. However, there are a number of other different languages spoken in the country. Some of the characters in the novel alternate between two languages within a single conversation. Odenigbo and Olanna switch between English and Igbo, which indicates their awareness of the significance of using their native language, one that has ties to the land and culture. In contrast, Major Madu Madu is determined only to stick to Standard English, the language of the colonizers.

As was mentioned earlier, in this novel, Adichie makes use of a number of African dialects, such as Igbo, Yoruba, Hausa and Owarí. Olanna’s family used Ilausa and Yoruba dialect. “Their Ilausa was too swift too difficult to follow. She wished she were fluent in Hausa and Yoruba” (Adichie 2006, 42). To Ugwu’s ear, Odenigbo’s accent when he speaks Igbo feels feathery: “It was Igbo colored by the sliding sounds of English, the Igbo of one who spoke English often.” (Adichie 2006, 5). Similarly, in such a heteroglossic novel, a character can speak more than one language, as one can see that the British Richard learnt to speak the Igbo language due to his love for Africa. “nwani dina mba , Richard said enigmatically” (Adichie 2006, 154).

In the continuation, some manifestations of the hybridization of Igbo and English will be provided here: “Ngwa go to kitchen.” (Adichie 2006, 6) “Keduafa gi, what is your name.” (6) “To clear my head i nugo?” (7) “Afa m bu jomo” (16) “Nwoke m, are you sure you are not planning to do something with her?” (22) Kedu she asked. “‘Na gode. Thank you, Hajia,’ Olanna said” (47). “You can go and rest, inugo” [...] “Do you cook ofe nsala well?” (217). ‘Ifugo? Does he think we employed him to steal us blind’ (225). By such a style, Adichie makes the attempt to naturalize her dialogues by capturing bits of the vernacular typologies and dialects associated with particular ethnic groups and localities.

Any national language can be divided into social dialects: characteristic group behavior, professional jargon, generic languages, languages of generation and age, group and languages of authority. One of the reasons for which hybridization of

language happens in a narrative is the existence of social stratification. As was mentioned earlier, in this novel there are characters who belong to different social classes. As a consequence, each character uses language based on his/her social standards. Ugwu was of the opinion that the English of Odenigbo, who was a university professor, could not be matched by anyone. Odenigbo's English sounded dignified. "Master's English was music" (Adichie 2006, 24). Olanna, as an intellectual who graduated from London, spoke English in a British accent. Ugwu described her English in this way: "there was a superior tongue, a luminous language, that kind of language he heard on master's radio, rolling out with clipped precision." (Adichie 2006, 24) The voice of BBC radio was also heard in the novel. The newscaster whose accent was British spoke with great speed: "the breathless British voice said it was quite extraordinary that a second coup had occurred only six months after the first." (Adichie 2006, 140) Ojukwa, who was the leader of Igbo people also spoke English in Oxford accent. "His oxford accented voice was surprisingly soft" (Adichie 2006, 174). Stratification shows itself in the differences that are located in the ways that are used to intellectualize and emphasize the elements of language. Language, vocabulary and accentuated system of every generation depend on its social level, academic institute and other stratifying elements. Ugwu, who belongs to the lower classes, spoke English with Igbo dialect: "but it die mah, the other one don't die". (Adichie 2006, 48) As a result, his classmates made fun of him because of his bush accent. However, by keeping the company of Odenigbo and Olanna, his English improved to the extent that later on Jomo told him that: "you now speak like the children of the lecturer." (Adichie 2006, 96) Ugwu's English improves to the extent that he could correct the wrong pronunciations of those around him. He could discern that the pronunciation of the army officer was not good. "I do rayconzar meecheon," [...] Ugwu wanted to correct his pronunciation of *reconnaissance mission*; the boy certainly would benefit from Olanna's class." (Adichie 2006, 368)

Another character who belongs to the lower classes is Mrs. Muokelu, who taught Elementary one at Akwakuma. The way she speaks is in line with the class she comes from. One can clearly see that when she speaks, the other characters have difficulty understanding her, as it can be seen in her reaction toward such behaviors: "Is something wrong with your ear"? (Adichie 2006, 276) "Did I speak with water in my mouth"? (286).

Another character who belongs to the lower classes is Harrison, who is the representative of a mimic man in the novel. He is a cook who prefers English food to Nigerian food. He tells Richard: "But, sah, I am cooking the food of your country; all the food you are eating as children I cook. In fact, I'm not cooking Nigerian foods, only foreign recipe." (Adichie 2006, 74) His imitation of the west is not restricted to behavior but to the language as well; he uses a forced form of English language which is not the correct way to articulate English: "You are not knowing how to bake German chocolate cake [...] you are not knowing what is rhubarb crumble?" (Adichie 2006, 170).

As has been indicated in the discussion above, hybridization of language plays an important role in *Half of a Yellow Sun*. One of Adichie's main goals while using

the English language seems to be the introduction of the Igbo world-view and language to the world. However, there seems to be another reason for that which will be discussed more thoroughly in the next section.

## 2. Mimicry and Mockery

The previous section made the attempt to trace hybridization of language in *Half of a Yellow Sun*. This hybridization could be seen both in the way different characters shifted their language based on their relevant contexts or the way they mingled two languages within the same sentence. What the present section aims to do is to deal with this latter aspect of hybridization and how the mingling of English and different dialects of the Nigerian language results in mimicry and mockery. There has always been this controversy in the countries under colonization about whether to abolish the language of colonizers or to use it. However, postcolonial critics believed that English is not one's possession and the colonized should appropriate English or, in other words, make it their own. The colonized by using English aims to mimic the colonizer. However, when mimicry fails, mockery happens. As has been indicated in the theoretical framework, if the people of a country which was once under colonization use the English language, this does not necessarily mean that they are glorifying English, but unconsciously this is a way of "cursing master's tongue" (Gandhi 1998, 148).

It fits to mention here Achebe's remarks on the topic of hybridization of the English language. In spite of the fact that he is of the view that the English language will be capable of transmitting the weight of his African experiences, he nonetheless claims that it has to be a new English, "still in intimacy with its ancestral home but transformed to suit its new African settings" (qtd. in Pinker 2007, 45). Adichie uses the same style by Africanizing the colonial tongue so that it suits the native land. The stereotype set by the colonial master that the colonized native looks up to, produces a subject which is distorted, which reflects the deformed image of the colonial master. In an interview, Adichie explains her choice of English language for *Half of a Yellow Sun* in the following manner:

I come from a generation of Nigerians who constantly negotiate two languages and sometimes three, if you include Pidgin. For the Igbo in particular, ours is the Engli-Igbo generation and so to somehow claim that Igbo alone can capture our experience is to limit it. Globalization has affected us in profound ways. I'd like to say something about English as well, which is simply that English is mine. Sometimes we talk about English in Africa as if Africans have no agency, as if there is not a distinct form of English spoken in Anglophone African countries. I was educated in it; I spoke it at the same time as I spoke Igbo. My English-speaking is rooted in a Nigerian experience and not in a British or American or Australian one. I have taken ownership of English. (qtd in Anidi et al 2015, 28)

Based on these two pronouncements about the particular use of English language by the Nigerians, one can come to the point that the usage of English language in *Half of a Yellow Sun* is not at the service of the ideology of the colonizers but actually in line with building a new Nigeria whose people are using Nigerian rather than British or Standard English.

One may criticize Adichie for choosing the English language for intellectual characters like Olanna and Odenigbo. Many commentators believe that, in spite of Odenigbo's calling for independence and liberty of his country, his usage of the English language contradicts these ideals. But as was mentioned previously, this act of mimicry results in mockery. Odenigbo tells Ugwu: "Education is a priority! How can we resist exploitation if we don't have the tools to understand exploitation?" (Adichie 2006, 11). Odenigbo is making an attempt to teach Ugwu the significance of education in resisting colonial domination. One of these tools is this new English which is full of Igbo words and phrases which, to make use of the 'Caliban paradigm', curses the master's tongue: Caliban names but one dubious benefit of his linguistic indoctrination: "You taught me language, and my profit on't / Is, I know how to curse" (Shakespeare 2004 I.ii.363-4). If we take this utterance symbolically, we can come to the point that his speech highlights the logic of protesting 'out of', rather than 'against', the cultural vocabulary of colonialism.

As a result, Adichie's choice of using a hybrid form of English language not only refuses to serve the ideology of the colonizer but also gets a much better result than choosing a single African language. Postcolonial critics tend to prefer appropriation to abrogation since this will, far from subverting the master's tongue, strives to make it one's own.

### Conclusion

The primary objective of the present research was to investigate hybridization of language in Adichie's *Half of a Yellow Sun* by blending Mikhail Bakhtin's heteroglossia and Homi Bhabha's hybridity. Hybridization of language occurs when two or more languages are frequently mixed, as a result of which a new hybrid form of language emerges which is neither one nor the other. It is something new. Adichie's choice for hybridization of language in *Half of a Yellow Sun* is not at all accidental. She exposes the Igbo world-view and language to the larger world at the same time as she uses the English language. The novel is a typical example of the growing consciousness on the part of contemporary Nigerian writers for a cultural adaptation of the English language in Nigeria.

There were two research questions to be answered throughout the study. The first question, which revolved around heteroglossia and hybridization in language, explored how characters belonging to different classes, cultures, emotional states and with different social stratifications facilitate the process of hybridization in language. Hybridization of English with Igbo is used more than the other African dialects in the novel. The thing that the intellectual characters of the novel speak English does not undermine their struggles for independence and emancipation. And this is the answer to the second question of the research which was about the results of such hybridizations. The characters' choice of speaking English (which can be considered as a mimicry of the colonizer's language) results in mockery when they introduce Igbo words into English. This mockery, in return, leads to the appropriation of the English language by the Nigerians. Even Harrison, the mimic man, in spite of his large extent of imitation from both the behavior and language of the colonizers, in misspeaking English, unconsciously mocks the language of the colonizer or, to use the Caliban paradigm, curses the master's tongue.

### References

- Adichie, Chimamanda, Ngozi (2006). *Half of a Yellow Sun*. New York: Anchor.
- Akpome Aghogho (2013). "Focalization and Polyvocality in Chimamanda Ngozi Adichie's *Half of a Yellow Sun*". *English Studies in Africa*, 56(2): 25-35.
- Anidi, Ojel Clara. Kadiri, Goodluck Chinenye, Otagburuagu, Emeka Joseph (2015). "Multilingualism in Nigerian Literature: A Study of Chimamanda Ngozi Adichie's *Half of a Yellow Sun*." *International Journal of Research in Humanities, Arts and Literature*. 3(9): 27-36.
- Azodo, Ada Uzoamaka (2008). *Interview with Chimamanda Ngozi Adichie: Creative Writing and Literary Activism*. Indiana: University Northwest.
- Bakhtin, Mikhail (1984). *Problems of Dostoevsky's Poetics*. Minnesota: University of Minnesota Press.
- Bakhtin, Mikhail (1994). *Dialogic Imagination*. Austin: University of Texas Press.
- Bhabha, Homi K. (1994). *The Location of Culture*. London: New York: Routledge.
- Das, Bijay Kumar (2005). *Twentieth Century Literary Criticism*. Delhi: Atlantic
- Dhobi, Saleem (2013). "Bhabha's Concept of Hybridity in Chimamanda Ngozi Adichie's *Half of a Yellow Sun*: A Postcolonial Critique" [Unpublished Master's Thesis]. Tribhuvan University.
- Gandhi, Leela (1998). *Postcolonial Theory: A Critical Introduction*. Sydney: Allen & Unwin.
- Pinker, S. (2007). *The Stuff of Thought: Language as a Window into Human Nature*. London: Viking Penguin Group.
- Ross, Michael L. (2019). "Ownership of Language: Diglossia in the Fiction of Chimamanda Ngozi Adichie". *Research in African Literature*. 50(1): 111-126.
- Sarfraz, Nida, Kousar, Rehana, Qasim, Khamsa (2016). "Reclamation of History: Discerning Polyvocal and Decentering Voices in *Half of a Yellow Sun*". *Language in India*. 17(2): 160-193.
- Shakespeare, William (2004). *The Tempest*. Irvine: Saddleback Classics.
- Stockhammer, Philip, Wolfgang. (2012). *Conceptualizing Cultural Hybridization: A Transdisciplinary Approach*. Heidelberg: Springer.

### HOW TO CITE THIS ARTICLE

Khosravi, S. (2022). Bakhtin in Dialogue with Bhabha: Hybridization of Language in Chimamanda Adichie's *Half of a Yellow Sun*. *Language Art*, 7(2):91-102, Shiraz, Iran.

DOI: 10.22046/LA.2022.11

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/296>





## باختین در گفتگو با بابا: هیبریدیتی زبان در نیمه/از یک خورشید زرد از چیماماندا آدیچی

ساره خسروی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران،  
تهران، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۶ اسفند ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۱؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱)

این تحقیق با تکیه بر ترکیب نظریات باختین در مورد هتروگلسیا و نظریات بابا در مورد هیبریدیتی در تلاش است تا هیبریدیتی زبان را در رمان نیمه/از یک خورشید زرد اثر چیماماندا آدیچی بررسی کند. هیبریدیتی فرایندی است که طی آن ماهیت‌های مجزا وجود دیگری را به وجود می‌آورند که با ماهیت‌های قبلی ویژگی‌های مشترکی دارد اما به طور کامل ترکیبی نیست. هیبریدیتی زبان، زمانی اتفاق می‌افتد که دو یا چند زبان با هم ترکیب می‌شوند که به تبع آن یک زبان هیبرید دیگر به وجود می‌آید. این تحقیق، ادعا می‌کند که رمان نامبرده به دلیل برخورداری از انواع متنوع گفتمانی و شخصیت‌هایی که متعلق به نژاد، طبقه و جنسیت متفاوت هستند، بستر خوبی را برای بررسی هیبریدیتی زبان که خود نوعی هتروگلسیا تلقی می‌شود، فراهم می‌آورد. این حقیقت که شخصیت‌های رمان انگلیسی صحبت می‌کنند بدان معنا نیست که تحت ایدئولوژی بریتانیایی‌ها هستند. انگلیسی آن‌ها رنگ و بوی زبان ایگبو دارد. بنابراین، ذات هیبرید زبان انگلیسی که توسط شخصیت‌ها استفاده می‌شود نشان‌دهنده این است که زبان در خدمت شکل‌گیری هویت پسا استعماری است. طبق نظریات بابا در مورد تقلید و تمسخر، تحقیق حاضر به این نتیجه می‌رسد که ترکیب زبان ایگبو با انگلیسی از سوی شخصیت‌ها به نوعی غلط جلوه دادن زبان انگلیسی استاندارد است یا به قول کالیبان در طوفان شکسپیر فرایند دشنام دادن به زبان ارباب است. در آخر می‌شود گفت که هیبریدیتی زبان در نیمه/از یک خورشید زرد تلاشی است از جانب آدیچی برای اینکه زبان انگلیسی را مال خود کند.

واژه‌های کلیدی: باختین، بابا، هتروگلسیا، هیبریدیتی زبان، تقلید، تمسخر.

<sup>1</sup> E-mail: sareh.khosravi@ut.ac.ir



## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Toward Socio-Pragmatic Analysis of Persian Historical Drama: Based Bayhaqi's History

**Dr. Alireza Nabilu<sup>1</sup>**

Professor of the Department of Persian Language and Literature,  
Faculty of Literature and Humanities, University of Qom, Qom,  
Iran.



**Dr. Mahdi Taheri Asl<sup>2</sup>**

PhD in Persian Language and Literature, Lecturer at Farhangian  
University, Qom, Iran.



(Received: 9 February 2022; Accepted: 22 May 2022; Published: 31 May 2022)

This paper shows how classic Persian drama can be studied into pragmatics, utterances use three kinds of felicity conditions including content, sincerity and preparatory conditions. The violation of the mentioned conditions creates infelicitous model. It means that interlocutors disobey felicitous conditions to convey their intentions successfully. The data samples taken from Beyhaqi history which is a historical drama resulting in tragedy which begins with the death of Ghaznavid great sultan, and ends with the destruction of a powerful chief minister. Adopting pragmatic analysis, present study investigates the dialogues of Bayhaqi's History so that it intends to study how characters do their communicative purposes while they produce their utterances. The result of the research founded that because of caution, fear, and some cultural schema, the interlocutors use infelicitous strategies to make reader familiar with monarchy situation in which no one had right to freedom speech.

**Keywords:** Pragmatic Analysis, Speech Act, Illocutionary Acts, Infelicitous Model, Socio-Pragmatic Analysis, Beyhaqi's Narration of Hasanak the Vizier.

<sup>1</sup> E-mail: anabilo@qom.ac.ir

<sup>2</sup> E-mail: dr.mtaheri@cfu.ac.ir ©(Corresponding Author)

### Introduction

Persian is a language with a very simple grammatical structure helping individuals to convey accounts of their feelings. An individual has many choices in speaking that must be determined on "pragmatic" grounds. It is a function of all parties in interaction to come up with the correct interpretations for what is said. Iranian society (like all societies everywhere) provides for basic frames that clue individuals to appropriate language behavior for any situation. These frames provide a cognitive map that helps define what is normal and expected (Beeman 1986, 75). Except for cultural universals which are common worldwide, several reasons make it difficult to identify the main origins of some early forms of Iranian dramatic performances. For instance, the geographic position of Iran, lack of valid evidence concerning ancient Iranian dramatic performances, the long wars which led to the destruction of those historical documents, rejecting the previous social achievements instead of implementing reforms by the rulers, the forced conversion to Islam and religious prohibitions (Kazemimojaveri 2016, 64). Drama, which is any work meant to be performed on a stage by actors (Cuddon 2012, 215) has long been a part of Persian religious and folk tradition (Iranica 2019, 17). Drama, as one of the important literary genres, has not attracted enough attention of linguists so the paper studies infelicitous model in the Bayhaghi's time by considering violation of felicitous conditions. Due to Iran's culture, customs and political factors such as power of the Sultan, interlocutors violate pragmatic principle. The dialogues contribute some infelicities features which can be deserved studying in terms of socio-pragmatic perspectives. Thus, writers use Infelicitous models including Void, Breach and insincerity that latter plays an important role to analyze how to characters produce pragmatic. Beyhaqi's history is one of the main Persian literary works talking about Ghaznavids history, making important role in Persian prose so that we call it the mirror of its culture that can be studied in terms of linguistic respects. One of main its part is the account of the execution of Amir Hasanak. Although that account is sort of historical drama as if it is a traditional work in the mirrors for princes style. Moreover, it is believed to be contained of political situation in which main characters follow a kind of communicative models. Taking advantages of Aristotle's main element of drama, such as plot, character and dialogue, Beyhaghi creates a wonderful historical drama. As undeniable role of the king in the writer's time, the character of Beyhaghi's history use some utterance driven with their experience about world, and was under shadow of king. The idea that king plays important role to achieve his goal is familiar subject in classic literary works such as *Marzbān-nāma* (Moradi 2017, 20). In the Persian political systems, king was absolute ruler unrestrained by law while portrayed as repressive and cruel in a way that no one disobey his order. To be more precise, in whatever concerns the king and falls to him to do or to order, such as castigation, decapitation, mutilation, castration or any other kind of punishment-if anyone does such a thing without the king's permission or command, even to his own servant or slave, the king must not agree to it but have the man punished, so that others may take warning and know their places. Retainers and servants need to guard their tongues in regard to lords (Beyhaqi 2011, 272). Also, retainers have to observe some rituality to be safe along with king. It is said



that about boon companion and intimates of king says: he must always agree with the king, and whatever the king says or does, he must exclaim, 'Bravo!' and 'Well done!' He should not be didactic with 'Do this' and 'Don't do that' and 'Why did you do that?' and 'You shouldn't do that', for it will displease the king and lead to dislike (Al-Mulk 2002, 90). The same issue has been seen in the same Persian sources (Levy 1951, 215). They, in these repressive situations, must make difficult decisions about whether or not to express their dissent decisions that are difficult not only because the stakes are high, but also because informational signals are infrequent and ambiguous, and decisions must be made in stressful, emotional environments. Coercive violence analyzed by political scientists as an informational signal of the cost of dissent, but it is often perpetrated in a way that seems designed to maximize fear through graphic torture, public spectacle, or violation of norms (Young 2019, 1). The fear makes intimates of king more pessimistic in their perceptions of the risk of repression and the likelihood that other opposition supporters will mobilize alongside them, and less accepting of risk. Through these parameters, the emotion of fear reduces dissent. Estimating the risk of repression in an autocracy is not a trivial task. Informational signals such as past repression events, propaganda, threats and rumors can serve as inputs. For example, an intimate of king may assess the riskiness of attending a particular protest based on what he knows happened to past protest attendees and what he has heard state agents say about this particular protest. Many of these informational signals, particularly repression events, also induce fear. As a result, intimates of king must update their beliefs about the costs and benefits of protest based on informational signals (Young 2019, 1). Thus, intimates of king have to own communicative structure to be freed of wrath of king. The writers will analyze infelicitous models based on historical socio-pragmatic in the following ways.

#### ***Pragmatics and dramatic analysis***

Pragmatics, the study of "contextual meaning, is a type of study encompassing a consideration of how interlocutors arrange what they want to say in reference to who they are talking to, where, when and under what situation (Yule 1996, 3). Hence, it provides a considerable framework for the analysis of plays since language can be regarded as the main reason of the action like what Austin did (Mulyanto 2019, 56). The main pioneer is Austin whose theory plays important role in linguistics, anthropology and literature, helping philosophers to focus more on the non-declarative uses of language. The terms he introduced, notably locutionary act, illocutionary act and perlocutionary act, pave the way study of speech acts. All of these three acts, but especially the illocutionary act, are nowadays commonly classified as "speech acts (Austin 1975, 145). Speech act theory has been practical in the development of modern pragmatics (Cummins 2010, 452). Austin described the following categories of speech acts: verdictives, typified by the giving of a verdict; exercitives, such as appointing, voting, advising, warning'; commissives, typified by undertaking; they commit you to do something'; behabitives are a very miscellaneous group, and have to do with attitudes and social behavior including apologizing and congratulating. Expositives, which 'are difficult to define, making

plain how our utterances fit into the course of an argument or conversation. Similarly, I reply, I argue, I concede (Cummins 2010, 456).

***Three types of force in speech act theory***

As we mentioned Austin believes that there are three meaning in sentences that something may be understood as doing something. Perlocutionary, illocutionary and locutionary acts. The locutionary act can be subdivided into three parts. The first part is to perform the act of uttering certain noises. This is the phonetic act. The second part is the phatic act of uttering certain vocables or words. The Illocutionary act is related to the interlocutor's intention. To determine what the illocutionary act of the utterance is, one should know what the interlocutors intends to achieve or bring about by the utterance. An illocutionary act is not performed, in Austin's view, unless the hearer recognizes the interlocutors' intention to perform this act. He says that the performance of an illocutionary act involves the securing of uptake (Mulyanto 2019, 56). Indeed, when we talk to make communication, we use our vocal organs. In fact, we not only produce some units of language with certain meanings, but also make clear our purpose in producing them, the way we intend them to be understand, or they also have certain forces as Austin prefers to say. This is the second sense in which to say something is to do something, and the act performed is known as an Illocutionary Act. The third sense in which to say something can mean to do something concerns the consequential effects of a locution upon the hearer. By telling somebody something, the interlocutors may change the opinion of the hearer on something, mislead him, surprise him, or induce him to do something. Whether or not these effects are intended by the interlocutors, they can be regarded as part of the act that the interlocutors have performed. This act is called a Perlocutionary Act which depends not only on the interlocutors but also on the hearer. It is concerned with the result of the utterance. Austin attempts a preliminary classification of illocutionary act.

***Felicity conditions***

In speech-act theory, felicity conditions are the conditions that must be satisfied for a speech act to come across successfully. If they are not satisfied then the act will be misfire (i.e. the action is not really accomplished) or an abuse (the action is accomplished, but insincerely). For example, if the person at a wedding ceremony who says I now pronounce you man and wife is not qualified to officiate, then no marriage has taken place: a misfire. But if the bride and groom only got married to meet the terms of a will and have no intention to live together as a married couple, then the marriage does come into existence but is an abuse. In Austin's work, the general form of felicity conditions is: (1) there is a conventional procedure with a conventional effect, and the situation and participants involved are suitable according to the procedure. (2) The procedure is carried out correctly and completely by all the participants. (3) If the procedure specifies attitudes for the participants, they have those attitudes, and if the procedure specifies actions to be subsequently carried out by the participants, those actions are carried out (Allott 2010, 28). In Austin's felicity condition, the role of participants and the context must be acknowledged by all parties. The action must be conducted completely, and the doer must have the right intentions of doing that thing. To identify a speech act

based on interlocutor's intention, there are suitable conditions named felicitous conditions. Whenever interlocutors weren't in special situation, the performance utterance is infelicitous situation. One of main pragmatic activity is using connotative meaning that plays important role in Arabic and Persian rhetoric. The function of connotative meaning has a correlation with the function of the sub-category of representative speech act that is to assert. The function of connotative meaning is to assert the hearer about the interlocutor's opinion. The interlocutors are going to show the hearer about her beliefs, ideas, and thoughts, in order to enhance the reader that her idea is true. Then, the function of stylistic meaning has a correlation with the function of expressive speech act. Speech act theory accounts for this through a distinction between the locutionary act and the illocutionary act. The locutionary act is the physical enunciation, whereas the illocutionary act is a socially codified act of communication. Speech act theory helps to facilitate understanding of the relationships between utterances and interpretation in drama (Burke 2015, 259). Infelicities models in this paper is discussed in a Socio pragmatic approach focus on social issues which is heritage of Anglo-American view of pragmatics; studying how nonlinguistic environment affects language use. By socio-pragmatics they refer to external pragmatic factors that concern the perception and the production of linguistic signs in a particular situation, such as indirectness in the performance of speech acts (Bublitz 2011, 53).

#### ***Socio- pragmatics***

In social interaction, people use language differently in different situation. Although they talk about the same topic, they use different language when the partner of the conversation is different. For instance, a husband who introduces his wife to his boss might say "Good morning Mr. John, I'd like to introduce my wife, Maria". The words become different from those when he talks to his close friend. He might say "Hi Jim, this is Maria, she is my wife". From the example, the interlocutor talks about the same thing, he introduces his wife to someone, with different language styles. The factor that makes him use different language is the person whom he talks to (Haryanti 2016, 9). In Persian language there are many communicative purposes. Based on these premises, the current study focuses on a particular type of implied speech act in Persian and tries to address the following question: what is the main speech act used by old Iranian in Beyhaqi's history: an old Persian narration.

#### ***Methodology***

In this paper, a pragmatic approach, including Austin's theory based on social issues, are proposed to develop research in the following ways: 1) finding infelicitous models are in the character's dialogue 2) analyzing those models through Iranian social schema that make reader familiar with pragmatic purpose of the characters.

#### ***Data collection and corpus***

The data, in this study, is part of a bigger corpus, all the examples reported in this study have been taken from literary speech events and can thus be claimed to be characteristic of everyday interactions in Beyhaqi's history the account of the execution of Amir Hasanak.

***The account of the execution of Amir Hasanak: Historical Background and Critical Overview***

Beyhgi's history is a great example of Persian prose which are important in terms of literary style and historiography aspects too. Moreover, what is important in Beyhgi's history is dramatic and pragmatic features of character's dialogue. In Ghaznavids dynasty, Amir Mohammad is Sultan Mahmud's favorite for succession to the throne was, his younger son, in preference to Amir Mas'ud, who was the eldest brother. Many courtiers and high officials began to champion the cause of one or the other of the two brothers, while others hoped for safety and security by sitting on the fence. Mohammad succeeded to the throne on his father's death, but his brother Mas'ud, took back (Beyhaqi 2011, 16). According to Ferishta, differences between Muhammad and his twin brother Mas'ud became worse by this time. Eventually, Muhammad prepared an army to attack Mas'ud. He encamped with his army at the place of "Nakiya-abaad/Nakbat-abaad" for a month, where most of his leaders and army revolted against him. They arrested and imprisoned Muhammad, and welcomed Mas'ud as their new leader. One of main officials keeping support of Muhammad was Hassanak the vizier who Hasanak, however, continued to support Muhammad, but Mas'ud shortly marched towards the Ghaznavids capital of Ghazni, where he successfully defeated Muhammad and imprisoned him later. He then had Hasanak imprisoned in Balkh, while restoring Ahmad Maymandi to the vizier office. Through the efforts of Hasanak's opponent Abu Sahl Zawzani, Mas'ud had charged Hasanak of infidelity, and had him executed on 14 February 1032. The tribunal and execution are vividly described by Abu'l-Fazl Bayhaqi in his *Tarikh-i Bayhaqi*. Beyhaqi's history is a historical novel by expressing some features of stories and exact describing of characters, events, and circumstances, using brevity make this work beautiful and compatible with the structure of historical novel (Iliamid 2019, 17).

**Pragmatics and the Dramatic Analysis of Infelicitous model the account of the execution of Amir Hasanak**

An interlocutor, in making an utterance, must satisfy three main conditions, that is (1) the interlocutors must observe a certain convention, and the interlocutors should be qualified for performing a certain speech act; (2) the interlocutors must harbor sincerity for speech acts proclaimed to carry out; (3) the interlocutors shouldn't go back on his words (Lu 2002, 24).

In the story, in order to convey their intention or to realize their goals, the characters often violate the felicity conditions. There can be many reasons to such a pragmatic activities like fear, caution and expediency. Studying the violation of felicitous, the following passages will focus on the dialogues from the story, in order to analyze the illocutionary acts.

***Void***

Void is thought to be a disallowed act. In producing of an utterance, the interlocutors violate the social conventions shared by people, or the interlocutors cannot speak appropriately in suitable circumstances, including time, place, etc. The author will analyze void in the following passages (Mulyanto 2019, 60) "The Grand Vizier turned towards Hassanak and said, how is the Khvaja, and how is he bearing

up?" He replied, "One should be thankful." (Beyhaqi,2011:278) In this dialogue, when grand vizier greets Hassanak, he replies like fatalist one. Based on context, the reader faces infelicitous model explaining Hassanak's Emotional Inhibition and using psychological resilience to cope with the crisis.

All Hassanak's goods and properties were recorded as assigned in their entirety to the Sultan's account. They read out the titles of the properties to him one by one and he affirmed that he was selling that property willingly and freely, and he received in return that amount of silver which had been specified (Beyhaqi 2011, 272).

The dialogue begins with announcement of taking Hassanak's preparatories while the reader understands it is against of the condemned. In terms of sociology respect. Indeed, there is much evidence in the Tarikh itself that the arbitrary confiscation of property was common practice (Katouzian 2012, 259).

#### **Breach**

Breaches mean one's doing contrasts with what he said previously (Leech 2016, 79). High percentage of breach will be seen in Hassanak's utterances that is because of fear of losing his life.

"Tell your Amir Mas'ud that I do what I do at my own. (Beyhaqi 2011, 271).

In this sentence, Hassanak is exposed with fear or anxiety of retaliation, humiliation or rejection. He used to speak confidently but he changes mind when he closed to be executed. Such strategies are recommended in Iran's political system.

After this private session, Bu Sahl still persevered in his attempts. On Tuesday, 27 Safar [23 February 1031], when the court dispersed, the Amir told the Vizier, take up your place in the open loggia of the Divan, and I: Hassanak will be brought there, together with the judges and professional attesters to legal acts (Beyhaqi 2011, 276).

Although everything tries to be based on democratic but justice is not performed because everything is under shadow of king order.

I heard from my master 'Abdus that the Amir had said to Bu Sahl that "There must be a convincing proof and argument for killing this man." Bu Sahl had replied, "Is there any greater justification than that the man is a Carmathian and that he accepted a robe of honor from the Egyptians i.e. the Fatimid (Beyhaqi 2011, 272).

It was this slander which they eventually used to justify Hassanak's execution, although, judging by Baihaqi's account, it managed to deceive no one as to the real cause of the man's terrible fate. The reference to the king's 'tolerant and forgiving' nature seems to understate his role in the affair. The charge itself is a familiar one for the time, and the nature of the charge equally familiar from similar instances in Iranian history. In the late Qajar period, for example, the label that was regularly used for branding the opponents of the regime, as well as other undesirable elements, was 'Babi'. Under the Pahlavis, it was Communist. The absence of law and politics was the institutional counterpart to this sociological base. Where there are no rights there is no law. Or, in other words, where the law is little more than the arbitrary decisions, whims or desires of the law-giver, the concept of law itself becomes redundant. It is only independent rights, not dependent privileges, which can form the basis for real economic and social power by individuals and social classes. Hence, the absence of rights results in the absence of law, and the absence

of law must mean the absence of politics. Note that it is not just laws and rational politics (being usually associated with the rise of modern (Katouzian 2012, 21). Defamatory statements can be made in a variety of ways and the most frequent is the use of derogatory or slanderous, vilifying words or expressions in an explicit manner. However, defamation can also occur in a less explicit way like figurative speech, insinuation or innuendo (Leech 2016, 79).

### *Insincerity*

Sincerity forms a necessary condition in committing any speech act. However, in communication, people sometimes say something that is against their real intentions. An insincere speech act indicates that the interlocutors promise or declares a speech act, but in fact, he or she has no intention to keep it or conduct (Lu 2002, 24).

For example, through him some harm did come my way, but no matter, since my years have reached five and sixty and I have to follow in his way (Beyhaqi 2011, 272).

In the above sentence the writer takes care a kind of Taarof which is use of substitutions for neutral verbs, pronouns and prepositions, and the introduction of phrases that mark social relations. Ta'arof is indeed a complex linguistic and behavioral system. There has been much speculation as to how and why it arose in Iran. Political and social uncertainty in Iran over many centuries may have resulted in Ta'arof system having evolved as a defense mechanism for individuals (Beeman 2020, 221). For instance: If the royal throne ever becomes yours, Hasanak will have to be executed" -inevitably therefore, when the Sultan Mas'ud became monarch, this man had to sit on the wooden mount (Beyhaqi 2011, 272). Sarcastic remark( in persian Tikkeh) is similar to other infelicitous models including a literal and a non-literal meaning while non-literal meaning can be characterized as an illocution derived primarily through inference. This distinction can be discussed under the term indeterminate illocutionary act (Tayebi 2018, 95).

I made all sorts of vows and oaths that I would never say anything which might lead to blood being shed, in any circumstances, whether justified or unjustified. At that time when Hasanak returned from the Pilgrimage to Balkh and we set out for.

I shall still abstain from saying anything about the shedding of his blood lest he think that I have some personal motive in his punishment (Beyhaqi 2011, 274). Lack of freedom of speech is familiar element of political-literary work. The sentence uses sentences politely and cautiously to avoid of criticizing Amir's directly. Although the speech act is representativeness one, the writer tends to be avoidant of expressing something because he is fear of losing his life. Modesty or humility in Persian language means Shekasteh-Nafsi. Its cultural schema encourages the interlocutors who receive praises and compliments on their talents and gifts to deny their talents or gifts being praised. Downgrading the talent or the gift is also viewed as a sign of higher degrees of Shekasteh-Nafsi in the light of the same cultural schema. In cases where the same or a similar talent is also observed in the interlocutor, the schema encourages the interlocutors to point out the other person's talent and to stress its magnitude while downplaying their own (Sharifian 2005, 343).

---

### **Conclusion**



The paper has conducted a pragmatic analysis of dialogues in Beyhaqi's History. Moreover, it shows in Persian historical drama, the dialogue has not to do with real life. Specifically, situations make decision which utterance to chose. Story of "Hasank the Vizier is one of main Beyhaghi's history telling tragic story an Iranian statesman was executed by hanging during the reign of Mas'ud of Ghazni , One of Persian historical drama, based on socio pragmatic respect. Through this research, interlocutors and audience must accept certain assumption about speech act furthermore, these assumptions are called felicity conditions and are often divided into three categories: content condition, sincerity condition and preparatory condition. The characters of story of "Hasank the Vizier use different felicities based on the situations they are. Pragmatic analysis of character's dialogues shows that holiness and political superiority of Sultan made retinues, as interlocutors, use felicious strategies like void, breach and insincerity to cope with the special situations he faced.

### References

- Allott, N. (2010). *Key terms in pragmatics*: Bloomsbury Publishing.
- Al-Mulk, N. (2002). *The Book of Government, Or, Rules for Kings: The Siyar Al-Muluk, Or, Siyasat-nama of Nizam Al-Mulk*: Psychology Press.
- Austin, J.L. (1975). *How to do things with words*: Oxford university press.
- Beeman, W.O. (1986). *"Language, status, and power in Iran*: Indiana University Press.
- Beeman, W.O. (2020). *Ta'ārof-the key to Iranian social behavior*. Persian Linguistics in Cultural Contexts: Routledge; pp. 44-60.
- Beyhaqi, A. (2011). *The History of Beyhaqi:(the History of Sultan Mas'ud of Ghazna, 1030-1041*: Ilex Foundation.
- Bublitz, W., Norrick, N.R. (2011). *Foundations of pragmatics*: Walter de Gruyter.
- Burke, M. (2017). *The Routledge handbook of stylistics*: Routledge.
- Cuddon, J.A. (2012). *A dictionary of literary terms and literary theory*: John Wiley & Sons.
- Cummings, L. (2010). *The Routledge pragmatics encyclopedia*: Routledge.
- Hamid, M.N.S. (2019). Reading History in Historical Literature: An Analysis of the Historical Novel Kalbu Qalha. *Malay Literature*, 32(1), pp.16-36.
- Haryanti, R.D. (2016). *A sociopragmatic analysis of interruptions by the male characters in marc cherrys desperate housewives season 1 TV series*: Yogyakarta state university.
- Iranica, E. (2019). *Encyclopaedia iranica*. Center for Iranian Studies-Columbia University. 1985;7(08).
- Kazemimojaveri, E. (2016). A short introduction to Iranian drama. *Mimesis Journal Scrittura della performance*,(5, 1):64-78.
- Katouzian, H. (2012). *Iranian history and politics: The dialectic of state and society*: Routledge.
- Leech, G. (2016). *Principles of pragmatics*: Routledge.
- Lee, S. (2012). A pragmatic analysis of defamation and slanderous remarks. *Ene.*;37(2):401-16.
- Levy, R. (1951). *A Mirror for Princes the Qabus Nama*.
- Lu, F.M. (2004). *A Pragmatic Account of Pride and Prejudice*. MA thesis, Guangxi University:7-25.
- Moradi, I.G. (2017). *Despotism in Iran*: Dorrance Publishing.
- Mulyanto, M., Fabiola, MPDPD, Kurnia, D. (2019). *Pragmatic Analysis of the Dialogues in Arthur Miller's Drama "The Crucible"*.
- Mulyanto, Slamet Setiawan, and Fabiola D. Kurnia. (2019). "Pragmatic Analysis of the Dialogues in Arthur Miller's Drama "The Crucible"." *Journal of Literature, Languages and Linguistics* 61, 53-67.



- Sharifian, F. (2005). The Persian cultural schema of shekasteh-nafsi: A study of compliment responses in Persian and Anglo-Australian speakers. *Pragmatics & Cognition*. 2005;13(2):337-61.
- Tayebi, T. (2018). Implying an impolite belief: a case of tikkeh in Persian. *Intercultural Pragmatics*.;15(1):89-113.
- Young, LE. (2019). The psychology of state repression: Fear and dissent decisions in Zimbabwe. *American Political Science Review*.;113(1):140-55.
- Yule, G. (1996). *Pragmatics*. Oxford: Oxford University Press.

<p><b>HOW TO CITE THIS ARTICLE</b></p> <p>Nabili, A.R. &amp; Taheri Asl, M. (2022) Toward Socio-Pragmatic Analysis of Persian Historical Drama: Based Bayhaqi's History <i>Language Art</i>, 7(2):103-114, Shiraz, Iran.</p> <p><b>DOI:</b> 10.22046/LA.2022.12</p> <p><b>URL:</b> <a href="https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/300">https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/300</a></p>	 
--	---



## تحلیل کاربردشناسی - اجتماعی نمایشنامه تاریخی فارسی

### با تکیه بر کتاب تاریخ بیهقی

#### دکتر علیرضا نبی لو<sup>۱</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی،  
دانشگاه قم، قم، ایران.

#### دکتر مهدی طاهری اصل<sup>۲</sup>

دکترای زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان قم،  
قم، ایران.

(تاریخ دریافت: ۲۰ بهمن ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۰۱ خرداد ۱۴۰۱؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱)

کاربردشناسی یکی از حوزه‌های زبان‌شناسی است که با آن معنای «تلویحی و اغراض پنهانی» جمله میسر می‌گردد. پاره گفتارها یکی از موضوعات کاربردشناسی می‌باشند که به منظور اجرای موفق آن‌ها گوینده بایستی شرایطی مانند شروط مقدماتی، محتوا و صداقت را به کار گیرد. در برخی اوقات گویندگان با سرپیچی از شرایط مذکور مقاصد پنهانی خود را اظهار می‌کنند. یکی از آثار ادبی که وجوه نمایشی در آن بسیار مشهود است تاریخ بیهقی می‌باشد. بدین منظور نگارندگان این مقاله ضمن توضیح «شرایط به جا» نشان می‌دهند چگونه شخصیت‌های داستان با سرپیچی از این شروط مقاصد خود را به صورت تلویحی بیان می‌کنند. نمونه داده‌ها از داستان حسنگ وزیر گرفته شده است. این داستان با مرگ سلطان محمود غزنوی آغاز می‌شود و با نابودی یک وزیر مقتدر پایان می‌یابد. پژوهش حاضر با اتخاذ تحلیل کاربردشناسی از دیالوگ‌های داستان حسنگ وزیر این موضوع را تبیین می‌نماید که چگونه شخصیت‌ها در حین ترابرد پاره گفتارها، اهداف ارتباطی خود را شکل می‌دهند. نتایج تحقیقات نشان داد که به دلیل احتیاط، ترس و برخی طرحواره‌های فرهنگی، گویندگان از «راهبردهای نابه جا» استفاده می‌کنند تا ضمن آشنایی خواننده با وضعیت دربار، این موضوع را یادآوری کنند که هیچ‌کس در آن زمان حق آزادی بیان نداشته است.

**واژه‌های کلیدی:** تحلیل کاربردشناسی، کنش گفتاری، کنش غیر مستقیم، الگوی نابجا، تحلیل کاربردشناسی اجتماعی، روایت بیهقی از حسنگ وزیر.

<sup>1</sup> E-mail: anabilo@qom.ac.ir

<sup>2</sup> E-mail: dr.mtaheri@cfu.ac.ir

International multilingual scientific journal of  
***Language Art***

**Contents**

<b>Analytical Study in Common Sociology Motifs in the Cartoon Works of Hadi Heidari [in Persian]</b> <i>Hamed Poorheshmati Dargah</i>	7-36
<b>What is Foucault's Discourse? [in Arabic]</b> <i>Abd El Hak Gasm</i>	36-50
<b>Bridging the Soft Skills Gap in Moroccan Higher Education: Insights for Policy, Curriculum, and Workforce Preparation</b> <i>Mohammed El Messaoudi, Smail Kerouad, Mustapha Fagroul</i>	51-78
<b>Borrowing in Tabeldit, the Berber Speech of Igli Speech Community</b> <i>Fatiha Mouli</i>	79-90
<b>Bakhtin in Dialogue with Bhabha: Hybridization of Language in Chinua Achebe's <i>Half of a Yellow Sun</i></b> <i>Sareh Khosravi</i>	91-102
<b>Toward Socio-Pragmatic Analysis of Persian Historical Drama: Based Bayhaqi's History</b> <i>Alireza Nabili, Mahdi Taheri Asl</i>	103-114

## Editorial Team

*Editor-in-Chief: Dr. Shahrokh Mohammad Beygi,*

*Editor Assistant: Dr. Abbas Mohammasad Beygi*

*Managing Director: Farzad Mohammad Beygi*

*Persian editor: Mahboobeh Fekhtari*

*Russian editor: Bahima Haydarova Akhmedova*

*Arabic editor: Dr. Boshra Sadat Mirghaderi*

## Editorial Board

*Dr. Akbar Sayyad Kaki, Professor of Persian Language and Literature Department, Shiraz University, IR.*

*Dr. Esbahgh Rahmani, Associate Professor of Arabic Language and Literature Department, Shiraz University, IR.*

*Dr. Hussein A. Obaidat, Associate Professor in Linguistics, Department of English Language & Literature, Language Center, Yarmouk University, Jordan.*

*Dr. Janolah Karimi Motahhar, Professor of Russian Language and Literature, University of Tehran, IR.*

*Dr. Jihad Hamdan, Jordan, Professor of English Language and Literature Department, University of Jordan, Jordan.*

*Dr. Marziyeh Vahyapour, Professor of Russian Language and Literature, University of Tehran, IR.*

*Dr. Mharez Hunou, Professor of Linguistics, Qatar University, Qatar.*

*Dr. Mehrihisso Nagzibekova, Professor of Russian Language and Literature Department, Tajik National University, Dushanbe, Tajikistan, Tajikistan.*

*Dr. Mousa Samih Rababah, Professor of Arabic Department, University of Jordan, Jordan.*

*Dr. Olena Mazepova, Associate Professor of Institute of Philology, Taras Shevchenko National University of Kyiv, Ukraine.*

*Dr. Rahman Sahragard, Professor of Foreign Languages and Linguistics Department, Shiraz University, IR.*

*Dr. Sayyed Fazlollah Mirghaderi, Professor of Arabic Language and Literature Department, Shiraz University, IR.*

*Dr. Shahrokh Mohammad Beygi, Associate Professor of Persian Language and Literature Department, Shiraz University, IR.*

*Dr. Soroush Jahri, Associate Professor of Persian Language and Literature Department, Razi University, Kermanshah, IR.*

*Dr. Yakovlev Grigory, Professor of Russian Language, Document Science and Statistics of Russian Department, Tula State Pedagogical University of Leo Tolstoy, Russian Federation.*

*Dr. Vladimir Ivanov, Professor of Department of Iranian Philology, Moscow University, Russian Federation.*

*Dr. Zahra Abolhasani Chimeh, Associate Professor of Linguistics Department, Member of the Organization for Researching and Compiling University Textbooks in Humanities (SADT), IR.*

Address: #81, 28th, North Iran, SFH az, Iran

Post code: 7186055508

Tel: 997136337634

Printing House: Chape lack

p-ISSN 2476-6826 e-ISSN 2538-2713

www.languageart.ir

email: info@languageart.ir

## *In the Name of God*

### **Journal of Language Art**

International multilingual academic journal of **Language Art** (LA) is an open access and blind peer reviewed journal which is published four times a year. Usual review time is 45 days and there is no fee for electronic publishing. **Language Arts** is the name given to the study and improvement of the arts of language. Traditionally, the primary division in language arts is literature and language, where language in this case, refers to both linguistics and specific languages. *Journal of Language Art* invites professional (applied) linguists and language researchers to submit their scholarly papers to *LA*.

### **Guideline for Authors**

- The forwarded manuscript can be the result of the research of the authors or their translation.
- Translated articles would be accepted only if the PDF file of the original article (as the attached file) be forwarded to the editorial boards, and the translation refers to the original article.
- The language of the manuscript can be optionally English, Arabic, Persian, Russian, French, and Tajik.
- The forwarded articles should not be sent for other journals simultaneously, or it should not be published in other journals.
- *Cover Page*; This page should be both written in the original language of the article and in English which includes full name, academic degree, major or expertise, name of the university, city, country, e-mail, phone number, and also the order of authors' names (Corresponding author should be written first).
- The structure of the manuscript should be as follow: *title, abstract* (100-250 words), *keywords* (3-7 words), *main body, conclusion and references*. Regardless to the written language, all the manuscripts have to translate title, abstract, and keywords into English very accurately and fluently.
- The journal accepts the researches of authors on language and linguistics in the form of articles and reports. The usual length of the reports should be between 1500 and 2500 words, and the normal length of the articles is about 2500 to 5000 words.
- **References**; In-text citations should be written in parentheses including author's last name year published, page number; (Khanlari 1375, 61).
- The method of citing sources should be in accordance with Harvard Referencing Guide:
- The structure of references should be as Harvard Reference List citation:
- **For Books**: Last name, First initial. (Year published). *Title of book*. Edition. (Only include the edition if it is not the first edition) City published: Publisher, Page(s).
- **For Articles**: Last name, First initial. (Year published). Article title. *Journal*, Volume (Issue), Page(s)
- **For Website**: Last name, First initial (Year published). Page title. [online] Website name. Available at: URL [Accessed Day Mo. Year].
- The format of the accepted file should be written in Microsoft Word Version 2007. The whole body of the article would be in one column with the margin of 2.54 cm in all sides with the size of A4. The size of the font should be 11 for all languages, type of the font for Persian is **B Lotus**, for Arabic is **Adobe Arabic**, and for English is **Times New Roman**. Line spacing should be 1 cm for all parts of the article.
- Since the articles exclusively accept electronically and through the site of the journal, the author(s) should first register as user in the site and for sending the article and the subsequent following should refer to <http://www.languageart.ir>.



# Language ge e

Vol. 7, Issue 2, 2022